

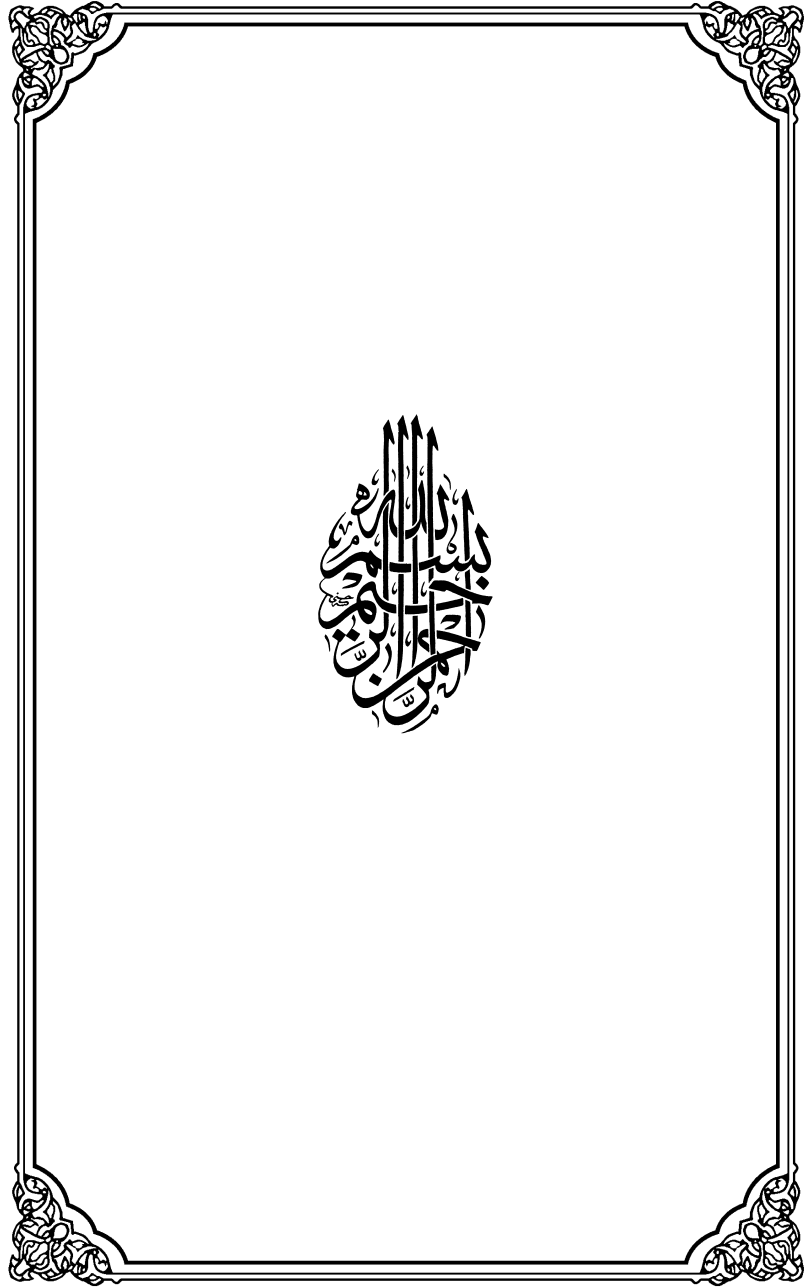
رسالة حقوق

فقيه و مرجع عالیقدر

رضی اللہ تعالیٰ

آیت اللہ العظمی منتظری





رسالة حقوق

فقيه و مرجع عاليقدر

حضرت آيت الله العظمى منتظري

(رضوان الله تعالى عليه)

سرشناسه: منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱-۱۳۸۸.
عنوان و نام پدیدآور: رساله حقوق / منتظری.
مشخصات نشر: تهران: سرایی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص / ۸۰۰۰۰ ریال.
شابک: ISBN : 978 - 964 - 7362 - 48 - 1

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: چاپ قبلی: سرایی، ۱۳۸۳ (۱۳۶ ص).
موضوع: حقوق مدنی (فقه)
موضوع: مردم (حقوق اساسی) -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع: حقوق الهی
موضوع: حقوق بشر -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ر ۷۷ م / ۲۵۴ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۶۵۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۵۷۲۴۳

رساله حقوق

« آیت‌الله العظمی منتظری رحمته‌الله »

انتشارات سرایی

نوبت چاپ: هفتم، ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۹۴

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۶۲-۴۸-۱

قم، میدان مصلی، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۸

تلفن: ۳۷۷۴۰۰۱۱ (۰۲۵) - ۲۲۵۶۳۴۵۸ (۰۲۱) * فاکس: ۳۷۷۴۰۰۱۵ (۰۲۵)

موبایل: ۰۹۱۲۲۵۲۵۰۵۰

E-mail: SaraeiPublication @gmail.com

www.Amontazeri.com

﴿ فهرست مطالب ﴾

پیش گفتار.....	۱۱
مقدمه	۱۳
معانی حق و موارد کاربرد آن	۱۳
الف- معنای حقیقی	۱۳
ب- معنای اعتباری.....	۱۳
رابطه حق و تکلیف	۱۴
منشأ حقوق.....	۱۶
نگرش متفاوت جهان بینی الهی و غیر الهی به انسان	۱۸
تلازم بین حکم عقل و حکم شرع.....	۲۱
دینداری حق است یا تکلیف؟.....	۲۴
تزام حقوق.....	۲۴
رابطه حق و احسان	۲۵

حقوق خداوند بر انسان

الف- حق قرآن	۲۷
ب- حق پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام	۲۸
ج- حق فرائض و سنن مهم الهی	۲۹
۱- «حق نماز»	۳۱
۲- «حق حج»	۳۱

۳۱	۳- «حق روزه»
۳۲	۴- «حق صدقه»
۳۲	۵- «حق قربانی»
۳۲	۶- «حق مسجد»
۳۲	۷- «حق زیارت برادر مؤمن»
۳۳	دو نمونه دیگر از حقوق خداوند
۳۳	رابطه حقوق انسانها با حقوق الهی
۳۴	حق کرامت انسانی

حقوق انسان بر خود

۴۳	
۴۵	حقوق متقابل انسانها نسبت به یکدیگر
۴۵	۱- حقوق خانواده و بستگان
۴۹	۲- حقوق اجتماعی
۴۹	حق حیات مادی و معنوی
۵۲	حق آزادی اندیشه و بیان
۵۹	حق آزادی تغییر اندیشه
۶۵	حق کسب و کار و انتخاب مسکن
۶۶	حق بازنشستگی
۶۷	حق افراد مستضعف و مظلوم
۶۹	حق مبارزه با محرومیت
۶۹	حق ایتم و محرومین
۷۱	حق تقدم
۷۲	۳- حقوق متقابل مردم و حکومت صالح

فهرست مطالب * ۷

۷۵	قدرت و سوء استفاده از حق
۷۶	حق تعیین سرنوشت
۸۰	حق فعالیت سیاسی
۸۱	حق اطلاع و نظارت بر عملکرد حاکمیت
۸۵	حق استیفای فوری حقوق
۸۵	حق برخورد عادلانه
۸۸	حق مصونیت منتقدین از تعرض
۸۹	حق امنیت در زندگی شخصی
۹۱	حق پرده‌پوشی بر عیوب و اسرار مردم
۹۲	حق عفو و گذشت نسبت به لغزشها
۹۴	حق اقشار ضعیف و دور از قدرت
۹۵	حق دیدار خصوصی و بدون حاجب با حکام
۹۶	حقوق حاکمیت و کارگزاران
۹۷	حقوق عمومی مردم
۱۰۰	سه حق اساسی در کلام حضرت امیر(علیه السلام)
۱۰۱	حقوق اصناف مختلف
۱۰۱	۱- جنود خداوند (یعنی نیروهای مسلح)
۱۰۱	۲- کتاب و نویسندگان عمومی و خصوصی
۱۰۱	۳- قضات دادگستری
۱۰۱	۴- کارگزاران حکومت
۱۰۱	۵- مالیات دهندگان مردم
۱۰۲	۶- تجار و کسبه و صنعتگران
۱۰۲	۷- اقشار ضعیف و پایین

۱۰۳ حقوق بازداشت شدگان
۱۰۳ ۱- زندان به عنوان حدّ
۱۰۳ ۲- زندان به عنوان تعزیر
۱۰۳ ۳- زندان اکتشافی
۱۰۷ حق مدّعی
۱۰۷ حق مدّعی علیه
۱۰۷ حق دفاع در دادگاه
۱۰۹ حق محاکمه در دادگاه بی طرف
۱۱۰ حق مساوات قضایی
۱۱۴ حق مساوات در برابر بیت المال
۱۲۰ ۴- حقوق فردی
۱۲۰ حقوق متقابل استاد و شاگرد
۱۲۲ حق دانشمندان
۱۲۳ حق شریک
۱۲۴ حق طلبکار
۱۲۴ حق مشورت کننده
۱۲۵ حق مشاور
۱۲۶ حق نصیحت جو
۱۲۶ حق نصیحت کننده
۱۲۷ حق احسان کننده
۱۲۷ حق بیمار
۱۲۸ حق همسایه
۱۲۹ حق همسفر

۱۲۹	حق سائل
۱۳۰	حق سالخورده
۱۳۱	حق خردسال
۱۳۱	حق معاشر
۱۳۲	حق درگذشتگان
۱۳۲	حقوق عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر
۱۳۵	حق پرده پوشی عیوب
۱۳۵	اهمیت ادای حق مؤمن

۱۳۷ حقوق ملتها نسبت به یکدیگر

۱۴۲	حق مصونیت دیپلماتها
۱۴۳	حق اقلیت‌های مذهبی
۱۴۵	حق اسیران
۱۵۰	حق پناهندگی

۱۵۵ حقوق متقابل بین انسان، طبیعت و حیوان

۱۵۶	حقوق حیوانات
-----	--------------

* * *

۱۶۱	کتابنامه
-----	----------

۱۶۵	کتابهای منتشر شده فقیه عالیقدر آیت الله العظمی منتظری <small>رحمته الله علیه</small>
-----	--

پیش‌گفتار:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين

مسأله «حقوق» و به عبارت دیگر «حق‌ها» از مسائلی است که همواره در طول تاریخ بشر - بخصوص از سوی اندیشمندان و نویسندگان جوامع و مکاتب گوناگون حقوقی و ادیان مختلف الهی و غیرالهی - مطرح بوده، و منشأ و اقسام و مصادیق و چگونگی استیفای آنها مورد بحث قرار می‌گرفته است.

در اسلام نیز که خاتم و اکمل ادیان الهی می‌باشد به مسأله حقوق توجه شده است. از سوی دیگر اهمیت و نقش آن در سعادت و هدایت فرد و جامعه و تحقق عدالت بر کسی پوشیده نیست.

از این رو اینجانب در رساله جدید توضیح المسائل که در سالهای اخیر با اصلاحات و اضافاتی منتشر شد بخشی از اقسام و مسائل حقوق را به آن ملحق نمودم؛ و لکن با توجه به اینکه یکی از مسائل مورد بحث و کنکاش در جامعه - به‌ویژه در عصر حاضر - حقوق و مسائل آن

از نظر اسلام می‌باشد؛ و متأسفانه از سوی برخی گرایشها تلاش می‌شود که دین اسلام را که دین رحمت است خشن و در تعارض با حقوق انسانها معرفی کنند، لذا تصمیم گرفته شد مسائل حقوق با توضیح بیشتری به عنوان رساله‌ای مستقل در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد؛ هر چند این مسائل به صورتی مختصر بیان شده و تفصیل بیشتری را می‌طلبد،^(۱) ولی کثرت مشاغل و حال جسمی من مجالی بیش از این نداده است. امید است فضلا و محققان - به‌ویژه پژوهشگران آشنا با علوم اسلامی - این مباحث را پیگیری کنند و معارف اصیل اسلام را به نحو شایسته شناسایی و معرفی نمایند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

۱۳ رجب‌المرجب ۱۴۲۵ - ۱۳۸۳/۶/۹

حسینعلی منتظری

۱- در این چاپ نکات جدیدی در راستای تأیید و توضیح و تکمیل مطالب کتاب در پاورقی‌های آن اضافه گردیده است.

مقدمه

معانی حق و موارد کاربرد آن

«حق» از نظر لغت به معنای ثابت و موجود می‌باشد؛ و اصطلاحاً به دو معنای حقیقی و اعتباری که معنای لغوی در آنها ملحوظ گردیده است به کار می‌رود:

الف- معنای حقیقی: این معنا بدون فرض و اعتبار و قرارداد، ثبوت و تحقق دارد. در این معنای از حق، واقع و آن چیزی که هست مورد توجه قرار گرفته است.

ب- معنای اعتباری: تحقق و ثبوت این معنا به اعتبار و وضع و قرارداد می‌باشد، و به عبارت دیگر حق به این معنا چیزی جز اعتبار و قرارداد نیست.

در این معنای حق، توجه به ارزش و آن چیزی است که باید باشد؛ اعم از اینکه فعلاً موجود باشد یا نباشد.

معنای حقیقی «حق» از نگاهی به سه قسم تقسیم می‌گردد:

۱- هستی و واقعیت عینی و خارجی اشیاء، خواه از نظر عقل و شرع الهی مطلوب و پسندیده باشد یا نباشد.

۲- واقعیت و تحقق اشیاء که از نظر عقل و شرع مطلوب و پسندیده می باشد. حق به این معنا هم مصداق «حق» به معنای حقیقی، و هم مصداق «حق» به معنای اعتباری آن می باشد.

۳- مطلق قضایا و گزاره‌هایی که واقع عینی و خارجی با آنها مطابقت دارد؛ اعم از قضایای ذهنی، لفظی و کتبی. یعنی هر اعتقاد و صورت ذهنی و یا گفتار و نوشتاری که ما بازاء عینی و خارجی داشته باشد اگر مطابقت خارج و واقع با آن قضیه در نظر گرفته شود آن قضیه را «حق» می نامند؛ چنان‌که به لحاظ مطابقت آن قضیه با خارج و واقع آن قضیه را «صادق» می گویند.

رابطه حق و تکلیف

آنچه در اینجا مورد نظر است حقوق اعتباری است که براساس وضع و قرارداد برای افراد اجتماع ثابت می گردد، و متقابلاً آن کسی که حق بر عهده اوست مکلف خواهد بود. بنابراین هرکجا حقی برای کسی ثابت گردید حتماً تکلیفی را بر عهده دیگری به همراه خواهد داشت؛ و کسی که به نفع او حقوقی بر عهده دیگران اعتبار شده معمولاً دیگران نیز حقوقی بر عهده او دارند؛ بنابراین حق و تکلیف بین افراد متبادل و متلازم می باشد.

تنها در مورد خداوند متعال است که حق بدون تکلیف قابل فرض و قبول می باشد؛ یعنی او بر بندگان خود حقوقی دارد ولی در مقابل،

مكلف به کاری که مأمور به انجام آن باشد نیست.

در این رابطه حضرت امیر علیه السلام فرموده: «هیچ حقی برای کسی ثابت نمی‌شود مگر اینکه متقابلاً وظیفه‌ای بر دوش او گذاشته می‌شود، و هیچ وظیفه‌ای بر دوش کسی ثابت نمی‌شود مگر اینکه متقابلاً حقی برای او ثابت می‌گردد. و اگر به فرض برای کسی حقی ثابت باشد که در قبال آن وظیفه‌ای نداشته باشد، او تنها خداوند سبحان خواهد بود.»^(۱)

البته خداوند از روی فضل و رحمت گسترده‌ای که دارد، نه تنها هیچ‌گاه فیض و رحمت خود را از بندگان دریغ نداشته بلکه آن را بر خود ضروری و لازم می‌شمارد. در قرآن کریم آمده است: «پروردگار شما رحمت را بر خود فرض و مکتوب نموده است.»^(۲) تمام موارد پادشاهی الهی نیز از همین نمونه می‌باشد. و از همین نمونه است این آیه شریفه: «نصرت مؤمنین حقی است بر ما.»^(۳)

و اگر در تعبیرات فلاسفه و متکلمین دیده می‌شود که مثلاً عدل و لطف به بندگان بر خداوند واجب است و کار قبیح و ظلم بر او حرام می‌باشد، منظور آنان وجوب و حرمت اعتباری مانند تکالیف نیست که کسی برای خداوند تکلیفی معین کرده باشد؛ بلکه وجوب و حرمت

۱- «لایجری لأحدٍ إلا جری علیه و لایجری علیه إلا جری له، و لو کان لأحدٍ أن یجری له و لایجری علیه، لکان ذلک خالصاً لله سبحانه»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۱۶.

۲- «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ سوره انعام (۶)، آیه ۵۴.

۳- «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سوره روم (۳۰)، آیه ۴۷.

حقیقی و تکوینی است. یعنی به یقین از خداوند تکویناً کار حسن و عدل صادر می‌شود و قطعاً کار قبیح از او صادر نخواهد شد؛ زیرا او عالم مطلق، قادر مطلق و حکیم مطلق است.

منشأ حقوق

انسان دارای خواسته‌های ویژه خود می‌باشد که با توجه به اراده و اختیاری که فطرتاً در نهاد او قرار داده شده به نظر بدوی و ابتدایی می‌تواند آنها را در عرصه زندگی خود به هرگونه دلخواه تحصیل نماید؛ ولی از آنجا که او طبیعتاً موجودی مدنی و اجتماعی است، به عنوان جزئی از پیکر اجتماع بشری با جامعه انسانی عجین و آمیخته شده و زندگی فردی و اجتماعی او دو چهره گوناگون حیات وی گردیده است؛ دو چهره‌ای که هرکدام ضرورت‌های خاصی را طلب می‌نماید. آنچه بیشتر در مقام اعتبار حقوق لازم است مورد عنایت قرار گیرد توجه دو سویه به ضرورت‌های این دو چهره فردی و اجتماعی انسان می‌باشد. و این توجه دو سویه به نحو شایسته و چنان که باید ممکن نیست، مگر اینکه منشأ پیدایش حقوق که براساس آن فردی دارای «حق» می‌گردد به خوبی شناسایی گردد.

در این رابطه مکاتب و گرایش‌های مختلفی وجود دارد که این مختصر گنجایش بیان و نقد آنها را ندارد. از یک سو نظریه حقوق طبیعی با رویکردهای مختلفی که در آن وجود دارد به تبیین خاستگاه

حقوق می‌پردازد، و از سوی دیگر مکتب حقوق قراردادی مبنای حقوق اساسی انسانها را براساس یک قرارداد فرضی میان آنان معرفی می‌کند، که البته تفسیرها و گرایش‌های متفاوتی نیز در بطن این نظریه وجود دارد؛^(۱) همچنین نظریات دیگری نیز در این زمینه ارائه می‌گردد که با حق‌های انسانی چندان سازگار نیست.

همان‌گونه که بیان شد تبیین و نقد و بررسی هر یک از مکاتب فوق و شاخه‌ها و نحله‌های آن مجال وسیع‌تری را می‌طلبد؛ اما به طور کلی باید دانست که حقوق اساسی و بنیادین انسان، محصول ضرورتها و مقتضیات خاص اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی نیست؛ چرا که این‌گونه حقوق - همچون حق تعیین سرنوشت، حق حیات، حق معیشت و زندگی سالم، حق آزادی اندیشه و بیان و حق امنیت فردی و اجتماعی - قبل از هر چیز حق‌هایی فطری هستند و لذا فی‌نفسه ثابت، غیرقابل سلب و ذاتی می‌باشند و انسانها به خاطر انسان بودنشان و به دلیل کرامت انسانی باید از آنها برخوردار باشند. این‌گونه حق‌ها ریشه در قانون‌گذاری یا اراده حکومت ندارند؛ بلکه ریشه در فطرت داشته و از بدیهیات عقل عملی به شمار می‌آیند و دیدگاه شریعت نسبت به آنها نیز ارشادی است.

۱- از جمله طرفداران نظریه حقوق طبیعی در یونان قدیم، افلاطون و در قرن ۱۷ میلادی توماس هوبز و باروخ اسپینوزا می‌باشند؛ و نظریه حقوق قراردادی یا وضعی را ژان ژاک روسو در قرن ۱۸ میلادی اعلام نمود.

نگرش متفاوت جهان بینی الهی و غیر الهی به انسان

پیش از این گفته شد در بحث حقوق، حق به معنای اعتباری (در مقابل معنای حقیقی) مطرح است، یعنی آنچه باید باشد. بدیهی است این بایدها از رابطه تنگاتنگ و ضروری بین اهداف از پیش تعیین شده نظام آفرینش و حیات و زندگی انسانی از یک سو، و آنچه انسان را به آن اهداف نزدیک می کند یا می رساند از سوی دیگر انتزاع می گردد. بنابراین برای تعیین منشأ حقوق لازم است ابتدا اهداف مذکور و سپس آنچه در آن راستا کارساز و مفید است شناسایی شود، تا بر آن پایه رابطه ضروری بین آن دو که ریشه واقعی «حق» است کشف گردد.

ناگفته نماند که به میزان جهان بینی های مختلف الهی و غیر الهی، هم هدف از خلقت انسان و هم آنچه در رسیدن به آن مفید است و به تبع آن رابطه ضروری بین آن دو متفاوت خواهد بود.

بر اساس جهان بینی الهی، از آنجا که انسان یک موجود مستعد کمال و ابدی و همیشگی است و خداوند مبدأ و منتهای نظام آفرینش و هدف نهایی جهان هستی است، هدف از حیات انسان نیز سعادت دنیوی و اخروی او و رسیدن به نهایت کمال ممکن - که همان وصول به کمال مطلق که ذات مقدس الهی است - می باشد.

بنابر این دیدگاه آنچه مصلحت و مفید و یا مفسده و مضر به شمار می رود و بر اساس ارتباط آنها با هدف، «باید» و «نباید» تنظیم و اعتبار شده، «حق» وضع می گردد. پس با توجه به سعادت دنیوی و اخروی

انسان است که چیزی دارای «مصلحت» یا «مفسده» شمرده می‌شود. آنچه انسانی را به سعادت دنیوی و اخروی نزدیک کرده و می‌رساند «مصلحت» است و می‌باید به عرصه هستی آمده و تحقق پذیرد، و آن کسی که ذی‌مصلحت است ذی‌حق است که حق برای او وضع می‌گردد، و کسی که باید آن مصلحت را ایجاد نماید مکلف می‌باشد.

پس می‌توان گفت: مصلحت که با رسیدن به هدف از حیات انسانی رابطه ضروری دارد، همان جبران‌کننده خلأ و کاستی وجودی و نقصان کمالی است که تکویناً نسبت به شخص ذی‌حق وجود داشته و مشاهده شده است و باید شخصی که به احقاق حق مکلف است آن را ایجاد نماید. و می‌توان گفت که منشأ وضع حق و اعتبار آن، همان نظام عادلانه آفرینش با توجه به اهداف حیات انسانی است و براساس جهان‌بینی الهی مصالح و مفسدات که مقرب و مبعّد انسان نسبت به هدف او هستند و از این رو باید تحقق پذیرفته و یا ترک شوند. با توجه به سعادت دنیوی و اخروی انسان کشف و تعیین می‌شوند و به تبع آن حقوق وضع و تشریح و قرار داده می‌شوند.

منتها به خاطر محدودیت انسان و عدم سیطره و وقوف او بر تمام نظام آفرینش، کشف تمام مصالح و مفسدات مقدور او نمی‌باشد. گرچه برخی از آنها نزد عقل فردی انسان فطری و روشن است، و برخی دیگر به مدد عقل جمعی کشف می‌شوند؛ ولی برخی از آن مصالح و مفسدات نیز تنها توسط آفریننده نظام آفرینش که به تار و پود هستی محیط است

به واسطه انبیا و اولیای الهی برای بشر کشف و روشن می‌گردد؛ که گاه آن مصالح و مفاسد به طور شفاف و روشن، و گاه به وسیله احکام شرعی الهی - که بنابر نظر عدلیه تابع مصالح و مفاسد هستند - به طریق «برهان آن» به طور اجمال کشف می‌گردند.

ناگفته نماند بر این مبنا حقی که برای خداوند بر عهده بندگان اوست نه از آن جهت است که در مرتبه ذات خداوند متعال نسبت به هدف او نقصان و کاستی وجود داشته باشد که با اعمال آن حق از سوی بندگان آن کاستی برطرف گردد بلکه منشأ حقوق الهی کاستی جبران‌ناپذیر در مرتبه فعل حق تعالی است که متأخر از ذات وی می‌باشد و به وسیله بندگان وی جبران می‌گردد. به عنوان مثال حق عبادت او نه به جهت ایصال نفعی به ذات اقدس او بلکه به خاطر کمال یافتن خود بندگان می‌باشد.

خداوند ذاتاً مبدأ و منتهای غیرمتناهی و غنی مطلق است و تمام حقوقی که برای اوست همگی به مرتبه فعل او بازگشت می‌نماید. منتهای از آن رو که با جهان‌بینی الهی خداوند مبدأ و غایت و هدف نهایی نظام هستی است و اوست که تمام مصالح و مفاسد باید در راستای آن کمال مطلق سنجیده شود و اوست که موجد و خالق نظام وجودی می‌باشد و مصالح همگان را به حکمت بالغه و رحمت عامه خود خواهان است و در مقام کشف مصالح و مفاسد همگان دارای کشف تام و صحیح است، پس طبعاً منشأ و ریشه همه حقوق حق خداوند متعال خواهد بود.

حاصل کلام اینکه آنچه بر حسب واقع مصلحت و یا مفسده است دست تشریح و قرارداد و اعتبار از دامن آن کوتاه است و آن همان «حق» به معنای عینیت و واقعیت خارجی است که از حیطة هرگونه تشریح و جعل و اعتبار خارج است؛ آنچه در این حیطة و حوزه داخل است کشف آن مصالح و مفاصد است که براساس آنها «بایدها» و «نبایدها»ی حقوقی اعتبار و وضع می‌گردند. و منشأ اینکه بعضی حقوق لازم‌الاستیفاء و بعضی غیر لازم‌الاستیفاء می‌باشند این است که مصالح و مفاصد فوق‌الذکر بعضاً ملزومه و بعضاً غیر ملزومه می‌باشند.

تلازم بین حکم عقل و حکم شرع

کشف مصالح و مفاصد گاه به وسیله عقل صائبِ فطری فردی و گاه توسط عقلِ مستقیمِ جمعی و گاه از سوی خالق عقل، خداوند متعال است؛ و به لحاظ اعتبار عقل صائب آنچه عقل ادراک می‌کند همان حکم شرع مبین است؛ لذا گفته شده است: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع». چنان که نزد عقل سالم که به قصور خود و کمال خالق خود واقف است آنچه خداوند می‌گوید مقبول است؛ از این رو می‌گویند: «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل».

براین اساس عقل جمعی اگر آگاهانه و از روی بصیرت و با توجه به مصالح و مفاصد و شناخت انسان و هدف از خلقت او و نیز رابطه انسان با جهان آفرینش و آفریننده او تحقق یابد، می‌تواند منشأ حقوق قرار

گیرد. و حقوق قراردادی به این معنا قسیم حقوق اسلامی نیست، بلکه می‌تواند بخشی از آن باشد؛ زیرا بخش زیادی از احکام حقوق اسلامی که مربوط به روابط عمومی انسانها و جوامع با یکدیگر است تأسیسی نمی‌باشد بلکه امضایی است؛ یعنی قبل از شریعت به شکلی در بین انسانها وجود داشته است و شارع کلاً یا بعضاً آنها را امضا نموده است. بنابراین حقوقی که ناشی از احکام امضایی شارع می‌باشند قهراً امضایی خواهند بود. بر این اساس این‌گونه امور هر کجا در لسان ادله مسکوت مانده و شارع حق یا حکم خاصی را مقرر نکرده باشد، می‌توان اراده عمومی جامعه را ملاک حق یا حکم قرار داد؛ زیرا در این‌گونه امور سکوت آگاهانه شارع و عدم ردع او دلیل بر رضایت شارع و جواز رجوع به سیره و تشخیص عقلا و اراده عمومی آنان خواهد بود.

اما نباید از این حقیقت نیز غفلت شود که اراده عمومی جامعه در یک زمان یا مکان خاص نمی‌تواند برای دیگران که در زمان یا مکان دیگری زیست می‌کنند حجت شرعی یا عقلی باشد. حتی اگر بعضی مفاهیم و امور اجتماعی مورد توافق و اراده عام جهانی قرار گرفت، به گونه‌ای که همه یا اکثریت مردم جهان آگاهانه و با اختیار به آن رأی مثبت دادند - مانند بسیاری از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر^(۱) - در این صورت امور مذکوره به مقتضای ادله و جوب وفای به عقود و تعهدات

۱- اعلامیه فوق با انگیزه دفاع از حقوق انسان توسط سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی در ۳۰ ماده به تصویب رسید.

هرچند برای نسل معاصر و حاضر اعتبار عقلایی و شرعی خواهد داشت و لازم‌الاجرا می‌باشد، ولی برای نسل‌های آینده تا مجدداً نظرخواهی نشود لازم‌الاجرا نخواهد بود.

و اگر به نحو اطمینان ثابت شد که ثبوت یا نفی حق یا حکمی که مفاد دلیل غیر قطعی شرع است بر خلاف حکم اطمینان‌آور عقل (عقل نظری) یا دست‌آورد اطمینان‌آور عقلا و فرهیختگان زمان (عقل عملی) می‌باشد، در این صورت کشف می‌شود که اصولاً مراد و نظر واقعی شارع چیزی غیر از مفاد ظاهری آن دلیل می‌باشد، و یا آن مفاد منحصر به زمان و مکان خاصی بوده که اقتضائات دیگری داشته و منشأ آن از قبیل مصالح و مفاسد متغیر می‌باشد.

گفتنی است عدل در تشریح نیز به معنای مطابقت آن با مصالح و مفاسد ذکر شده می‌باشد. نادیده گرفتن این گونه مصالح و مفاسد در هر موردی از طرف خداوند در مرحله تشریح ظلم محسوب است، که ساحت او منزّه از آن می‌باشد. از این رو عدلیه^(۱) می‌گویند: نظام تشریح الهی مطابق با عدل است، و طبعاً به واسطه ارتباط تنگاتنگ حق و تکلیف باید در مرحله عمل همان شریعت عادلانه به اجرا درآید و هر حقی به صاحب آن واگذار گردد؛ و این همان عدالت در عمل و رفتار می‌باشد.

۱- عدلیه به امامیه و گروهی از اهل سنت به نام معتزله گفته می‌شود. در مقابل آنها اشاعره هستند که می‌گویند: هر آنچه را شارع می‌گوید و دستور می‌دهد همان عدل است.

دینداری حق است یا تکلیف؟

انسان تکویناً و بالفطرة توان فکرکردن و انتخاب عقیده و دین را داراست. دین امکان به کارگیری این توان را در مقام تشریح به عنوان یک حق به رسمیت شناخته است؛ و هیچ کس نمی تواند این حق را از انسان سلب نماید. و اگر بعد از فکر و تحقیق به عقیده ای رسید و آن را حق و مطابق با واقع تشخیص داد، به حکم عقل نمی تواند آن را نادیده بگیرد، و به لوازم آن عقیده مکلف می باشد. بنابراین دینداری در عرصه آزادی تفکر و اعتقاد «حق»، و در مرحله پیامدهای عملی به عقیده «تکلیف عقلی» می باشد.

تزام حقوق

در مقام اجرا و احقاق حقوق گاه بین حق فرد و حق جامعه یا حق اقل و حق اکثر تضام به وجود می آید. سیره و شیوه عقلا و حکم عقل برای مراعات عدل در این گونه موارد بر این است که حق جمع بر حق فرد ترجیح داده شود. در حقیقت در موارد تضام باید گفت برای فرد یا اقل در مقابل حق جمع و اکثر به حسب ظاهر و نظر سطحی حقی باقی نمی ماند؛ ولی در مقام قانون گذاری و عمل باید به گونه ای برنامه ریزی شود که فرد و اقل در مقابل جامعه و اکثر بتواند خودنمایی کند و خلأ ناشی از سقوط حق خود را پر نماید، و بدین گونه حق همگان تأمین گردد و در مرحله نهایی تضامی باقی نماند.

رابطه حق و احسان

«حق» در موردی صادق است که کسی صاحب نفع و مصلحتی باشد که اگر به او داده نشود نوعی ضرر بر او وارد خواهد شد؛ اما «احسان» به نفع و مصلحتی گفته می‌شود که کسی صاحب و مستحق آن نیست و در صورت ترک احسان ضرری عاید آن شخص نمی‌شود، بلکه تنها نفعی از او فوت خواهد شد.

در اسلام علاوه بر مراعات عدالت در جامعه - یعنی دادن هر حقی به ذی‌حق - به احسان نیز سفارش شده است. در قرآن کریم آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^(۱) (۲)

«خداوند به عدالت و احسان امر می‌کند.»

«احسان» رساندن خوبی و نفع به دیگری است بدون انتظار انجام کاری از طرف او، و یا به مقدار بیشتر از نفعی که از غیر به انسان می‌رسد، و یا مقابله به خوبی با بدی که از غیر به انسان می‌رسد؛ بنابراین احسان مرتبه‌ای بالاتر از عدالت است. در جامعه‌ای که زمینه عدالت و تأمین حقوق تمام افراد فراهم شده است، چنانچه افرادی بخواهند ایثار و از خودگذشتگی نشان دهند و از حق خود به نفع دیگران گذشت نمایند، چنین جامعه‌ای جامعه برتر خواهد بود.

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

۲- از آیه فوق اهمیت حقوق از نظر قرآن نیز فهمیده می‌شود، زیرا «عدل» که مورد امر خداوند قرار گرفته است همان تأمین حقوق و دادن هر حقی به صاحب آن است.

* * *

همان‌گونه که قبلاً بیان شد تفصیل مسائل فوق در این مختصر نمی‌گنجد؛ یادآوری می‌شود هرکجا در این نوشته حق طبیعی یا فطری مطرح شده است، مقصود حقوقی است که در نظام آفرینش بر طبق حکمت بالغه خداوند در سرشت و فطرت انسانها قرار داده شده است، به نحوی که به هیچ وجه قابل سلب و محروم نمودن ذی‌حق نمی‌باشد؛ مانند حق تعیین سرنوشت، حق حیات، حق آزادی اندیشه، بیان اندیشه و نظایر آن.

در منابع فقه و روایات اسلامی از جمله نهج‌البلاغه و رساله حقوق امام سجاد علیه السلام به مصالح و مفسدات فرد و جامعه و محیط و اهداف نظام آفرینش و رابطه ضروری بین آنها توجه گردیده و براساس آن، حقوقی بیان شده است که ادای برخی از آنها واجب و برخی از آنها هرچند غیرواجب ولی سزاوار است رعایت شود. این حقوق عبارت است از:

۱- حقوق خداوند بر انسان و حقوق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معصومین علیهم السلام و قرآن و فرائض و واجبات.

۲- حقوق انسان بر خود و نیز حقوق متقابل بین ملتها و حاکمیتها.

۳- حقوق ملتها نسبت به یکدیگر.

۴- حقوق متقابل بین انسان، طبیعت و حیوان.

حقوق خداوند بر انسان

بالاترین حقوق حق خداوند بر انسان است؛ امام سجاده علیه السلام فرمود:
«بالاترین حقوق خداوند بر تو حقی است که خداوند برای خود قرار داده و آن اصل و اساس سایر حقوق می باشد.»^(۱)
پس - همان گونه که در قرآن کریم آمده - واجب است:
اولاً: به وسیله تفکر و تدبیر در نظام وجود، خدا را که خالق و منعم اوست بشناسد و همیشه به یاد او باشد.^(۲)
ثانیاً: تنها او را پرستش و اطاعت کند و از هر گونه شرکی در عقیده و عمل پرهیز نماید.^(۳)
ثالثاً: شکر او را که مُنعم حقیقی است در هر حال به جا آورد و از کفران نعمتهای او پرهیز کند.^(۴)
و شکر هر نعمتی به شناخت درست آن نعمت و استفاده صحیح و مشروع از آن می باشد.

۱- «و اکبر حقوق الله عليك ما اوجبه لنفسه تبارک و تعالی من حقّه الذی هو اصل الحقوق و منه تفرّع»؛ تحف العقول، ص ۲۵۵؛ رسالة الحقوق لعلي بن الحسين علیه السلام؛ و نیز مراجعه شود: کتاب الخصال، ابواب الخمسين و ما فوقه، ص ۵۶۵، حدیث ۱.
۲- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۹۱.
۳- سورة لقمان (۳۱)، آیه ۱۳.
۴- سورة ابراهيم (۱۴)، آیه ۷.

از جمله حقوقی که بر اساس حق خداوند بر انسان مطرح می شود
حق قرآن و حق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و نیز حق فرائض و
سنن مهم الهی می باشد:

الف- حق قرآن

«قرآن» حق بزرگی بر مسلمانان دارد؛ مطابق روایتی که از حضرت
امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است آن حضرت فرموده اند: «قرآن
عهدنامه ای است میان خدا و مردم، و سزاوار است که مسلمان هر روز
این عهدنامه را مورد توجه قرار دهد و (حدّ اقل) پنجاه آیه از آن را
قرائت نماید.»^(۱)

بر اساس این حق است که مسلمانان نسبت به خواندن و فهمیدن
قرآن کریم و نیز عمل کردن به آن وظیفه سنگینی دارند؛ و سهل انگاری
آنان در انجام این وظیفه، چنانچه موجب سستی عقاید و بی توجهی به
احکام الهی گردد حرام خواهد بود.

و بر حسب مضامین روایات دیگر، درجات بهشت مطابق با مقدار
خواندن (و عمل کردن به) قرآن خواهد بود. و در کتاب شریف کافی
آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «همانا سزاوارترین مردم به
فروتنی و انجام نماز و روزه در نهان و عیان - بی گمان - حامل قرآن می باشد.»
آنگاه با صدای بلند فرمودند: «ای کسی که قرآن را با خود داری!

۱- کافی، کتاب فضل القرآن، باب فی قرائته، ج ۲، ص ۶۰۹، حدیث ۱.

به واسطه قرآن راه تواضع و فروتنی را پیشه خود ساز تا خداوند تو را عزیز و سربلند نماید، و مبدا قرآن را وسیله فخر و مباهات خود قرار دهی که ذلیل خواهی شد... به هر کس که قرآن داده شود و خیال کند به کسی از مردم چیزی بهتر از آن داده شده، همانا بزرگ شمرده آنچه را خداوند کوچک دانسته و کوچک شمرده آنچه را که خداوند بزرگ دانسته است.»^(۱)

ب- حق پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام

«نبوت» و «امامت» دو نعمت بزرگ معنوی است که خداوند بر بندگان خود منت نهاده و جهت ساختن انسان و رسیدن او به کمال انسانی قراردادده است. پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام نقش عظیمی در استقرار خداپرستی و توحید و عدالت و نشر فضائل انسانی و ارزشهای الهی در جامعه داشته‌اند؛ اگر آن بزرگواران نبودند یقیناً جاهلیت ریشه‌دار اجازه رشد فکری و معنوی به بشریت نمی‌داد. آن حضرات هر کدام در مقطع حیات پربرکت خود پرچمدار هدایت و نمونه کامل انسانیت و الگوی فضیلت و کرامت و تعالی انسان در ابعاد عقیده و اخلاق و عمل و نیز الگوی همیشگی اسلام و مبیین تعالیم حیات بخش قرآن بوده‌اند؛ از طرفی ولایت آن حضرات شرط تحقق توحید به عنوان «حصن» خدای متعال می‌باشد. از این رو آن بزرگواران حق بزرگی بر مسلمانان دارند؛ پس:

۱- کافی، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ج ۲، ص ۶۰۴، حدیث ۵.

اولاً: سجایای اخلاقی و فضائل روحی و سیره عملی آنان باید توسط مسلمانان در حد امکان شناخته شود.

ثانیاً: چنان که در قرآن به آن اشاره شده راه فکری و عملی آنان در مقام اندیشه و عمل و در روابط فردی و اجتماعی مسلمانان به عنوان بهترین الگوی اسلام و مطمئن ترین راه فهم و تحقق معارف اصیل قرآنی مورد انتخاب قرار گیرد.^(۱)

در این صورت است که مطابق حدیث «تَقْلِين» به فرموده پیامبر اکرم ﷺ امت اسلام برای همیشه از ضلالت و گمراهی مصون و محفوظ خواهد ماند. ناگفته نماند که حقوق معصومین علیهم السلام بر افراد جامعه و مسلمانان دامنه وسیعی دارد که به برخی از آنها در قرآن و سنت اشاره شده است.

همچنین در بعضی دعاها حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام مورد توجه خاص قرار گرفته است.^(۲)

یادآوری می شود: اهمیت حقوق خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام علاوه بر آنچه بیان شد، از کلام حضرت امیر علیه السلام نیز به خوبی فهمیده می شود: «همانا هر کس از شما بر فراش خود بمیرد در حالی که به حق خداوند و حق پیامبر و حق اهل بیت او

۱- ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛ سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.
۲- «اللهم صل على محمد و آل محمد... الذين أوجب حقهم...» (مفاتیح الجنان، صلوات ماه شعبان، منقول از حضرت سجاد علیه السلام).

معرفت داشته باشد، به یقین شهید از دنیا رفته است و اجر و پاداش او با خداوند می‌باشد، و ثواب آنچه را از کارهای نیک در نیت داشته استحقاق دارد.»^(۱)

ج- حق فرائض و سنن مهم الهی

فرائض و سنن الهی نیز حقوقی بر انسان دارند، این حقوق در رساله‌الحقوق^(۲) حضرت امام سجاده^(علیه السلام) مورد اشاره قرار گرفته، و از آن جمله است:

۱- «حق نماز» این است که بدانی در نماز بر خدا وارد می‌شوی؛ پس باید همچون بنده کوچک و ذلیل، ترسان و امیدوار باشی و در برابر او تواضع نمایی، و با آرامش و وقار در برابر او بایستی و دل را متوجه او کنی، و آداب و حدود نماز را کاملاً رعایت نمایی.

۲- «حق حج» این است که بدانی بر خدا وارد می‌شوی و از گناهان خود فرار کرده‌ای، و قبول توبه تو وابسته به آن می‌باشد.

۳- «حق روزه» این است که بدانی روزه حجابی است که خداوند بر اعضا و جوارح تو زده است تا تو را از آتش جهنم بیوشاند.

۱- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۱۹۰.

۲- تحف العقول، ص ۲۵۸، شماره ۱۰ تا ۱۳؛ کتاب الخصال، ابواب الخمسين و مافوقه، ص ۵۶۶ و ۵۶۷، حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه، باب الحقوق، ج ۲، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، شماره ۳۲۱۴.

۴- «حق صدقه» این است که بدانی صدقه در دنیا بلاها و امراض، و در آخرت آتش را از تو دفع خواهد نمود.

۵- «حق قربانی» این است که آن را برای خدا انجام دهی نه برای خلق خدا، و هدفی جز تحصیل رحمت خدا و نجات خود در قیامت نداشته باشی.

۶- «حق مسجد» این است که مسلمانان، به ویژه همسایه‌ها و مجاورینش مسجد را آباد و نمازهایشان را در آن بخوانند و آنجا را همانند خانه‌های خود پاک و تمیز نگه داشته و در تعمیر و آبادانی آن کمک نمایند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که به منظور بی‌اعتنایی به مسجد نماز جماعت را در منزل به پا کند، نمازی برای او و همراهانش نخواهد بود، مگر اینکه عذری در کار باشد.»^(۱)

۷- «حق زیارت برادر مؤمن»؛ طبق بعضی روایات از جمله حقوق خداوند این است که انسان برادر ایمانی خود را زیارت نماید. امام باقر علیه السلام فرمودند: «هنگامی که مؤمنی برای زیارت برادر مؤمن خود وارد منزل وی شود، از طرف خداوند تبارک و تعالی ندا می‌شود که: ای بنده‌ای که حق مرا بزرگ شمردی و سنت پیامبر مرا پیروی نمودی، اکرام تو حقی است بر من.»^(۲)

۱- وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، باب ۲ از ابواب احکام المساجد، حدیث ۱۰.
۲- کافی، کتاب الإیمان والکفر، باب زیارة الإخوان، ج ۲، ص ۱۷۸، حدیث ۱۲.

دو نمونه دیگر از حقوق خداوند

در این رابطه حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به دو حق مهم خداوند اشاره کرده و فرموده‌اند: «از جمله حقوق واجب خداوند بر بندگانش نصیحت و خیرخواهی آنان در حد توانشان نسبت به یکدیگر، و تعاون و همکاری بر اقامه حق در جامعه می‌باشد. و هیچ‌کس - هر چند در داشتن حقیقت و دینداری دارای منزلتی بزرگ و فضیلت و امتیاز باشد - بالاتر از این نیست که در رسیدن به حقش نیازمند به کمک و یاری می‌باشد. و هیچ‌کس - هر چند در چشم و نظر مردم کوچک و کم‌ارزش شمرده شود - کمتر از این نیست که از او برای احقاق حق در جامعه کمک و یاری طلبیده شود، یا برای رسیدن به حق خودش به یاری و کمک دیگران نیازمند نباشد.»^(۱)

رابطه حقوق انسانها با حقوق الهی

حقوق انسانها از حقوق خداوند منفک نیست و بین آنها رابطه نزدیکی وجود دارد.

۱- «و لكن من واجب حقوق الله على عباده النصيحة بمبلغ جهدهم، والتعاون على اقامة الحق بينهم. وليس امرؤ - وإن عظمت في الحق منزلته، و تقدمت في الدين فضيلته - بفوق أن يعان على ما حمّله الله من حقه، ولا امرؤ - وإن صغرته النفوس واقتحمته العيون - بدون أن يعين على ذلك أو يعان عليه؛ نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۲۱۶.

حضرت امیرالمؤمنین^(ع) در این رابطه فرموده‌اند: «خداوند از ناحیه حقوق خود حقوقی را بین بندگان قرار داد که با یکدیگر تعامل و رابطه متقابل دارند، و بعضی مستلزم بعضی دیگر خواهد بود و برخی بدون برخی دیگر ثابت نمی‌باشد.»^(۱)

همچنین فرمودند: «خداوند سبحان حقوق بندگان را مقدمه‌ای قرار داد برای حقوق خود؛ پس هرکس اقدام به ادای حقوق بندگان خدا نمود، در نهایت می‌تواند اقدام به ادای حقوق الهی نماید.»^(۲)

حق کرامت انسانی

حق کرامت انسانی یکی از حقوق اساسی و زیربنایی برای دیگر حقوق موضوعه بشری است.

بر همین اساس است که اسلام انسان را دارای مقام و ارزش والایی می‌داند. در تعلیمات دینی تنها انسان است که سروری موجودات زمین و آسمان برای او مطرح می‌باشد، و در قرآن تصریح شده که روح خدا در او دمیده شده^(۳) و او شایسته تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان

۱- «ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها لبعض الناس على بعض، فجعلها متكافأ في وجوهها و يوجب بعضها بعضاً و لا يستوجب بعضها الا بعض»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۱۶.
 ۲- «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة لحقوقه، فمن قام بحقوق عباد الله كان ذلك مؤدياً الى القيام بحقوق الله»؛ غررالحکم، حدیث ۴۷۸۰.
 ۳- ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹.

و مقام خلیفه‌اللّٰهی^(۱) قرار گرفته است.

هم چنین در قرآن کریم آمده است: «همانا ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را بر دریا و خشکی مسلط نمودیم و از چیزهای پاک روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم.»^(۲)
و نیز می‌فرماید:

﴿... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^(۳)

در این آیه شریفه پس از اشاره به مراحل تکوّن و رشد جنین و دمیده شدن روح در آن، خداوند از خود به عنوان «احسن الخالقین» نام برده و خلق چنین موجودی به نام انسان را به خود تبریک گفته است. بدیهی است صفت «احسن الخالقین» برای خداوند متناسب با صفت «احسن المخلوقین» برای انسان خواهد بود، و نیز تبریک خداوند جز با کرامت ذاتی انسان سازگار نخواهد بود.^(۴)

۱- «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ سوره بقره (۲)، آیه ۳۰.
۲- «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰. در این آیه، کرامت بنی آدم با دو حرف قسم و تأکید در کلمه «لقد» بیان شده است: «لام» حرف قسم است که خداوند قسم می‌خورد و «قد» هرگاه بر سر فعل ماضی آورده شود دلالت بر تأکید و تحقق قطعی فعل می‌کند.

۳- سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴.

۴- در بند «الف» ماده یک اعلامیه حقوق بشر اسلامی آمده است: «... همه مردم در اصل شرافت انسانی و تکلیف و مسئولیت برابرند بدون هرگونه تبعیضی از لحاظ نژاد یا رنگ یا زبان یا جنس یا اعتقاد دینی یا وابستگی سیاسی یا وضع اجتماعی و غیره...».

جابر بن عبدالله نقل می‌کند: «جنازه یک یهودی را از کنار ما عبور می‌دادند، ما جلوس کردیم اما پیامبر ﷺ به احترام جنازه قیام کردند. به پیامبر ﷺ عرض کردیم آن جنازه از آن یک یهودی بود؛ حضرت فرمودند: هنگامی که جنازه‌ای را مشاهده کردید قیام نمایید.»^(۱)

همچنین نقل شده است که جمعی از اصحاب در منطقه‌ای وقتی جنازه‌ای عبور داده شد به احترام آن قیام کردند، در مقابل به آنها گفته شد: جنازه از آن اهل ذمه است. اصحاب در جواب گفتند: چنین ماجرای برای ما هم پیش آمد و پیامبر در مقابل جنازه قیام کردند و وقتی با اعتراض روبرو شدند فرمودند: «آیا او یک انسان نیست؟!»^(۲)

و حضرت امیرالمؤمنین در نامه معروف خود به مالک اشتر در مورد حقوق مردم و برخورد با آنان فرموده‌اند: «... فأنهم صنفان: أما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق...»؛^(۳) «همانا مردم دو صنف می‌باشند: یا برادران دینی و یا هم‌نوعان تو می‌باشند.»

آن حضرت اخوت در دین یعنی عقیده را در عرض و مساوی با

۱- صحیح بخاری، کتاب ۲۳، فی الجنائز، باب ۵۰، من قام لجنازة يهودی، ج ۱، ص ۲۲۸.

در بند «د» ماده یک اعلامیه حقوق بشر اسلامی نیز آمده است: «حرمت جنازه انسان باید حفظ شود و بی‌احترامی به آن جایز نیست...» و در ماده چهارم آن آمده است: «هر انسانی، حرمتی دارد و می‌تواند از آوازه خود در زندگی و پس از مرگ پاسداری نماید و دولت و جامعه موظف است که از پیکر و مدفن او پاسداری کند.»

۲- همان.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳.

انسانیت و هم‌نوع بودن دانسته و هیچ ترجیحی از نظر حقوق برای صرف عقیده قائل نشده‌اند.

علاوه بر آنچه ذکر شد می‌توان برای اثبات حرمت و کرامت ذاتی انسان - بدون ملاحظه عقیده و فکر او - به چند دسته از روایات تمسک نمود:

۱- روایاتی که به طور مطلق دلالت می‌کند بر توصیه به حسن البشر - برخورد خوب - و حسن خلق با تمام مردم دنیا، اعم از مسلمان و غیرمسلمان (لجميع العالم)؛ بدیهی است هنگامی که حسن بشر و حسن خلق با تمام مردم مطلوب شارع باشد، به طریق اولی هتک حرمت آنان نیز مطلقاً مذموم و مرغوب عنه شارع خواهد بود، و قهراً بر کرامت ذاتی هر انسانی از جهت انسانیت دلالت خواهد کرد. برای تفصیل بیشتر به روایات باب «حسن الخلق» و باب «حسن البشر» کتاب کافی مراجعه شود.^(۱)

۲- روایاتی که دلالت بر مدارا با مردم می‌کند بدون اینکه دلالتی بر تفاوت بین مسلمان و غیرمسلمان داشته باشند. در بعضی از این روایات مدارا با مردم نصف ایمان شمرده شده است، و در بعضی از آنها آمده: «خداوند به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام خطاب کرد و گفت: سر خود را در دل مخفی نما و در ظاهر حتی با دشمن من و دشمن خودت مدارا کن...»

این روایات نیز به طریق اولی دلالت بر قبح هتک حرمت مردم و حتی دشمنان حق می‌کند، و قهراً کرامت ذاتی هر انسانی از آنها به دست

۱- کافی، کتاب الایمان و الکفر، ج ۲، ص ۹۹ تا ۱۰۴.

می آید. به روایات همین باب در کتاب کافی مراجعه شود. (۱)

۳- روایاتی که به طور مطلق دلالت می کند بر محبت نمودن و دوستی با مردم. این گونه روایات هم از پیامبر ﷺ و هم از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است. پس نمی توان گفت مقصود از «ناس» فقط اهل سنت می باشند، زیرا در زمان پیامبر ﷺ اهل سنت به معنای کنونی مطرح نبوده است. دلالت این گونه روایات بر کرامت ذاتی مردم از جهت انسانیت آنان واضح است. به روایات این باب در کتاب کافی مراجعه شود. (۲)

۴- روایاتی که دلالت می کند بر مطلوبیت و مدح سلام کردن بر یهود و نصارا و دعا به آنان؛ از جمله: در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد چگونه به یهودی و نصرانی دعا کنیم؟ فرمودند: «بگوئید خدا برای تو مبارک نماید دنیا را.» در این زمینه نیز به کافی، کتاب العشرة مراجعه شود. (۳)

از این روایات نیز به خوبی مبغوضیت هتک حرمت غیرمسلمانان و حرمت و کرامت همه انسانها فهمیده می شود.

علاوه بر آیات و روایات ذکر شده، باید دانست انسان که یک موجود متعلق به ناسوت است و در قوس نزول در عالم ناسوت که نازلترین عوالم هستی است قرار گرفته است، خداوند چنان لیاقت و

۱- همان، باب المداراة، ج ۲، ص ۱۱۶ تا ۱۱۸.

۲- همان، کتاب العشرة، باب التحبب إلى الناس والتودد إليهم، ج ۲، ص ۶۴۲ و ۶۴۳.

۳- همان، باب التسليم على اهل الملل، ج ۲، ص ۶۴۸ تا ۶۵۰.

استعدادی به او عطا نموده که در اثر حرکت جوهری پس از طی مراحل نباتی و حیوانی و نیل به مرحله انسانیت می تواند با قدرت علم و عمل در قوس صعود به مرحله کون جامع و بالاترین و شریف ترین عوالم هستی یعنی عالم عقول مجرده برسد؛ که نمونه بارز آن انسانهای کامل همچون: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام می باشند. جایی که - بنا بر آموزه های دینی - هیچ فرشته و ملک مقربی به آن نمی رسد. ^(۱) و چنین موجودی با چنین لیاقت و استعدادی قهراً دارای کرامت ذاتی و شرافت خواهد بود.

بنابراین همه انسانها صرف نظر از دین و مذهب و اعتقادات و اعمال و رفتار، دارای کرامت ذاتی هستند؛ هرچند انسان باتقوا در نزد خداوند دارای فضیلت و کرامتی بیشتر است. و در حقیقت هر انسانی دارای کرامت ذاتی است؛ اما انسان باتقوا علاوه بر کرامت ذاتی دارای کرامت ارزشی که با اکتساب به دست می آید نیز می باشد:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ ^(۲)

«با ارزشترین شما نزد خداوند باتقواترین شما هستند.» ولی این کرامت ارزشی هیچ تأثیری در حقوق اجتماعی ندارد، و در حقوق اجتماعی همه انسانها - صرف نظر از درجه ایمان و تقوای آنها - از این گونه حقوق بهره مند هستند.

۱- به روایات مربوط به معراج پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مراجعه شود.

۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

لازم به ذکر است کرامت ذاتی انسان که از قرآن و روایات استفاده می‌شود، نمی‌تواند بدون حقوق ذاتی برای حقیقت انسان - بدون ملاحظه عقیده او - تصور شود؛ زیرا کرامت نوعی ارزش دادن و ترجیح انسان از جهت انسانیت است و این معنا مستلزم آن است که انسان دارای حقوق فطری، طبیعی و اجتماعی از قبیل: حق حیات، حق آزادی اندیشه و بیان و نظایر آن باشد.

بر همین اساس نمی‌توان صرف داشتن عقیده خاص را - گرچه حق باشد - دلیل بر امتیازدهی در اعطای حقوق اجتماعی و شهروندی دانست.

همچنین در قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت به خدای متعال عرض کرد:

﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^(۱)

«پروردگار من! این سرزمین (مکه) را سرزمین امنی قرار ده، و مردم آن را - آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند - از ثمرات آن بهره‌مند فرما.»

اما خدای متعال در پاسخ تقاضای ابراهیم علیه السلام فرمود:

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^(۲)

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۶.

۲- همان.

«هر آن کس را که کافر شود (در این دنیای فانی و زودگذر از نعمت‌های خود) در زمان کوتاهی بهره‌مند سازم و سپس (در روز جزا) به عذاب آتش می‌کشانم، و چه بد سرانجامی است.»

قید (قلیلاً) در آیه شریفه یا به معنای زمان کوتاه است یعنی دنیا در برابر آخرت، و یا به معنای نعمت‌های کم می‌باشد یعنی نعمت‌های دنیوی در برابر نعمت‌های اخروی؛ و در هر دو حالت اشاره به دنیای فانی و زودگذر است. در حقیقت ابراهیم علیه السلام از خدای متعال خواسته بود که فقط مؤمنان را از حقوق طبیعی بهره‌مند سازد، اما خداوند بهره‌مندی از مواهب طبیعی در این دنیا را بر همه انسانها - صرف نظر از ایمان و اعتقاد آنان - مقرر می‌فرماید و اندیشه برتری مؤمنان در بهره‌گیری از حقوق طبیعی در این جهان را مردود می‌شمارد.

از طرفی اگر عقیده منشأ حقوق برای انسانها باشد، باید بر حسب شدت و ضعف عقاید حقه افراد، حقوق آنان نیز کم و زیاد و ضعیف و قوی گردد؛ در صورتی که به یقین چنین نیست و شدت و ضعف عقاید حقه انسانها تنها منشأ کرامت معنوی و ارزشمند بودن آنان نزد خداوند خواهد بود.

از طرف دیگر باید گفت: همین کرامت ذاتی انسان است که بنابر مکتب‌های مختلف حقوقی - اعم از مکتب‌های الهی و غیر الهی - زمینه پیدایش حقوق گوناگون برای افراد انسانها می‌شود. منتهی الامر

هر مکتبی مطابق جهان بینی خاص خود به انسان می نگرد و او را مورد تجزیه و تحلیل کامل یا ناقص قرار می دهد.^(۱)

۱- همچنین این کرامت ذاتی که امری است تکوینی می تواند منشأ تشریح احکام عملی در اسلام باشد، به این معنا که کرامت ذاتی انسان در تشریح احکام کاملاً مورد ملاحظه قرار گرفته باشد. در غیر این صورت میان تکوین و تشریح ناسازگاری دیده خواهد شد؛ درحالی که در جای خود ثابت شده است که نباید بین تشریح و تکوین ناسازگاری وجود داشته باشد. از این رو می توان گفت قوانین دینی باید در راستای کرامت ذاتی بشر باشد، و اگر فرضاً در موردی تعارضی بدوی دیده شد باید به نحوی تفسیر شود که تعارض بدوی رفع گردد. لازم به یادآوری است، حقوقی که در متن به آنها اشاره شده اعم از حقوق بشر به معنای عام آن و حقوق شهروندی می باشد. رابطه بین حقوق بشر و حقوق شهروندی بین صاحب نظران مورد بحث و اختلاف نظر است که آیا رابطه عام و خاص مطلق است یا عام و خاص من وجه و یا تباین؟ نمی تواند رابطه بین آنها تباین باشد، زیرا بعضی از حقوق شهروندی مندرج است در حقوق بشر و برعکس. حقوق بشر حقوقی است که در حقیقت ذاتی انسان از آن جهت که انسان است می باشد، ولی حقوق شهروندی حقوقی است که پس از رشد جامعه انسانی و به وجود آمدن دولت و شهروند و با توافق آنها مطرح شده است، از این رو ممکن است این حقوق در دولتها و مردم مناطق مختلف، متفاوت باشد. همچنین در حقوق شهروندی برخلاف حقوق بشر تکالیفی در قبال آن حقوق مطرح می باشد. اما در عین حال می توان گفت حقوق بشر زیربنا و اساس طرح حقوق شهروندی است، به این معنا که حقوق شهروندی هرچند ناشی از توافق بین دولتها و شهروندان هر کشوری است، ولی در هر حال نباید ناقص و مخالف حقوق بشر و کرامت ذاتی انسانها باشد.

حقوق انسان بر خود

حق هر انسان بر خودش این است که:

خود را از هر خطر و ضرر مادی یا معنوی حفظ کند؛ بنابراین حق ندارد اقدام به خودکشی و یا اضرار به نفس نماید. خداوند در قرآن کریم در موارد متعددی از انتحار و خودکشی نهی کرده است؛ چنان که می فرماید: «خودتان را مکشید؛ (زیرا) خداوند همواره با شما مهربان است.»^(۱) و نیز می فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^(۲)

«خود را به دست خود به هلاکت نیندازید.»

همچنین انسان نباید موجبات هدم شخصیت خویش را که حیات معنوی اوست فراهم آورد. همان گونه که در بحث کرامت انسانی ذکر شد در قرآن کرامت انسان مورد توجه قرار گرفته،^(۳) تا آنجا که روح خدا در انسان دمیده شده و او شایسته تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان^(۴) و مقام خلیفه الهی قرار گرفته است.^(۵)

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۲۹. ۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵.
۳- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰. ۴- سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹.
۵- سوره بقره (۲)، آیه ۳۰.

و در همین رابطه انسان باید امنیت، سلامت، صلاح و کمال خود را تحصیل نموده و با تلاش علمی و عملی به کمالی که هدف اصلی خلقت اوست برسد؛ به گونه‌ای که با تمام وجود خود را در خدمت اطاعت خداوند و عمل به واجبات و ترک محرّمات و خدمت به مردم قرار دهد.

حقوق متقابل انسانها نسبت به یکدیگر

۱- حقوق خانواده و بستگان

«ازدواج» نیاز طبیعی انسانها و سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ پس همگان مخصوصاً مسئولین جامعه موظفاند موانع را از سر راه تشکیل خانواده برداشته و راههای آن را آسان نمایند؛ و خانواده‌ها نیز سعی کنند خود را از اسارت تشریفات و تجملات بیجا و زاید آزاد سازند؛ و ملاک انتخاب را فضیلت، تقوا، عفت، نجابت و هم‌کفو بودن قرار دهند نه مال و ثروت و امور اعتباری دنیا.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیثی به این مضمون نقل شده: «اگر کسی که اخلاق و دین او را می‌پسندید به خواستگاری آمد او را رد نکنید، وگرنه فتنه و فساد بزرگ زمین را فرامی‌گیرد.»^(۱)

و شایسته است رهبران جامعه در این راه پیشقدم شوند تا مردم عمل آنان را الگو قرار داده و به آنان تاسی نمایند، و قهراً زمینه بسیاری از مفسد اخلاقی و گناهان از بین برود. و البته در هر حال نباید نسبت به دختر و پسر، تحمیلی صورت پذیرد و رضایت آنان نادیده گرفته شود.

۱- وسائل الشیعة، کتاب النکاح، باب ۲۸ از ابواب «مقدمات النکاح و آداب»، حدیث ۲.

زن و شوهر دارای حقوق زیادی نسبت به یکدیگر می‌باشند؛ هریک از آنها باید مایه آرامش و راحتی یکدیگر باشند و همدیگر را مورد کرامت، محبت و رحمت قرار دهند و در مسائل زناشویی نسبت به یکدیگر تمکین نمایند؛ و بر مرد است که مخارج زن را مطابق شأن متعارف او بپردازد. و به طور کلی مطابق بعضی روایات زن یا شوهر حق ندارد در هیچ امری کاری را که موجب اذیت و آزار دیگری شود انجام دهد.^(۱)

حق «پدر» و «مادر» آن است که فرزند بداند آنها برای او زحمت بسیار کشیده و برای تربیت و پرورش او آسایش و راحتی خود را فدا کرده‌اند؛ پس فرزند همواره باید پدر و مادر خود را محترم بدارد و از کارهایی که موجب اذیت و رنجش آنهاست پرهیز کند، مشکلاتشان را برطرف کرده و در صورت نیاز مخارج آنها را بپردازد و رضایت آنها را کسب کند، که رضایت خدا در رضایت پدر و مادر است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که خداوند تخلف از آنها را به هیچ کس رخصت نداده است؛ از جمله آنهاست: نیکی و احسان به پدر و مادر هر چند آنان فاجر و فاسق باشند.»^(۲)

۱- همان، باب ۸۲، حدیث ۱. لازم به ذکر است زن و شوهر نسبت به یکدیگر وظایف و حقوق دیگری نیز دارند که در رساله توضیح المسائل، مسائل ۲۶۱۰ تا ۲۶۲۹ و ۲۷۴۱ تا ۲۷۵۰ بیان شده است.
 ۲- تحف العقول، ص ۳۶۷، حکم و مواعظ للامام الصادق علیه السلام.

حق «فرزند» بر پدر و مادر آن است که به بهترین وجه او را مطابق دستورات اسلامی و شرایط روز جامعه تربیت کنند تا شخصیتی مؤمن، متعهد و مفید پرورش یابد؛ همچنین امکانات آموزشی و پیشرفت علمی را همراه با محیطی آرام برای رشد فکری او مهیا سازند. از جمله حقوق فرزند تأمین مخارج، نام نیک بر او نهادن و تزویج او در وقت مناسب می باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردی که از حق فرزندش سؤال نمود فرمودند: «نام نیکو بر او بگذار و او را خوب تربیت کن و در جایگاه خوبی قرارش بده.»^(۱) و در روایت دیگری حق فرزند بر پدر را اگر پسر باشد علاوه بر نام نیکو نهادن و اکرام مادر او، تعلیم قرآن و پاکدامنی و شناسا؛ و اگر دختر باشد علاوه بر اکرام مادرش و اسم نیکو نهادن، تعلیم سوره نور و تعجیل در ازدواج او ذکر نمودند.^(۲)

یادآوری می شود تأکید بر تعلیم شناسا در این روایت، نمونه ای از نیازهایی است که به ویژه در آن روزگار مطرح بوده است، و اختصاصی به آن ندارد؛ و لزوم تعلیم فنون و مهارتهایی که در هر زمان مورد نیاز می باشد، از روایت فهمیده می شود.

حق «خویشاوندان» به ویژه «برادر» و «خواهر» آن است که انسان همواره جویای احوال آنها بوده و صله ارحام انجام دهد و تا حد امکان

۱- وسائل الشیعة، کتاب النکاح، باب ۸۶ از ابواب احکام الاولاد، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۷.

در رفع مشکلات آنها کوشش نماید. در قرآن ارحام در کنار تقوای خداوند قرار گرفته است:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾^(۱)

و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر این آیه فرموده: «مقصود از ارحام خویشاوندان است که خداوند امر به صله آنان نموده و تا آنجا امر ارحام را بزرگ شمرده که آنها را در حریم خود قرار داده است.»^(۲)
پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «با وجود ارحام مستحق، دادن صدقه به غیر آنان درست نیست.»^(۳)

و نیز فرمودند: «به تمام افراد امت خود تا روز قیامت سفارش می‌کنم که اقدام به صله رحم نمایند، هرچند مسافت بین آنان به مقدار یک سال راه باشد؛ زیرا صله رحم جزو دین است.»^(۴)
و از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده: «صله رحم اعمال را پاک و اموال را نمو می‌دهد و دفع بلا می‌کند و حساب را آسان و اجل را به تأخیر می‌اندازد.»^(۵)

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده: «صله رحم اخلاق را نیک و انسان را

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۱.

۲- کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب صله الرحم، ج ۲، ص ۱۵۰، حدیث ۱.

۳- «لا صدقة و ذو رحم محتاج»؛ نهج الفصاحة، ص ۵۲۲، شماره ۲۵۰۱.

۴- کافی، همان، ج ۲، ص ۱۵۱، حدیث ۵.

۵- «صلة الارحام تزكّي الاعمال و تنمي الاموال و تدفع البلوى و تيسر الحساب و تنسي في الاجل»؛ کافی، همان، ج ۲، ص ۱۵۰، حدیث ۴.

سخاوتمند و خوش نفس و روزی را زیاد گردانده و اجل را به تأخیر می‌اندازد.»^(۱)

همچنین امام صادق علیه السلام در جواب سؤال جهم بن حمید در رابطه با حق خویشاوندی که در عقیده دینی مخالف اوست فرمودند: «آری او با اینکه در دین مخالف تو می‌باشد حق رَحِم دارد، حق رَحِم را هیچ چیز قطع نمی‌کند؛ و اگر آنها با تو هم‌کیش باشند دو حق دارند: حق رحم و حق اسلام.»^(۲)

۲- حقوق اجتماعی

حق حیات مادی و معنوی

انسان - در بین موجودات زنده - دوگونه حیات دارد؛ مادی و معنوی. حیات مادی او از جهاتی شبیه سایر موجودات زنده می‌باشد و ناشی از رسیدن هوا و غذای لازم به بدن او می‌باشد.

حیات معنوی او دو نوع است:

۱- حیات معنوی مربوط به زندگی دنیا، که آن عبارت است از شخصیت اجتماعی هر فردی. بدیهی است هر انسانی علاوه بر کرامت ذاتی و انسانی خود، در اجتماع نیز از نظر آبرو و اعتبار و سایر امور

۱- «صلة الارحام تحسن الخلق و تسمّح الكف و تطیب النفس و تزید فی الرزق و تنسی الأجل»؛ کافی، همان، ج ۲، ص ۱۵۱، حدیث ۶.
۲- «نعم، حق الرحم لا یقطعه شیء و اذا كانوا علی امرک کان لهم حقّان: حق الرحم و حق الاسلام»؛ کافی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷، حدیث ۳۰.

مربوطه دارای موقعیت خاصی می باشد که شخصیت فردی او به آن بستگی دارد.

این شخصیت نوعی حیات برای آن فرد حساب می شود. حفظ این حیات - که حق هر فرد انسان است - هم برای خود فرد لازم است و هم برای دیگران.

بنابراین هیچ فردی حق ندارد حیثیت و آبروی خود را در معرض اتهام و سقوط و مخدوش شدن قرار دهد. در این رابطه حضرت امیر علیه السلام فرموده اند: «هر کس خود را در معرض اتهام قرار داد، نباید کسی را که به او سوء ظن پیدا کرد ملامت نماید.»^(۱)

دیگران نیز حق ندارند - همان گونه که در قرآن آمده است - با غیبت،^(۲) تهمت،^(۳) تجسس در امور شخصی دیگران^(۴) و نظایر اینها به حیات معنوی کسی تجاوز نموده و آن را مخدوش کنند.^(۵)

۲- حیات معنوی مربوط به زندگی ابدی او، یعنی حیاتی که موجب سعادت ابدی او می باشد. شرافت این نوع حیات از نوع اول بالاتر و بیشتر است، و این حیات جز با ایمان و عمل صالح به دست نمی آید.

۱- «من وضع نفسه مواضع التهمة فلا يلومن من اساء به الظن»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، حکمت ۱۵۹.

۲- سوره نور (۲۴)، آیه ۱۹؛ سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۱۱۲؛ سوره احزاب (۳۳)، آیه ۵۸.

۴- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۵- برای تفصیل بیشتر ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۲، ص ۵۳۹ تا ۵۴۶.

آیه شریفه:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (۱)

اشاره به همین حیات می‌باشد. حیات طیبه که در این آیه ذکر شده است در آیه‌ای دیگر با مضمون مشابهی مطرح می‌باشد:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ (۲)

در این آیه حیات به نور و روشنی خاصی تبیین شده است که انسان به سبب آن هدایت شده و راه حق را در عرصه اعتقاد و عمل پیدا خواهد نمود.

بنابراین کسی که دارای حیات طیبه می‌باشد دارای علم و قدرتی می‌شود که چیزها را همان‌گونه که هستند می‌بیند و قهراً حق را حق و باطل را باطل مشاهده می‌کند و هیچ‌گاه گرفتار جهالت و گمراهی نخواهد شد؛ و پیوسته در خود آثار بهاء، کمال، قوت، عزت و لذت معنوی و سرور دائمی و عاری از تلخی و دشواری را احساس می‌کند. معنای طیب و پاک بودن آن همین ویژگی است که زوال و فنا و کدورت و تلخی عارض آن نخواهد شد. خلقت انسان نیز برای رسیدن به چنین حیاتی است، که در حقیقت کمال او نیز به آن می‌باشد. دستیابی به چنین کمالی حق هر انسانی است. منشأ این حق، اراده و حکمت و کمال دوستی خداوند - که کمال مطلق است - می‌باشد. تأمین این حق و فراهم نمودن زمینه‌های دستیابی به آن تکلیف هر

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۷. ۲- سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۲.

فرد می‌باشد. و تجاوز به این حق و تضييع زمينه‌های آن، نه برای خود فرد جایز است و نه برای دیگران.

در حقیقت هدف از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و تشریح ادیان از طرف خداوند نیز رسیدن انسانها به چنین حیات و کمال اخروی بوده است.

حق آزادی اندیشه و بیان

از آنجا که عقل و تفکر جوهر اصلی انسان می‌باشد، آزادی اندیشه و بیان از حقوق مسلم همه انسانهاست و همه حق دارند که در مسائل مختلف اعتقادی، سیاسی و اجتماعی آزادانه بیندیشند و حاصل تفکر و اندیشه خود را بیان نمایند؛ و می‌توان گفت آزادی اندیشه و بیان از مهمترین حقوقی است که هر انسانی دارد، و تجاوز به این حق و سلب آن ستمی بزرگ بر انسانها می‌باشد؛ آیه شریفه:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^(۱)

«خداوند انسان را آفرید و بیان را به او آموخت.»

نیز به اهمیت بیان اشاره دارد.^(۲) امام صادق علیه السلام حتی با منکران خدا و

۱-سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۳ و ۴.

۲- علاوه بر آیه مذکور در متن، به آیات دیگری نیز می‌توان استدلال نمود:

این آیات بعضاً در مکه نازل شده و بعضاً در مدینه و در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای قدرت و حاکمیت بوده است. آیات مکی هرچند در زمانی نازل شده که

پیامبر ﷺ دارای قدرت و حاکمیت نبوده است و از این جهت نمی‌توان آزادی بیان مخالفین عقیدتی پیامبر را از آنها نتیجه‌گیری نمود، ولی از این جهت می‌توان به آنها استناد نمود که اولاً: این آیات نشان دهنده منطبق قرآن و اسلام است که باب مناظره و گفتگو و احتجاج با مخالفین را باز نموده است و پیامبر ﷺ به دستور خداوند مأمور گفتگو با آنان شده است. و ثانیاً: همین لحن و مفاد در آیات مدنی نیز پیگیری شده و همان باب گفتگو و مناظره همچنان مفتوح مانده و با این که پیامبر ﷺ دارای قدرت دفع مخالفین بوده است با این حال هیچ منعی از طرف خداوند نسبت به گفتگو با مخالفین نشده است، بلکه پیامبر ﷺ تحریض و مأمور به گفتگو نیز شده است.

آیات مکی از این قرار است:

اول - آیه ۱۹ سوره انعام: «أَتُنكُم كَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ...» (به آنان) بگو آیا شما شهادت می‌دهید که با خداوند خدایان دیگری وجود دارد. بگو من چنین شهادتی نمی‌دهم» مناظره و احتجاج با مخالفین از این آیه به خوبی فهمیده می‌شود.

دوم - آیه ۱۵۰ همان سوره: «قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا...» (ای پیامبر) به آنان بگو گواهان خود را که گواهی می‌دهند خدا این (ها) را بی‌چون و چرا حرام کرده است بیاورید...» فضای مناظره و احتجاج با مخالفین نیز از این آیه فهمیده می‌شود.

سوم - آیه ۱۴۸ همان سوره: «... قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا...» (به آنان) بگو آیا نزد شما علمی (وحیانی) است تا آن را بر ایمان بیاورید...» دعوت مخالفان توسط پیامبر ﷺ به آوردن علمی توسط مخالفان بدون باز بودن باب گفتگو و مناظره معنایی ندارد.

چهارم - آیه ۶۴ سوره زمر: «قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ» (به آنان) بگو ای جاهلان آیا مرا امر می‌کنید که غیر خدا را عبادت و پرستش کنم...» این آیه علاوه بر دلالت بر گفتگو و مناظره، بر امر مخالفین به پیامبر ﷺ مبنی بر عبادت غیر خدا توسط آن حضرت دلالت می‌کند.

و تعبیر به جاهلان در آیه، اهانت و سخریه آنان نمی‌باشد، بلکه به معنای خلاف واقع و حقیقت بودن خواسته آنان می‌باشد. و لذا در آیه ۱۹۹ سوره انعام خداوند به پیامبر ﷺ فرموده است: ﴿... فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ «مبادا (ای پیامبر) تو از جاهلین باشی» و در آیه ۴۶ سوره هود در خطاب خداوند به حضرت نوح علیهِ السلام آمده است: ﴿... إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ «ای نوح همانا من تو را اندرز می‌دهم که مبادا از جاهلین باشی»

پنجم - آیه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر: ﴿... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ «پس (ای پیامبر) به بندگان من بشارت ده * آنهایی که کلام را می‌شنوند سپس بهترین آنرا (انتخاب و) پیروی می‌کنند. اینان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده و هم اینان صاحبان عقل می‌باشند.»

بدیهی است انتخاب و پیروی از «احسن القول»، که در آیه مزبور بر آن ترغیب شده است، بدون تکثر در کلام و وجود قول غیر احسن امکان ندارد. عقل انسان نیز گواهی می‌دهد که با وجود قول احسن، پیروی از غیر آن قبیح می‌باشد، و لذا در ذیل آیه فوق پیروی از قول احسن را نشانه داشتن عقل و نیز هدایت الهی دانسته است.

ششم - آیه ۴۹ سوره قصص: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ «(ای پیامبر) بگو اگر راست می‌گوئید پس کتابی را از سوی خداوند بیاورید که هدایت کننده‌تر از این دو (قرآن و تورات) باشد تا من از آن پیروی کنم.»

این آیه هرچند در مقام تعجیز و اظهار عجز مخالفین و حیانی بودن قرآن و تورات می‌باشد، ولی مفاد آن تحریک و تحریض مخالفین است برای آوردن کتابی که «اهدی» از قرآن و تورات باشد. و لازمه این تحریک و تحریض این است که مخالفین بتوانند با قرآن و تورات هم‌اوردی کنند و اقدام به آوردن کتابی بهتر از آنها که «اهدی» باشد نمایند، هرچند عملاً نتوانستند چنین کتابی را که «اهدی» باشد بیاورند. پس اگر از نظر قرآن مخالفین قرآن و تورات حق اظهار نظر باطل خود را نداشتند این تحریک و تحریض قرآن وجه معقولی نداشت.

سیاق آیات تحدی نیز مانند آیه فوق می‌باشد. در این آیات خداوند مخالفین را

دعوت به آوردن مثل قرآن (در سوره یونس، آیه ۳۸) و آوردن ده سوره مثل قرآن (در سوره هود، آیه ۱۳) کرده است و در سوره یونس فرموده است: «وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یعنی اگر راست می‌گوئید هر کس را غیر از خداوند به کمک بگیرید و همگی مثلی برای قرآن بیاورید. و در سوره بقره، آیه ۲۳ دعوت به آوردن یک سوره مانند قرآن کرده و گفته است: «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» «و گواهان خود غیر از خدا را نیز فراخوانید.» این آیات نیز در مقام تعجیز می‌باشد، ولی فضای مقابله به مثل را صریحاً باز کرده و مخالفین و حیانی بودن قرآن را تحریک و تحریض به مقابله نموده است، و مخالفین نیز اقدام به مقابله و آوردن مثلی برای قرآن نمودند، ولی به شهادت تاریخ همگی در مانده شدند و نتوانستند حتی یک سوره مثل قرآن را بیاورند.

هفتم - آیه ۲۵ سوره انعام: «... حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» «... تا هنگامی که نزد تو می‌آیند (و) با تو جدال می‌کنند. کسانی که کفر ورزیدند گویند: «این (کتاب) چیزی جز افسانه‌ها، نوشته‌ها و بافته‌های پیشینیان نیست.»

از این آیه بخوبی فهمیده می‌شود که مخالفین و کافران در اظهار نظر باطل خود آزاد بوده‌اند و علناً با پیامبر اسلام ﷺ مجادله می‌نمودند.

هشتم - آیه ۱۲۵ سوره نحل: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» «ای پیامبر) به راه پروردگارت دعوت کن و بخوان، با حکمت و دلیل، و موعظه حسنه و با آنان به نحو احسن جدال کن»

جدال دو طرف با یکدیگر به این است که طرفین بر اساس چیزهای مورد قبول هر دو با یکدیگر مناظره نمایند. و لازمه این گونه جدال پیامبر با مخالفین این است که مخالفین نظریات خود را - هر چند باطل باشد - بتوانند اظهار نمایند.

و اما آیات سوره‌های مدنی به این شرح است:

اول - آیه ۱۱۱ سوره بقره و ۶۴ سوره نمل: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» «ای پیامبر) بگو برهان و دلیل خود را اگر راست می‌گوئید بیاورید.» در سوره انبیاء آیه ۲۴ نیز همین مضمون بدون جمله آخر یعنی «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آمده است.

ظهور این آیات در این که مخالفین عقیدتی حق اظهار نظر و استدلال برای آن دارند قابل انکار نمی باشد.

دوم - آیه ۶۸ سوره حج: ﴿وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (ای پیامبر) اگر مخالفان با تو جدال و (مجاجه) نمودند پس به آنان بگو خدا عالم تر است به آنچه شما عمل می کنید. جدال بدون انجام گفتگوی طرفین یعنی پیامبر و مخالفان معنا ندارد.

سوم - آیه ۱۳۹ سوره بقره: ﴿قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ...﴾ (ای پیامبر) به آنان بگو آیا درباره خدایی که پروردگار ما و شما است با ما مجاجه (و مجادله) می کنید. بدیهی است مجاجه نیز مستلزم گفتگوی طرفینی است.

چهارم - آیه ۲۰ سوره آل عمران: ﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنُ﴾ (اگر با تو مجاجه کردند پس به آنان بگو من تمام وجود خود را تسلیم خداوند کرده ام و نیز هر کس مرا پیروی می کند). مفاد این آیه نیز مانند آیه سابق است.

پنجم - آیه ۱۶ سوره حجرات: ﴿قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ «به آنان بگو آیا خدا را به دین خود آگاهی می دهید در حالی که خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است می داند». این گفتار پیامبر با کافران در فضایی بوده است که آن حضرت با آنان به گفتگو و مناظره پرداخته و آنان ادعاهایی کرده اند که پیامبر ﷺ به دستور خداوند به آنها پاسخ می دهد.

ششم - آیه ۲۳ سوره رعد: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...﴾ «و کافران (به تو) می گویند تو فرستاده خدا نیستی به آنان بگو گواهی خداوند بین من و شما کفایت می کند». از این آیه نیز فهمیده می شود که بین پیامبر و کافران باب گفتگو و مذاکره باز بوده است و آن حضرت مجال انکار رسالت خود را به آنان داده است و برای رد انکار آنان، خدا را گواه صدق خود قرار داده است. معنای گواه بودن خداوند که پیامبر در مقام رد انکار رسالت به کافران فرموده است، همان نازل شدن قرآن از طرف خداوند است که معجزه و دلیل رسالت بودن آن، روشن و واضح بوده است.

لازم به ذکر است که آیات مدنی از دو جهت می توانند برای آزادی بیان مخالفین

عقیدتی و فکری مورد استناد قرار گیرند: ۱- از جهت این که بیان کننده منطق قرآن و اسلام در مقابل مخالفین آنهاست، نظیر آیات مکی. ۲- از این جهت که پیامبر ﷺ با این که در مدینه دارای قدرت و حاکمیت بوده است، با این حال به مخالفین عقیدتی خود مجال اظهار مخالفت و محاجه و مجادله و گفتگو می داده و هرگز عملاً و با زور مانع گفتن و بیان عقاید باطل آنان نشده است. هفتم- آیه ۶ سورة انفال: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ...» «با تو (ای پیامبر) در حق مجادله می کنند بعد از این که حق برایشان روشن و بین شده است.» مفاد این آیه مانند آیه سابق می باشد. و از ذیل آن استفاده می شود که جدال مخالفان حتی بعد از تبیین حق بوده است.

هشتم- آیه ۶۱ سورة آل عمران: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَآبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...» در این آیه به محاجه نصاری نجران با پیامبر اسلام ﷺ در مورد حقانیت اسلام و قرآن و آزاد بودن آنان و نیز جریان مباحله اشاره شده است.

علاوه بر آیات مورد اشاره از سیره پیامبر ﷺ و امامان علیّه نیز می توان استفاده کرد که مخالفان عقیدتی اسلام و مسلمانان در اظهار نظر الحادی خود آزاد بوده اند. در مورد پیامبر ﷺ از آیات ذکر شده که دلالت می کنند بر امر به آوردن برهان توسط مخالفان و بشارت به پیروان از احسن قول و مجادله احسن پیامبر با دگراندیشان و نیز آیات تحدی و مجادله مخالفان با پیامبر اسلام ﷺ، به خوبی فهمیده می شود که مخالفان اسلام بدون هیچ ترس و منعی می توانسته اند عقاید و نظریات خود را با پیامبر اسلام ﷺ مطرح کنند، و آن حضرت در صدد آن بوده اند که آنان را راهنمایی و قانع سازند.

و در مورد امامان علیّه؛ الف- جریان احتجاجات زندیق با حضرت علی علیّه در باره وجود تناقضات در قرآن و پاسخ های آن حضرت به او شاهد آن است. (بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۹۸ به بعد) که در فضای حکومت دینی حضرت علی علیّه یک زندیق می توانسته است به طور آزاد با رهبر این حکومت دینی یعنی حضرت علی علیّه به مذاکره و اظهار نظریات خود بپردازد.

بی‌دینان نظیر: عبدالملک مصری،^(۱) ابن مقفع،^(۲) ابن ابی العوجاء^(۳) و

ب- جریان مناظرات امثال ابن ابی العوجاء با امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام و
احیاناً در منزل آن حضرت نیز شاهد دیگری بر مطلب است. (کافی، ج ۱، ص ۷۲
به بعد)

ج- در رابطه با مناظره مفضل از اصحاب امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء در
مسجد مدینه، نقل شده است که ابن ابی العوجاء در آن مسجد با همفکران خود
در مورد عقاید الحادی خود علنی و با صدای بلند گفتگو می‌کردند به نحوی که
مفضل صدای آنها را می‌شنید. سپس مفضل نزد آنان رفت و با کلمات تندی با
ابن ابی العوجاء برخورد نمود. آنگاه او به مفضل گفت: تو اگر اهل کلام و
استدلالی دلیل خود را مطرح کن، و اگر از اصحاب جعفر بن محمد هستی، او با ما
هیچگاه چنین برخوردی نمی‌کرد. او برخلاف تو به کلام و استدلال ما با دقت
گوش می‌داد و هیچ‌گاه تندی و بد زبانی از او دیده نمی‌شد و چنان به کلام ما
گوش می‌داد که ما خیال می‌کردیم او در مقابل استدلال ما محکوم شده است.
سپس با دلیل قوی و محکم دلایل ما را رد می‌کرد به نحوی که ما قدرت دفاع و
جواب دادن را نداشتیم. (بحار، ج ۳، ص ۵۸)

د- جریان مناظرات حضرت رضا علیه السلام با عالمان ادیان دیگر همچون: جاثلیق،
رأس الجالوت، هربذ اکبر، روسای صابئین، اصحاب زرتشت و نسطاس رومی
نیز که در تاریخ آمده است. (بحار، ج ۴۹، ص ۱۷۳ به بعد) از جمله شواهد آن
است که در منطق اسلام اظهار بیان و نظریه هرچند بر ضد اسلام باشد، اشکالی
نداشته است.

۱- عبدالملک مصری اهل مصر بود و در قرن دوم هجری زندگی کرده و یکی از
ملحدین معروف آن زمان است که در مورد توحید و سایر عقاید دینی با امام
صادق علیه السلام مناظراتی داشته است.

۲- ابن مقفع نام او عبدالله روزبه است که در سال ۱۴۲ هجری متولد شده است. وی
هرچند ریشه فارسی داشته ولی وی در بصره اقامت داشت و کاتب و ادیب
مشهوری بود.

۳- ابن ابی العوجاء متولد سال ۱۵۵ هجری و از شاگردان حسن بصری بود. وی در
دوران مهدی عباسی می‌زیسته و با امام صادق علیه السلام مناظراتی داشته است.

دیصانی^(۱) در مسجدالحرام - یعنی مهمترین مرکز عبادی و اعتقادی اسلام - بحث آزاد داشتند و آنان نظریات و افکار و اندیشه‌های الحادی خود را با استدلال بدون هیچ‌گونه ترس و منعی با آن حضرت مطرح می‌کردند.^(۲)

البته هتک حیثیت افراد و تعرض به حقوق دیگران و توهین به مقدسات آنان به هیچ‌وجه تحت مقوله آزادی بیان قرار ندارد و جایز نیست.^(۳)

حق آزادی تغییر اندیشه

در حقیقت تعبیر به آزادی اندیشه یا تغییر آن نوعی مسامحه در تعبیر است؛ زیرا پیدایش هر عقیده و استمرار آن معلول شرایط خاص ذهنی است که از اختیار انسان خارج می‌باشد. آنچه اختیاری انسان است - و انسان نسبت به آن آزاد است - مقدمات آن می‌باشد؛ نظیر تحقیق، مطالعه و تلاش فکری در راه رسیدن به آنچه حق است. از این رو تحمیل هر عقیده‌ای به دیگری، نه امکان دارد و نه صحیح

۱- ابوشاکر دیصانی نیز در قرن دوم هجری زندگی می‌کرد و با امام صادق علیه السلام و متکلم مشهور شیعی هشام بن حکم مناظراتی داشته است.
۲- کافی، کتاب التوحید، باب حدود العالم و اثبات المحدث، ج ۱، ص ۷۲ به بعد.
۳- مطلب فوق به‌طور کلی در اصل ۴۰ قانون اساسی آمده است: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.»

خواهد بود؛ و هر انسانی بالفطرة در پیدانمودن هر اندیشه و استمرار آن قابل تحمیل و اکراه نخواهد بود. آیه شریفه:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾^(۱)

چه در مقام خبر از واقع خارجی باشد،^(۲) یا انشاء نهی از اکراه

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

۲- یعنی آیه شریفه خبر از یک واقعیت خارجی می‌دهد و آن این است که عقیده دینی هیچ‌گاه با اکراه و اجبار محقق نمی‌شود. و اگر مراد از دین مذکور در آیه، اعم از عقاید و اخلاق و افعال دینی باشد و جمله نیز خبریه باشد، باید گفت در مورد عقاید و اخلاق، اکراه و اجبار امکان ندارد، ولی در مورد کارهای دینی هرچند آنها قابل اکراه و اجبار می‌باشند، ولی کار دینی که با اکراه و اجبار انجام شود مضمّن ثمر نخواهد بود، زیرا علاوه بر این که بقا و دوام آن بستگی به دوام اکراه و اجبار دارد و با از بین رفتن اجبار، آن کار نیز از بین خواهد رفت، در تکامل و رشد فردی که اکراه می‌شود نه تنها موثر نیست، بلکه آثار معکوس و تخریبی دارد. بنابراین، جمله خبریه نیز صدق می‌کند. از طرف دیگر اطلاق مفاد آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ شامل تغییر دین نیز می‌شود؛ زیرا وقتی در تدین به دین اکراهی نباید باشد فرقی بین حدوث تدین به دین یعنی اختیار ابتدایی دین و بقاء و استمرار و عدم تغییر آن وجود ندارد.

لازم به ذکر است موضوع عدم اکراه در دین علاوه بر آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ از آیات ۹۹ سوره یونس و ۲۲ سوره غاشیه و ۴۵ سوره ق نیز استفاده می‌شود. در سوره یونس آمده است: ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ «آیا تو (ای پیامبر) مردم را بر ایمان آوردن مکره می‌کنی؟» سوره یونس هرچند مکی است، ولی لحن آیه دلالت می‌کند بر این که پیامبر نباید مردم را بر ایمان آوردن اکراه و اجبار نماید.

و در سوره غاشیه آمده است: ﴿كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ﴾ «تو (ای پیامبر) بر آنان سیطره و تسلطی نداری» و در سوره ق آمده است: ﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾ «تو

﴿ای پیامبر﴾ به اجبار وادار کننده آنان (به ایمان) نیستی.﴾ این دو سوره نیز هرچند مکی می‌باشند ولی لحن آنها همچون لحن آیه سابق می‌باشد. و از طرفی لحن آنها هرچند در قالب خبر می‌باشد ولی خبری است که در مقام انشاء است. همچنین از آیاتی که مسئولیت اصلی پیامبر را بلاغ و ابلاغ یاد نموده است می‌توان فهمید تدبیر مردم به دین و اطاعت آنان از خدا و رسول هیچ‌گاه نباید با اکراه و اجبار باشد، مانند: اول- آیه ۱۲ سوره تغابن: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ «از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر پشت کرده و از اطاعت اعراض کردید (پس بدانید که) رسول ما فقط وظیفه ابلاغ خواهد داشت.» در این آیه که کلمه اطیعوا تکرار شده است اطاعت از رسول در کنار اطاعت از خدا مستقلاً ذکر شده است بنابراین باید نوع دیگری از اطاعت باشد که با اطاعت خدا تفاوت داشته باشد پس قهراً اطاعت رسول مربوط به اوامر مولوی اوست و اطاعت خدا مربوط به عمل به احکام دینی او می‌باشد و پشت کردن و اعراض نمودن شامل نافرمانی در هر دو نوع اطاعت می‌شود. پس مفاد آیه این است که اگر مردم هم از اطاعت خدا و هم از اطاعت رسول او سرپیچی و اعراض نمودند، پیامبر جز ابلاغ پیام و وظیفه‌ای ندارد و هیچ‌گاه نباید آنان را با اکراه و اجبار به اطاعت از خدا و خود وادار نماید. سوره تغابن سوره‌ای مدنی است که پیامبر قدرت و حاکمیتی داشته است.

دوم- آیه ۵۴ سوره نور: ﴿قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ «ای پیامبر- بگو خدا و رسول را اطاعت کنید پس اگر پشت کرده و اعراض نمودید همانا تکلیف او (رسول) بر عهده او و تکلیف شما بر عهده شما است و اگر اطاعت کردید هدایت می‌شوید و بر رسول جز رساندن روشن و واضح پیام تکلیفی نمی‌باشد.» این سوره نیز مدنی است و در زمان قدرت و حاکمیت پیامبر نازل شده است. در این آیه نیز اطاعت رسول از اطاعت خداوند منفک و مستقل ذکر شده است و قهراً حکم کردن و اعراض مذکور در آن، شامل هر دو اطاعت می‌باشد و وظیفه رسول جز بلاغ مبین ذکر نشده است.

- با توجه به شأن نزول آن - قطعاً شامل امور اعتقادی دین نیز می‌باشد. (۱)

سوم - آیه ۲۰ سوره آل عمران که آن هم مدنی است: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ...» «پس اگر (اهل کتاب و مشرکین) با تو محاجه و مخاصمه نمودند بگو من تمام (چهره) هستی خود را تسلیم خدا نمودم و نیز هر کس مرا پیروی کرده است. و به اهل کتاب و مشرکین بگو آیا در برابر خدا تسلیم شده‌اید پس اگر تسلیم شدند همانا هدایت شده‌اند و اگر پشت و اعراض نمودند همانا وظیفه تو جز بلاغ و ابلاغ نیست.» در این آیه هر چند کلمه اطاعت ذکر نشده ولی مضمون آن به شکل استفهام و سؤال ذکر شده است و وظیفه پیامبر در صورت پشت کردن و اعراض اهل کتاب و مشرکین از حق، فقط بلاغ و ابلاغ ذکر شده است. یادآوری می‌شود که جز آیات مذکور تمام آیاتی که در آنها وظیفه پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیامبران بلاغ و ابلاغ دانسته شده است به نحوی بر مطلب فوق دلالت می‌کند و در حقیقت مضمون همه آنها شبیه مضمون آیه ذیل: «كُنْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِطِرٍ» (سوره غاشیه، آیه ۲۲) «تو ای پیامبر - بر آنان سلطه‌ای نداری» می‌باشد.

۱- در رابطه با آیه فوق نکاتی یادآوری می‌شود:

الف - اینکه شأن نزول آیه بنابر نقل تفاسیر - و از جمله: المیزان، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۴۷؛ و المنار، ج ۳، ص ۳۷؛ و الدر المنثور در تفسیر آیه فوق - مربوط به امر اعتقادی و نفی اکراه و اجبار نسبت به آن بوده است. هر چند می‌توان از آیه شریفه، نفی اکراه نسبت به امور غیر اعتقادی را نیز استفاده نمود.

ب - بعضی توهم نموده‌اند آیه فوق توسط آیات جهاد و قتال با مشرکین نسخ شده است و این توهم مردود است؛ زیرا اولاً: جنگهای پیامبر ﷺ معمولاً جنبه تدافعی داشته است و تا زمانی که از ناحیه مشرکین و کفار تجاوز و تهدید جدی متوجه کبان توحید و عدالت و حقوق مسلمانان نمی‌شد پیامبر ﷺ شروع جهاد و قتال با دشمنان متجاوز را مجاز نمی‌دانستند. ثانیاً: لحن آیه فوق با توجه

همچنین هر انسانی حق دارد عقیده خود را - صحیح یا غلط - بیان کند؛ ولی حق ندارد ضمن بیان اندیشه خود به اندیشه و عقیده دیگران و مقدسات آنان توهین نماید و یا مورد تحریف و افترا قرار دهد. اما

به تعلیل آن به جمله: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» «همانا رشد و حق از باطل و غی جدا و متمایز شده است» قابل نسخ نخواهد بود، زیرا تمایز حق از باطل در اسلام امری دائمی و غیر قابل زوال و نسخ می باشد.

ج- در رابطه با شأن نزول آیه فوق بنابر نقل تفسیر مجمع البیان ذیل تفسیر آیه فوق آمده است: «در مدینه مردی بود به نام حصین و دارای دو پسر بود، هنگامی که کاروانی از تجار مسیحی به مدینه آمدند در اثر تبلیغات آنها دو فرزند حصین که مسلمان بودند به سوی مسیحیت گرویدند و مسیحی شدند و به همراه کاروان رفتند، سپس پدر آنان حصین با نگرانی زیاد نزد پیامبر آمد و از ایشان خواست که فرزندان را به مدینه و به اسلام برگردانند، در این هنگام آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» نازل شد.»

از طرف دیگر در تاریخ ثبت نشده است که پیامبر اکرم ﷺ دین اسلام را به کسی تحمیل کرده و او را مکره به قبول آن نموده باشند. و یا یکی از اتباع سایر ادیان آسمانی را به تغییر دین خود و قبول نمودن اسلام ملزم و مکره کرده باشند. در تاریخ آمده است: آن حضرت کنیزی داشتند به نام ریحانه که یهودی بود و رسماً دین اسلام را قبول نکرده بود، با این حال پیامبر اکرم ﷺ او را به تدین به دین اسلام مکره نکردند و حتی او را نیز مورد احترام و تکریم قرار می دادند، تا سرانجام خودش با اختیار و آزادی کامل مسلمان شد. (حقوق الانسان عند اهل البيت، ص ۱۱۱، به نقل از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۲)

از جمله شواهدی که پیامبر اکرم ﷺ تدین به اسلام را به کسی تحمیل نمی کردند این است که یکی از شروطی که در صلح حدیبیه با مشرکین قرار دادند این بود که هرکس از جبهه مشرکین به سمت جبهه محمد بدون اذن ولی خود آمد به جبهه مشرکین بازگردانده شود، و هرکس از جبهه محمد به جبهه مشرکین رفت او را برنگردانند به جبهه محمد. (همان، به نقل از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۹).

صرف بازگشت یا تغییر دین و اندیشه اگر از روی عناد با حق مستلزم عناوین جزایی و کیفری نباشد، خود مستقلاً نمی‌تواند مجازات کیفری دنیوی در پی داشته باشد.^(۱)

بنابراین مجرد اندیشه و اعتقاد، یا تغییر آن، و یا ابراز آن، و یا اطلاع از اندیشه و تفکری دیگر، حق هر انسانی است؛ و با هیچ یک از عناوین

۱- در رابطه با آزادی عقیده و بیان و آزادی مراسم دینی در ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میلادی مطابق با ۱۳۲۷/۹/۱۹ شمسی توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد چنین آمده است:
 «هر کسی حق دارد که از آزادی فکر، بیان، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا جمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد.» و در ماده ۱۹ آن اعلامیه چنین آمده: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد» و در بند ۲ ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ آمده است: «هر کس از حق آزادی عقیده و بیان بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای برخوردار می‌باشد. این حق مشتمل بر آزادی جستجو، دریافت و رساندن اطلاعات و اندیشه‌ها و از هر نوع، خواه شفاهی، کتبی، چاپی یا به صورت هنری یا به هر وسیله دیگری فارغ از ملاحظات مرزی می‌باشد.»

از طرفی لازمه آزادی هر عقیده و اندیشه‌ای این است که تفتیش عقاید به طور کلی ممنوع باشد، چنانکه در اصل ۲۳ قانون اساسی نیز به آن اشاره شده است: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.»

کیفری نظیر: ارتداد،^(۱) افساد، توهین، افترا و مانند آن مربوط نیست.

حق کسب و کار و انتخاب مسکن

داشتن شغل مناسب و مشروع حق هر انسان است، و همه در انتخاب شغل خود آزادند؛ دولت و مسئولان جامعه نیز موظف‌اند زمینه اشتغال کسانی را که قادر به کار هستند فراهم نمایند.

هر انسانی بر حسب فطرت و شرع مقدس حق انتخاب مکان برای سکونت یا اشتغال و یا اقامت در داخل یا خارج کشورش را دارد؛ همچنین حق دارد بدون فریب و احتکار و زیان رساندن به خود یا دیگران مشغول کسب مشروع شود؛ و نیز می‌تواند از حقوق مالکیت به گونه‌ای که به خود یا دیگران و یا جامعه ضرر نرساند برخوردار باشد. و مالکیت شرعی را نمی‌توان از افراد سلب کرد؛ مگر به حکم محکمه صالح و بنابر ضرورت حفظ منافع عمومی و در مقابل پرداخت غرامت فوری و عادلانه. به سند معتبر از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمودند: «احترام مال مؤمن همچون احترام خون اوست.»^(۲)

۱- ارتدادی که موجب کیفر دنیوی می‌باشد ارتداد عملی است نه صرف تغییر عقیده، و مقصود آن است که کسی عملاً تجاوز به حاکمیت مشروع و جامعه نماید. چنین کسی قهراً مصداق محارب و مفسد و باغی خواهد بود. در این رابطه در کتاب «حکومت دینی و حقوق انسان»، صفحه ۱۳۰ و کتاب «پاسخ به پرسشهای دینی»، ص ۵۳۱ به تفصیل مطالبی بیان شده است.

۲- «... و حرمة ماله كحرمة دمه»؛ کافی، کتاب الایمان والكفر، باب السباب، ج ۲، ص ۳۶۰، حدیث ۲.

هر کارگری در هر رشته - چه در خدمت دولت باشد یا مؤسسات و یا اشخاص - حق دارد از امنیت و سلامت و دیگر تأمین‌های اجتماعی برخوردار باشد؛ و نباید او را به کاری که توانش را ندارد واداشت یا به کاری اکراه نمود و یا به او زیان رساند.

هر کارگری - زن باشد یا مرد - حق دارد در مقابل کاری که انجام می‌دهد دستمزد عادلانه دریافت نماید؛ و نیز حق دارد از مرخصی‌ها، پاداش‌ها و ترفیحات قانونی استفاده کند. ولی در عین حال موظف است در کار خود دقت نماید و کاری را که به او محول شده به بهترین شکل انجام دهد، و حق مالک و کارفرما را مطابق با موازین شرعی و قانونی محترم شمارد.

و به طور کلی حاکمیت حق ندارد در هیچ عرصه‌ای - اعم از فکر، بیان آن، کار و سایر امور - چیزی را با اکراه بر مردم تحمیل نماید. حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «من حق ندارم چیزی را به شما تحمیل نمایم که نسبت به آن اکراه دارید.»^(۱)

حق بازنشستگی

کسی که در دوران جوانی و عمر مفید خود برای دولت و جامعه یا افراد متمکن کار بدنی یا فکری انجام دهد، پس از بالارفتن سن و عدم

۱- «و لیس لی ان أحملکم علی ما تکرهون»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۰۸.

توان ادامه کار و عدم توان مالی، حق بازنشستگی^(۱) دارد و باید زندگی او از طرف دولت یا کسانی که برای آنها کار کرده است، مطابق عرف زمان و عدالت تأمین شود. در این رابطه تفاوتی میان افراد جامعه حتی غیرمسلمانان نیست؛ چنان که در روایتی نقل شده: «حضرت امیرالمؤمنین^(ع) به پیرمردی نصرانی که در بین مردم گدایی می کرد برخوردند و از وضعیت او سؤال کردند، اصحاب گفتند: مردی است نصرانی! حضرت فرمودند: تا جوان و توانمند بود از او کار کشیدید و اکنون که پیر و عاجز شده است او را به حال خود رها کرده اید؟ و دستور دادند از بیت المال تأمین شود.»^(۲)

حق افراد مستضعف و مظلوم

حق انسانهایی که به خاطر استضعاف و سلطه قدرتمندان حقوق

۱- در بعضی از منابع چنین آمده که حق بازنشستگی از ویژگی های اقتصاد جدید اروپا مخصوصاً پس از انقلاب صنعتی می باشد، و لکن از یکی از اسناد وقفی و وقفنامه های اسلامی قرن هفتم هجری در ایران به نام «وقفنامه ربع رشیدی» که توسط یکی از وزرای حکومت مغول در دوره ایلخانیان نوشته شده فهمیده می شود که حق بازنشستگی در آن زمان مطرح بوده است. در آن وقفنامه تأکید شده است که یک ششم از درآمد کشاورزانی که در زمین های وقفی کشاورزی می کنند باید برای زمان بازنشستگی آنان یا زمانی که عارضه ای برای آنها پیش می آید که مانع کارکردن است پس انداز گردد تا نیازهای آنان و عائله شان را تأمین نماید. (ر.ک: مجمع الربع الرشیدی فی مدینه تبریز، تجربه رائدة فی الوقف، حسین امیددانی)

۲- وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، باب ۱۹ از ابواب جهاد العدو و مایناسبه، حدیث ۱.

محترم آنان در جامعه تزییع شده است و توانایی دفاع از حقوق خود را ندارند این است که هرکس در حد توان و قدرت خود از آنان حمایت نماید تا به حقوق خود برسند؛ و اگر کسی به تنهایی توان حمایت از آنان را ندارد، باید با هماهنگی دیگران به شکل دسته‌جمعی از آنان حمایت شود. در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمودند: «هرکس صیح نماید در حالی که به امور مسلمانان اهتمام ندارد مسلمان نیست؛ و هرکس صدای کسی را بشنود که از مسلمانان یاری می‌طلبد و جوابی ندهد مسلمان نیست.»^(۱)

حضرت امیر عَلِيٌّ در آخرین وصیت خود به امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام فرموده‌اند: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»؛^(۲) «دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.» و نیز از آن حضرت به نقل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که: «منزّه و پاک نخواهد شد مردمی که در آنها حق ضعیف از قوی به راحتی و با صراحت گرفته نمی‌شود.»^(۳)

همچنین در بعضی روایات از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمودند: «عزیزی که بعد از عزت ذلیل گشته است، و حاجتمندی که غنی و بی‌نیاز بوده است، و نیز عالم و دانشمندی که توسط بیخردان و اهلش مورد اهانت واقع می‌شود، حق دارند که مورد ترحم قرار گیرند، و من چنین می‌کنم.»^(۴)

۱- کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الایتمام بامور المسلمین، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷. ۳- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳.

۴- روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۹۷.

حق مبارزه با محرومیت

منشأ این حق، حق کمال یابی و عدالت خواهی است که بالفطرة در نهاد انسانها وجود دارد. این حق از حقوقی است که ثابت می باشد و با اختلاف زمان و مکان و مناطق ثابت خواهد بود؛ ولی نوع آن ممکن است به حسب اختلاف زمان و مکان اختلاف داشته باشد. ادله ای که دلالت می کند بر حرمت تحمل ظلم و سکوت در برابر آن و لزوم مبارزه با ظالم،^(۱) و عموم ادله نهی از منکر^(۲) بر وجود این حق دلالت می کند.

حق ایتام و محرومین

خداوند برای فقرا و ایتام و محرومین جامعه در اموال اغنیا حقوقی را قرار داده است؛ و در آیه شریفه:

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^(۳)

«و کسانی که در اموال آنان برای افراد سائل و محروم حق معینی است» به آن تصریح شده است؛ و این حق اصولاً منطبق بر همان صدقات و زکوات واجب و مستحب می باشد. در روایات متعددی آمده است: «خداوند آنچه مقتضای عدالت بوده و حق فقرا و محرومین را تأمین می کرده در اموال ثروتمندان منظور داشته است؛ ولیکن به خاطر

۱- ر.ک: نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۳ و نامه ۵۳؛ و وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر.

۲- ر.ک: وسائل الشیعة، کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ابواب ۳ و ۴.

۳- سورة معارج (۷۰)، آیات ۲۴ و ۲۵.

امتناع اغنیا و ثروتمندان است که در جامعه فقیر و تهیدست وجود دارد.»^(۱)

از طرف دیگر خداوند برای فقرا و محرومین حقی^(۲) نیز بر مسئولین جامعه قرار داده است که شرایطی را فراهم آورند تا فقرا به حقوق مشروع خود برسند، و با تلاش و فعالیت بتوانند روی پای خود بایستند و به استقلال اقتصادی نایل شوند.

بنابراین اگر حقوق آنان تأمین گردد خود به خود زمینه فقر و محرومیت در جامعه از بین می‌رود، و با ریشه‌کن شدن فقر زمینه گناهایی که ناشی از فقر و محرومیت می‌باشد از بین خواهد رفت.

از سوی دیگر فقر فرهنگی افراد محروم و ایتم بی‌سرپرست که ناشی از تحقیر آنان در جامعه و ندادن شخصیت به آنان می‌باشد نیز از عوامل عصیانها و ناهنجاریهای اجتماعی به شمار می‌رود؛ از این رو حقی دیگر ایتم و محرومین بر جامعه این است که به آنان شخصیت داده شده و با محبت و عزت با آنان برخورد شود. قرآن کریم می‌فرماید: «با افراد

۱- وسائل الشیعة، کتاب الزکاة، باب ۱ از ابواب «ماتجب فیه الزکاة»، احادیث ۲ و ۳ و ۶ و ۹.
 ۲- حضرت علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر در رابطه با حق طبقات محروم و پائین جامعه بر حاکم و والی فرمودند: «...ثم الطبقة السفلی من اهل الحاجة والمسکنة الذین یحقّ رفدهم و معونتهم و فی الله لکلّ سعة، و لکلّ علی الوالی حق بقدر ما یصلحه...». (نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۵۳)
 (سپس «قشر پائین» نیازمندان و از کارافتادگان هستند که باید به آنها مساعدت و کمک نمود، و برای هرکدام به خاطر خدا سهمی مقرر داشت و نیز هر یک از نیازمندان به مقدار اصلاح کارشان بر والی حق دارند...).

حقوق متقابل انسانها نسبت به یکدیگر * ۷۱

یتیم بر خورد ذلت آور و قهرآمیز نداشته باش، و با سائلان و فقرا بر خورد زجر آور مکن.»^(۱)

و نیز در سوره بقره احسان به یتام و مساکین را پس از احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و بعد از دعوت به پرستش خداوند قرار داده است.^(۲)

حضرت امیر علیه السلام نیز در وصیت نامه معروف خود یتام را بالخصوص مورد توجه قرار داده و فرموده اند: «هر روز وضع معیشتی آنان را بررسی نمایید، و مبادا آنان نزد شما حقیر و ذلیل شمرده شوند...»^(۳)

حق تقدم

در موارد خاصی بعضی افراد نسبت به بعضی امتیازات بر دیگران حق تقدم دارند؛ از جمله:

در پرداخت زکوات و صدقات، خویشان نیازمند بر حسب قرابتشان به ترتیب بر دیگران مقدمند؛^(۴) همچنین اهالی شهر و محل زکات دهنده نیز بر اهالی شهرهای دیگر مقدم هستند.^(۵)

۱- «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَهْزُؤْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»؛ سوره ضحی (۹۳)، آیات ۹ و ۱۰.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷.

۴- وسائل الشیعة، کتاب الزکاة، باب ۱۵ از ابواب المستحقین للزکاة.

۵- همان، باب ۳۸.

در مساجد و اماکن عمومی که افراد زیادی مراجعه می‌کنند، کسانی که زودتر جاگرفته و یا نوبت گرفته‌اند به ترتیب بر دیگران مقدمند. در روایتی امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: هر کس به مکانی سبقت گرفت تا یک شبانه‌روز بر دیگران حق تقدم دارد.^(۱)

در احیای زمین‌های موات هر کس زودتر اقدام کند بر دیگران مقدم است.^(۲) همچنین است در مواردی که کسی زودتر از دیگران چیزی را که جزو اموال عمومی است و قبل از آن مال کسی نبوده تصاحب می‌کند؛ مانند: صید ماهی از دریا و یا گرفتن پرندگان و نظایر آن؛ زیرا تصاحب موجب مالکیت تصاحب‌کننده می‌شود.^(۳)

۳- حقوق متقابل مردم و حکومت صالح^(۴)

در رابطه با اهمیت حقوق متقابل مردم و حاکمیت صالح، حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «همان‌گونه که من در اثر حاکمیت بر شما حقی دارم شما نیز بر من حقی دارید، و حق در مقام بیان و توصیف آسانترین

۱- وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، باب ۵۶ از ابواب احکام المساجد، حدیث ۱.

۲- همان، باب ۱ از ابواب کتاب احیاء الموات.

۳- حق الشفعة را نیز می‌توان از مصادیق حق تقدم شمرد. یعنی اگر کسی بخواهد سهم خود را از مال مشترک بفروشد، شریک او حق تقدم دارد و می‌تواند سهم فروخته شده به غیر را با پرداخت ثمن آن، به ملک خود درآورد.

۴- مشروح حقوق و وظائف حکومتها و مردم در جلد دوم کتاب «ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة» ص ۷۶۹ به بعد و ترجمه آن: «مبانی فقهی حکومت اسلامی» جلد پنجم، صفحه ۳۲۳ به بعد ذکر شده است.

چیزهاست، اما در مقام عمل و اجرا سخت‌ترین و مشکل‌ترین آنها خواهد بود.» سپس فرمودند: «بزرگترین فریضه‌ای که خداوند در بین حقوق قرار داده حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است؛ این فریضه‌ای الهی و حقی است که هرکدام بر دیگری خواهند داشت، و تأمین این حقوق موجب الفت و اعتماد متقابل مردم و حاکمیت و نیز عزت دین در جامعه خواهد شد. مردم جز با صلاح حاکمیت اصلاح نمی‌شوند و حاکمیت نیز جز با مستقیم و متعادل بودن مردم اصلاح نمی‌شود. پس اگر مردم و حاکمیت حق یکدیگر را متقابلاً تأمین و ادا نمودند، حق غالب و ارزشمند خواهد شد و پایه‌های دین استوار و راههای آن هموار و شاخصه‌های عدالت در جامعه برقرار و ارزشها و سنت‌های دینی فراموش شده احیا می‌گردد. در چنین شرایطی است که روزگار خوبی برای مردم و امید به دوام و بقای حاکمیت و قطع طمع دشمنان را به دنبال خواهد داشت.»^(۱)

همچنین - بنابر نقل المیزان از تفسیر درّالمتثور - آن حضرت فرمودند: «حقّ علی الامام أن یحکم بما انزل الله و أن یؤدی الأمانة، فاذا فعل ذلك فحقّ علی الناس أن یسمعوا له و أن یطیعوا و أن یجیبوا اذا دعوا»^(۲) «بر امام لازم است آن چنان در میان مردم حکومت کند که خداوند دستور آن را نازل کرده است، و امانتی که خداوند به او سپرده

۱- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۱۶.

۲- المیزان، ذیل آیات ۴۴ تا ۵۸ سوره نساء، ج ۴، ص ۳۸۵.

است را ادا کند. هرگاه چنین کند بر مردم است که فرمان او را بشنوند و اطاعتش را بپذیرند و دعوتش را اجابت کنند.»

این کلام حضرت صریح است در اینکه اولاً حقوق مردم و حاکمیت به شکل متقابل خواهد بود و اگر حاکمیت حقوق مردم را تأمین ننمود حقی بر مردم نخواهد داشت، ثانیاً حکومت امانتی است در اختیار حاکمیت نه ابزاری برای اعمال قدرت و حکومت کردن.^(۱)

۱- همچنین آن حضرت در رابطه با حقوق متقابل مردم و حاکمیت صالح فرموده است:

«اما بعد فان حقاً علی الوالی ان لا یغیره علی رعیتہ فضل ناله و لا طول خصّ به و ان یزیده ما قسم اللّٰه له من نعمه دنوا من عباده و عطفاً علی اخوانه. ألا و ان لکم عندی ان لا احتجز دونکم سراً الا فی حرب، و لا اطوی دونکم امراً الا فی حکم، و لا أوخر لکم حقاً عن محلّه و لا اقف به دون مقطعه، و ان تكونوا عندی فی الحق سواء، فاذا فعلت ذلك و جبت لله علیکم النعمه ولی علیکم الطاعة، و ان لا تنکصوا عن دعوة، و لا تفرطوا فی صلاح، و ان تخوضوا الغمرات الی الحق.»
(نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۰)

«همانا حقی که (مردم) بر والی و حاکم دارند این است که فضیلت و نعمتی که دارد موجب نشود که رویه خود را از صلاح به فساد تغییر دهد، و نیز حق آنان است که نعمتهایی که خدا به او داده است موجب نزدیکتر شدن او به مردم که بندگان خدا هستند بشود، و نیز به برادران خود توجه و انعطاف بیشتری نماید. آگاه باشید که حق شما بر من است که هیچ امری را از شما پنهان نکنم جز اسرار جنگی، و بدون مشورت شما کاری انجام ندهم، جز در حکم الهی، و نیز حق شما را از موعد و زمان خود به تأخیر نیندازم و آن را قبل از فرا رسیدن پایانش نگه ندارم، و نیز همه شما در رسیدن به حق نزد من یکسان باشید. پس هرگاه من چنین عمل کردم نعمت خداوند بر شما مستقر شده و حق من بر شما اطاعت و فرمانبری است و این که در هر کار صالحی سستی نکنید و در راه رسیدن به حق از مشکلات و سختی‌ها عبور نمانید.»

قدرت و سوء استفاده از حق

در حاکمیت‌های غیر معصومین بر فرض به دست آوردن حق حاکمیت از طریق مشروع، همیشه امکان سوء استفاده از چنین حقی وجود دارد؛ برای جلوگیری از چنین سوء استفاده‌ای دو راه متصور است: یکی از درون و دیگری از برون.

راه درونی عبارت است از شرایط و صفاتی که برای دارندگان اهرمهای قدرت مقرر و معین می‌شود؛ مانند: داشتن تقوا، تعهد، عدالت و نظایر اینها.

این راه در عمل چندان موفق و مؤثر نمی‌باشد؛ زیرا کسی که در قدرت و حاکمیت است به آسانی راههای شرعی کردن کارهای خود را هموار می‌کند و می‌تواند شرایط و صفات ذکر شده را با تشخیص خود و یا گروهها و نهادهایی که وابسته به قدرت و حاکمیت هستند و مسئول احراز آن شرایط و صفات می‌باشند، احراز شده تلقی نماید.

اضافه بر این بر فرض وجود سلامت نفس و وجود شرایط ذکر شده در حاکمان، امکان خطاهای بزرگ که منجر به تضییع حقوق مردم و ظلم بر آنان به نام عدالت می‌شود همیشه وجود دارد، و چه بسا مظالمی که با بودن تقوا و عدالت در حاکمان به نام عدالت و خدمت به شکل قانونی اعمال گردد.

از سوی دیگر امکان دارد انسان با تقوا بر مسند قدرت قرارگیرد اما ناخودآگاه و حتی با حسن نیت تحت تأثیر قدرت قرار گرفته و استبداد

را پیشه حکومت کند، همان گونه که حضرت علی علیه السلام می فرماید: «من ملک استأثر»^(۱) یعنی کسی که صاحب قدرت می شود به استبداد و خودمحموری کشیده می شود.

از این رو بهترین و مؤثرترین راه جلوگیری از سوءاستفاده حاکمیت ها از حق و به نام حق، راه دوّم یعنی مکانیزمهای بیرونی است؛ و آن نهادینه نمودن نظارت مردمی و تأمین آزادیهای سیاسی و فکری در قالب احزاب و جمعیت های قانونی و نشریات و رسانه های غیروابسته به قدرت حاکمیت، و همچنین تفکیک قوای حاکمیت و عدم تمرکز آنها در یک نفر یا چند نفر ثابت و معین، و نیز محدود نمودن زمان حاکمیت حاکمان و پاسخگو بودن آنان خواهد بود.

مبانی فقهی نظارت مردمی و دخالت مردم در مشروعیت حاکمیت دینی در زمان غیبت در جلد اول کتاب «ولایة الفقیه»، و نیز موضوع تفکیک قوا و تحزب در اسلام در سایر نوشته ها و مصاحبه های اینجانب که برخی از آنها در جلد اول کتاب «دیدگاهها» جمع آوری شده، بیان گردیده است.

حق تعیین سرنوشت

از اولین حقوق مسلم انسان ها حق تعیین سرنوشت است؛ و فرد فرد جامعه حق دارند نوع حکومت و کارگزاران آن را خود انتخاب نمایند و

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، قصار ۱۶۰.

آنها را ملزم کنند که در چارچوب قوانینی که مستقیماً به تأیید آنها رسیده (قانون اساسی) و یا قوانینی که نمایندگان آنان به تصویب می‌رسانند عمل کنند. مردم حق دارند نسبت به کارگزاران و زمان تصدی آنها و نیز کیفیت حاکمیت، و جایگزین کردن افراد دیگر، و یا تعویض قانون، راهکار مشخص نمایند؛ که در زمان ما این حق مردم از طریق برگزاری انتخابات آزاد اعمال می‌شود. البته بر مردم هم لازم است ملاکهای عقلی و شرعی را در انتخاب خود لحاظ کنند.

در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» ادله متعددی برای اثبات حق دخالت مردم در سرنوشت و آنچه مربوط به حاکمیت جامعه خود می‌باشد ذکر شده است؛ و از آن جمله: اینکه مقتضای حکم عقل عملی و سیره عقلا در تمام زمانها و مکانها این است که مردم حق دارند در اموال خود که به دست آورده‌اند تصرف نمایند؛ و شرع مقدس علاوه بر اینکه از آن منع نکرده، آن را تنفیذ نموده است.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده: «إِنَّ النَّاسَ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^(۱)
«مردم بر اموال خود مسلط و صاحب اختیار آن می‌باشند.»

وقتی مردم در اموال خود صاحب اختیار می‌باشند به طریق اولی در سرنوشت خود نیز صاحب اختیار خواهند بود؛ زیرا اختیار داشتن نسبت به سرنوشت به منزله علت می‌باشد و مقدم است بر اختیار داشتن نسبت به اموال؛ چرا که اختیار بر اموال که محصول قوا و اراده انسان

۱- بحار الأنوار، کتاب العلم، باب ۳۳، ج ۲، ص ۲۷۲.

است ناشی از اختیار و سلطه انسانها نسبت به خویش خواهد بود.^(۱) همچنین از ادله مشروعیت بیعت و انتخاب حاکم - که در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» ذکر شده^(۲) - استفاده می شود که در حکومت دینی، مردم صاحب اصلی قدرت و حکومت و منشأ مشروعیت و مقبولیت حاکمیت می باشند، و هر آنچه را از قبیل مصالح و منافع ملی تشخیص دادند می توانند در میثاق بیعت خود با حاکمان قرار دهند، و حاکمان موظفانند به آن عمل نمایند؛ و در غیر این صورت مشروعیت حکومت مورد خدشه قرار خواهد گرفت.

نکته حائز اهمیت اینکه هر نسلی حق دارد مطابق معیارها و ضوابط عقلی و دینی در سرنوشت کشور خود و تعیین چارچوب مورد قبول اکثریت آن نسل دخالت و اظهار نظر نماید؛ اما حق ندارد سرنوشت نسلهای آینده را رقم زند و چارچوبی برای آنها تعیین کند، زیرا نظر هیچ فرد یا نسلی غیر از معصوم علیه السلام برای فرد و نسل دیگر حجت شرعی و عقلی نخواهد بود. از این رو هر نسلی حق دارد در چارچوب معین شده توسط نسل قبلی تجدیدنظر نماید، و این حق را نمی توان از او سلب نمود.

ادله عام امر به معروف و نهی از منکر و نیز ادله عام مشروعیت و حجیت بیعت در آنچه به مردم مربوط است، و نیز مفهوم روایت منقول

۱-دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۹۳ به بعد.

از پیامبر ﷺ: «إِنَّ النَّاسَ مُسْلَطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^(۱) - که در عبارات پیش نقل شد - به خوبی بر این مطلب دلالت دارد.

از ادله امر به معروف و نهی از منکر استفاده می شود که در هر زمانی هر کس هر آنچه را منکر دید حق دارد و باید مورد استنکار قرار دهد. از ادله مشروعیت بیعت نیز استفاده می شود که مردم حق دارند برای اداره کارهای عمومی خود در هر زمان با کسی که او را واجد شرایط می دانند در چارچوب مشروعی بیعت کنند.^(۲)

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- یادآوری می شود: از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر منحصر به امور جزئی و فردی نیست و شامل امور اجتماعی و مهم همچون سرنوشت جوامع و حاکمیت ها و تنظیم و توزیع قدرت حاکمه نیز می شود، از این رو مقدمات این واجب در امور مهمه از قبیل تشکیل جمعیتها و احزاب نیز جزو حقوق عمومی و مقدمه انجام دو واجب فوق خواهد بود. موضوع بیعت نیز در جوامع پیچیده و توسعه یافته کنونی دنیا نیاز به آگاه نمودن افراد با سلاقی و افکار مختلف دارد، و این آگاهی در شرایط کنونی بدون تشکیل جمعیتها و احزاب سیاسی آزاد مقدور نخواهد بود. در همین رابطه در پاسخ به سؤالی از طرف جمعی از اساتید دانشگاه و همچنین در موارد مختلف، در مورد حکم شرعی تشکیل احزاب مستقل از دولت و عضویت در آن، به تفصیل مبنای فقهی لزوم تشکیل احزاب مردمی با استفاده از قرآن و روایات تشریح گردیده است: «... امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر وجوب فردی و مقطعی در موارد جزئی، نسبت به ساختار جامعه دینی و اخلاقی نیز واجب مؤکد است؛ و این امر میسر نیست مگر با تشکل و تحزب افراد مؤمن و آگاه و صالح و همبستگی آنان و تهیه مقدمات و وسائل لازمه هماهنگ با شرایط زمان و مکان؛ و به حکم عقل تحصیل مقدمه واجب، واجب است.» (ر.ک: خاطرات، ج ۲، ص ۱۰۳۲ به بعد و دیدگاهها، ج ۲، ص ۵۵ به بعد).

مشروح بحث در دو موضوع فوق در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» ذکر شده است. (۱) (۲)

حق فعالیت سیاسی

همه افراد جامعه - اعم از موافق و مخالف حاکمیت - علاوه بر حق آزادی بیان و اظهار نظر، حق دارند در راستای ایده‌های خود و اصلاح و یا تغییر برنامه‌های نظام حاکم و اصلاح آن براساس عقل و منطق و قانون، از طریق تشکیل جمعیت‌ها و احزاب آزاد فعالیت سیاسی و تشکیلاتی داشته باشند؛ و سلب این حق، تحت هیچ عنوانی مشروع نخواهد بود. آیات و روایات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر به خوبی بر جواز یا لزوم استفاده از این حق دلالت دارند. (۳) (۴)

- ۱- دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۳ به بعد؛ و ج ۲، ص ۲۱۳ به بعد.
- ۲- از جمله امور مذکور در اصل سوّم قانون اساسی در راستای نیل به اهدافی که در اصل دوّم آن ذکر شده و دولت را موظف به تأمین آنها نموده است، «یکی تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون، و دیگری مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش است.»
- در بند یک ماده بیست و یکم اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده است: «هر کس حق دارد در اداره امور عمومی کشور خود مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید.»
- ۳- زیرا هنگامی امر به معروف و نهی از منکر دو واجب عمومی و حق همگان می‌باشند، ایجاد مقدمات آنها در قالب تعاون افراد با یکدیگر به شکل جمعیت‌ها و احزاب نیز حق همگان خواهد بود.
- ۴- در اصل ۲۶ قانون اساسی آمده است: «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی

حق اطلاع و نظارت بر عملکرد حاکمیت

از جمله حقوق مردم حق اطلاع از تمامی عملکرد قوای حاکمه، اعم از قراردادهای منعقد و امور مربوط به سیاست‌های داخلی و خارجی است. حکومت نباید مردم و نمایندگان آنان را نامحرم شمرده و نسبت به امور فوق پرده پوشی نماید، مگر اسرار نظامی [و بعضی از مسائل امنیتی] که افشای آن به مصلحت عمومی نیست.^(۱)

و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.»

۱- لازم به یادآوری است که با وجود حق تعیین سرنوشت، حق فعالیت سیاسی، حق اطلاع و نظارت بر عملکرد حاکمیت و نیز حق آزادی بیان و حق تشکیل جمعیت‌ها و احزاب، جرم سیاسی قابل تصور و تحقق نیست، زیرا جرم سیاسی طبق نظر بسیاری از صاحب نظران مربوط به مناقشات و دغدغه‌های بین مردم و حاکمیت و عدم رضایت مردم نسبت به عملکرد حاکمیت یا ساختار آن است و حقوق ذکر شده تنها بستر عملی برای ظهور مناقشات بین مردم و حاکمیت و اظهار عدم رضایت آنها است. بنابراین التزام به وجود جرم سیاسی و تشکیل دادگاه برای آن با حقوق فوق‌الذکر که بسیاری از آنها در قانون اساسی نیز درج و به رسمیت شناخته شده است منافات دارد. از این رو باید گفت اگر حقوق مورد اشاره کاملاً اعمال گردد و مردم صاحب حق از آنها بهره‌مند گردند هیچ‌گاه جرم سیاسی و مجرم سیاسی نخواهیم داشت تا نیازی به محاکمه و تشکیل دادگاه داشته باشیم.

در کتاب «دیدگاهها» آمده است: «در زمان حکومت پیامبر اکرم ﷺ و حضرت امیرالمؤمنینؓ زندان سیاسی، زندانی سیاسی و محاکمات سیاسی وجود نداشته است. بنابراین از نظر اسلام بازداشت و محاکمه افراد به اتهامات سیاسی برخلاف موازین شرعی می‌باشد.» (ج ۱، ص ۴۱۶ و ج ۲، صص ۸۳، ۱۳۱ و ۱۳۷)

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: «آگاه باشید حق شما بر من این است که به غیر از اسرار جنگ هیچ سرّی را از شما میپوشانم.»^(۱)

اسرار نظامی شاید شامل اسراری نیز باشد که به امنیت مردم و کشورشان مربوط می باشد. علاوه بر آن مردم حق دارند اشراف و نظارت بر عملکرد آنان نیز داشته باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای مردم نظر مشورتی خود را بر من اعلام کنید.»^(۲)

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۰.

۲- «اشيروا علیّ ایها الناس»؛ المغازی للواقدي، ج ۱، ص ۴۸؛ بحار الأنوار، تاریخ نبینا، باب غزوة بدر الكبرى، ج ۱۹، ص ۲۱۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موارد مختلفی در امور مربوط به جامعه و حاکمیت دینی از مردم می خواستند که نظر خود را هرچند مخالف نظر آن حضرت باشد بیان و اظهار دارند. و می فرمودند: «اشيروا علیّ ایها الناس» یعنی ای مردم نظر مشورتی خود را - حتی اگر برخلاف نظر من است - بر من عرضه دارید. یکی از آن موارد در جنگ بدر بود که در رابطه با چگونگی برخورد با قریش که قصد حمله به مسلمانان را داشتند اختلاف نظری پیش آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم نظرات مشورتی خود را بر من عرضه دارید. (مغازی، ج ۱، ص ۴۸ و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۲۳۸)

مورد دیگر در جنگ احد بود که نظر پیامبر این بود که لشکر اسلام از مدینه خارج نشود و از مرکزیت دفاع نماید ولی عده زیادی از رزمندگان نظرشان مخالف نظر آن حضرت بود و می گفتند: باید از مدینه خارج شد. سرانجام پیامبر نظر آنان را قبول نموده و بر نظر خود مقدم داشتند. (همان، ص ۲۰۹)

مورد سوم، جنگ احزاب بود که نظر پیامبر بر صلح با دشمنان بود ولی نظر سعد بن معاذ و سعد بن عباده که از بزرگان و مورد توجه آن حضرت بودند خلاف نظر ایشان بود و سرانجام نظر آنان به اجرا درآمد. (همان، ص ۴۷۷)

مورد چهارم، قضیه حدیبیه بود که آن حضرت با اصحاب خود مشورت کردند و نظر آنان را جویا شدند و فرمودند: اشيروا علی. (سنن بیهقی، ج ۹، ص ۲۱۸)

و مورد پنجم، غزوه طائف بود در این غزوه بعد از محاصره طائف، پیامبر در فکر مصالحه بودند ولی با نوفل بن معاویه مشورت کردند و او نظر دیگری داد و پیامبر به آن عمل نمودند. (کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۷)

و در قرآن نیز در مورد توجه پیامبر به نظر دیگران و مشورت با آنان آمده است: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) «پس به خاطر رحمت خدا تو برای آنان نرم خو شدی و اگر تند خو و خشن بودی به یقین از اطرافت پراکنده می شدند. پس، آنان را عفو کن و برایشان طلب مغفرت نما و در امر با آنان مشورت کن»

کلمه «امر» شامل تمام امور فردی و اجتماعی می شود، ولی قدر متیقن آن امور حکومتی و جنگ و دفاع می باشد.

«پیامبر هم با آن عظمتش باید با مردم مشورت می کرد. مشورت نه تنها با موافقین بلکه مشورت با مخالفین را نیز شامل می شود و این مسأله دارای اهمیت بسزایی می باشد، همان گونه که در همین آیه می فرماید: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ یعنی برای آنانی که با تو مخالفت می کردند طلب عفو کن و از آنان درگذر و گذشت کن و سپس امر می کند که با همین مردمی که مخالف تو بودند مشورت کن. عملاً پیامبر اکرم ﷺ در مشورت بسا از نظر و رأی خویش گذشت نموده و تابع نظر اکثریت می گردید و ما هم باید پیامبر را الگوی خویش قرار دهیم.» (دیدگاهها، ج ۲، ص ۷۱). «... هر چند آیه فوق در سیاق آیات مربوط به غزوه احد می باشد، ولی به یقین اختصاص به آن ندارد و شامل امور مهم حکومتی که از آن جمله موضوع جنگ و دفاع است می شود. همچنین اختصاص به پیامبر نیز ندارد.» (ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۳۲). بدیهی است وقتی پیامبر اکرم ﷺ با داشتن مقام عصمت و اتصال به وحی مأمور به مشورت با

و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه خود به مالک فرمودند: «نصیحت حاکمان و خیرخواهی مردم برای آنان عملی نمی شود مگر در صورت احاطه و نظارت مردم بر حاکمان و عملکرد آنان؛ (حاکمان به گونه ای بر مردم حکومت کنند که) مردم حکومت آنان را بر خود سنگین نشمارند و به فکر سقوط آنان نیفتند.»^(۱)

و همچنین آن حضرت فرمودند: «و گمان نکنید که گفتن و تذکار حقی بر من تلخ و سنگین باشد، و من خودم را بزرگتر از آن بدانم که حقی به من تذکر داده شود؛ همانا کسی که شنیدن حقی یا عرضه عدالت بر او سنگین باشد، عمل به حق و عدالت برای او سنگین تر خواهد بود. پس مبادا از گفتار و تذکر حقی یا ارائه نظر و مشورت عادلانه ای بر من دریغ کنید؛ زیرا من ذاتاً بالاتر از این نخواهم بود که خطایی بکنم، و بر خطانکردن خود در کارهایم اطمینانی ندارم مگر اینکه خداوند که بیشتر از من بر من تسلط دارد مرا کفایت و حفظ نماید...»^(۲)

به نقل زهری، ابوهریره گفت: «هیچ کس را ندیدم که بیشتر از پیامبر با اصحاب خود مشورت کند.»^(۳)

۱- مردم و حتی با مخالفین خود می شود دیگران به طریق اولی باید در امور سیاسی و حکومتی با افراد صاحب نظر هرچند مخالف آنان باشند مشورت نمایند و آن افراد بتوانند نظر خود را آزادانه بیان کنند.

۲- «... و لاتصح نصیحتهم الا بحیثهم علی ولاة الأمور و قلة استنقال دولهم و ترک استبطاء انقطاع مدتهم...»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۱۶.

۴- سنن بیهقی، کتاب الجزیه، باب المهادنة علی النظر للمسلمین، ج ۹، ص ۲۱۸.

حق استیفای فوری حقوق

اقشار مختلف حق دارند خواستار تأمین فوری حقوق خود در تمام عرصه‌ها شوند، و حاکمیت موظف است بدون تأخیر و وقت‌گذرانی و مسامحه حقوق آنان را تأمین نماید.

حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «از جمله حقوق شما - مردم - بر من این است که هیچ حقی از شما را به تأخیر نیندازم و آن را فوراً تأمین نمایم.»^(۱) همچنین خطاب به بعضی والیان خود فرمودند: «به انصاف رفتار کنید، به مردم درباره خودتان حق بدهید، در برآوردن حاجات مردم کم حوصلگی نکنید، که شما خزانه‌داران رعیت و نمایندگان ملت و سفیران پیشوایان می‌باشید، و هیچ‌کس را از حاجتش محروم نکنید.»^(۲)

حق برخورد عادلانه

حاکمیت موظف است در آنچه حق است با همه اقشار - اعم از ضعیف یا قوی و موافق یا مخالف - برخورد عادلانه و مساوی داشته باشد؛ زیرا برخورد ناعادلانه و تبعیض‌آمیز مستلزم تأخیر اعطای حق یا منع صاحب حق از آن خواهد بود. و جمله «و لا أُؤخِر لکم حقاً» در کلام

۱- «و لا أُؤخِر لکم حقاً عن محلّه، و لا أقف به دون مقطعه»؛ نهج البلاغه عبده، نامه ۵۰.
۲- «فانصفوا الناس من انفسکم واصبروا لحوائجهم فانکم خزّان الرعیة و وکلاء الائمة و سفراء الائمة و لاتحشمو احداً عن حاجته»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۱.

حضرت امیر علیه السلام - که در حق پیشین ذکر شد - نیز دلالت بر آن دارد. همچنین آن حضرت فرمودند: «کراراً از پیامبر شنیدم که می فرمودند: ملتی که اقشار ضعیف نتوانند حق خود را از قدرتمندان بدون ترس و لکنت زبان بگیرند، هرگز به فلاح و سعادت نخواهند رسید.»^(۱)

و در نامه به مالک اشتر فرمودند: «شرافت خانوادگی و موقعیت اجتماعی کسی موجب آن نشود که تو گرفتاری کوچک او را بزرگ شماری (و در رفع آن تلاش فراوان نمایی) و برعکس موقعیت پایین و ضعیف کسی موجب نشود که تو گرفتاری بزرگ او را کوچک شماری (و در رفع آن تلاش نکنی).»^(۲)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده: «مردم همچون دندان‌های شانه مساوی هستند.»^(۳)

و نیز حضرت امیر علیه السلام پس از نقل ماجرای عقیل و آهن تفتیده - که در «حق مساوات در برابر بیت‌المال» ذکر خواهد شد - فرمودند: «از این سرگذشت، شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوی خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد، ولی

۱- «لن تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَّعِجٍ»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

۲- «و لا يدْعُوَنَّكَ شرف امرئ الى أن تعظم من بلائه ما كان صغيراً، و لا ضعة امرئ الى أن تستصغر من بلائه ما كان عظيماً»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳.

۳- «الناس كأسنان المشط سواء»؛ تحف العقول، حکم و مواظب للإمام الصادق علیه السلام، ص ۳۶۸. و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «المؤمنون كأسنان المشط يتساوون في الحقوق بينهم...»؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۷؛ و ج ۹، ص ۴۹.

این حلوا معجوننی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آن را با آب دهان مار یا استفراغش خمیر کرده بودند؛ به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است؛ گفتم: نه این است و نه آن، بلکه هدیه است؛ به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آیین خدا وارد شده‌ای که مرا بفریبی؟! دستگاه ادراکت به هم ریخته؟ یا دیوانه شده‌ای؟ و یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد؛ و این دنیای شما از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی‌ارزستر است...»^(۱)

و نیز در رابطه با حقوق مردم فرمودند: «یکی از حقوق شما بر من این است که همه شما در مورد حق، نزد من مساوی باشید...»^(۲)

یعنی حق را در بین شما به‌طور مساوی و بدون تبعیض و تفاوت پیاده و به آن عمل نمایم؛ یا در دادن و تأمین حقوق شما همگی به‌طور مساوی نزد من خواهید بود.^(۳)

۱- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۲۴.

۲- همان، نامه ۵۰.

۳- مشابه این روایت، در ماده هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید به‌طور تساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند.»

حق مصونیت منتقدین از تعرض

کلیه افراد یک جامعه حق مصونیت از تعرض را دارند؛ به ویژه فردی که اظهار نظر و انتقاد می‌کند بیشتر در معرض سوءظن حاکمیت قرار می‌گیرد؛ و باید جان، مال، آبرو و سایر شئون او از مصونیت برخوردار باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «من کسی را با اتهام و ظن و گمان بازداشت و مؤاخذه نمی‌کنم.»^(۱) آن حضرت حقوق مالی خوارج را تا زمانی که خون بی‌گناهان را نریختند قطع نکردند، و هنگامی که بعضی از لشکریان معاویه در جنگ صفین توسط یاران حضرت مورد سب قرار گرفتند، آن حضرت با ناراحتی فرمودند: «من دشنام‌دادن و سب شما آنان را خوش ندارم، ولی اگر شما به جای این کار اعمال زشت و حالات آنان را بیان می‌کردید به حق نزدیکتر و عذر شما پذیرفته‌تر بود؛ و به جای دشنام و سب می‌گفتید: خدایا خون ما و آنان را حفظ کن و بین ما و آنان را اصلاح فرما و آنان را هدایت کن تا افراد نادان حق را بشناسند.»^(۲)

۱- «أَنَّى لَا أَخْذُ عَلَى التَّهْمَةِ وَلَا أَعَاقِبُ عَلَى الظَّنِّ»؛ الغارات، ج ۱، ص ۳۷۱؛ بحار الأنوار، باب سائر ماجری بینہ و بین الخوارج، ج ۳۳، ص ۴۱۷.
 ۲- «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَابِينَ وَ لَكِنِّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانُ أَصُوبٌ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغُ فِي الْعُذْرِ وَ قَلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ أَيَاهُمْ: اللَّهُمَّ احقن دماءنا و دماءهم و أصلح ذات بيننا و بينهم و اهدهم من ضلالتهم حتى يعرف الحق من جهله»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۲۰۶.

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمودند: «همانا علی علیه السلام به هیچ یک از کسانی که با او جنگیدند نسبت شرک و نفاق نمی داد، ولکن می گفت: اینان برادران ما هستند که بر ما یورش برده اند.»^(۱)

وقتی حضرت امیر علیه السلام نسبت به افراد محارب که با او می جنگیدند چنین برخورد می نمود و حیثیت و آبروی آنان را حفظ می کرد، بدیهی است نسبت به سایر مخالفان سیاسی خود که با او وارد جنگ نشده بودند چگونه برخورد می نمود. تاریخ گواهی می دهد که در زمان حاکمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام هیچ کس به عنوان مخالف سیاسی بازداشت و محاکمه سیاسی نشد.

حق امنیت در زندگی شخصی

هر کس در زندگی شخصی خود حق دارد احساس امنیت نماید، و نباید از جهت آبرو و اسرار شخصی مانند مکاتبات و مکالمات تلفنی^(۲) و مانند آن احساس ناامنی نماید. در قرآن کریم صریحاً از

۱- «انَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ احِداً مِنْ اَهْلِ حَرَبِهِ اِلَى الشَّرْكِ وَ لا اِلَى النِّفَاقِ، وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: هُمْ اِخْوَانُنَا بَغَاوَا عَلَيْنَا»؛ وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، باب ۲۶ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱۰.

۲- البته اگر کسی مرتکب جرائمی از قبیل تعرض به نفوس، اعراض، اموال و حقوق مردم شده و این جرائم در دادگاه صالح به ثبوت رسیده باشد و احتمال عقلائی تکرار آنها داده شود و یا در مظان انجام چنین جرائمی باشد حاکم صالح حق دارد در راستای پیشگیری از انجام جرائم فوق و نهی از منکر، به مقدار ضرورت، کنترل هایی نسبت به او اعمال نماید.

تجسس نسبت به افراد نهی شده است. (۱)

و بر حسب روایتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بالاتر از حرمت ربا تعرض به آبروی یک مسلمان است.» (۲) همچنین آن حضرت فرمودند: «همانا خون، مال و آبروی شما بین شما محترم است، همچون احترام این روز در این ماه و در این بلد.» و بعد فرمودند: «کسانی که حاضرند، باید این مطلب را به افراد غایب برسانند.» (۳)

و از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمودند: «بدترین مردم کسی است که از لغزشها گذشت نمی‌کند و عیب مردم را نمی‌پوشاند.» (۴) و همچنین فرمودند: «هرکس از اسرار دیگران کاوش کند خداوند اسرار او را فاش می‌نماید.» (۵)

و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «سه دسته در روز قیامت عذاب خواهند شد: ... و کسی که به سخنان مردم گوش می‌دهد در صورتی که آنان راضی نیستند، در روز قیامت در گوشه‌های او سرب ریخته می‌شود.» (۶)

۱- «وَلَا تَجَسَّسُوا...»؛ سورة حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۲- «انَّ أَرَبِي الرِّبَا عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»؛ كنزالفوائد، حدیث ۹۷۵۴.

۳- «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ أَعْرَاضَكُمْ بَيْنَكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»؛ صحیح بخاری، باب ۱۹ از ابواب كتاب العلم، ج ۱، ص ۲۴.

۴- «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ»؛ الغرر و الدرر، حدیث ۵۷۳۵.

۵- «من بحث عن اسرار غيره اظهر الله اسراره»؛ الغرر و الدرر، حدیث ۸۸۰۲.

۶- تفسير نورالثقلين، ذیل آیه ۱۱ سورة حجرات، ج ۵، ص ۹۳، حدیث ۶۵؛

حق پرده‌پوشی بر عیوب و اسرار مردم

این حق نسبت به حاکمیت چون دارای قدرت است دو چندان خواهد شد. امام علی علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر از او می‌خواهد که مسئولین حکومتی را از میان افرادی گزینش نماید که هیچ‌گاه در صدد کشف عیوب پنهانی مردم و افشای آن نباشند، و می‌فرماید: «تنها خداوند است که در رابطه با لغزشهای پنهانی مردم حکم می‌کند.»^(۱)

بنابراین حاکمیت وظیفه دارد عیوب افراد - اعم از موافق و مخالف سیاسی - را که نمایان نیست، ظاهر نسازد و افشا نکند.

همچنین در نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر آمده است: «همانا در بعضی از مردم بسا عیوبی هست که حاکم برای پوشاندن آنها سزاوارتر است، پس مبدا آنها را ظاهر سازی؛ آنچه بر تو است پاک کردن عیبهای نمایان است. حکم عیوبی که ظاهر نیستند با خداست، تو تا می‌توانی آنها را بپوشان.»^(۲)

^۱ کتاب الخصال، باب الثلاثة، ص ۱۰۸، شماره ۷۶. در بند «ب» ماده هیجدهم اعلامیه حقوق بشر اسلامی آمده است: «هر انسانی حق دارد که در امور زندگی خصوصی خود (در مسکن، خانواده، مال و ارتباطات) استقلال داشته باشد و جاسوسی یا نظارت بر او و مخدوش کردن حیثیت او جایز نیست و باید از او در مقابل هر گونه دخالت زورگویانه در این شئون حمایت شود.»

۱- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

۲- «فإن فی الناس عیوباً، الوالی أحوق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک واللّه یحکم علی ما غاب عنک، فاستر العورة ما استطعت»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

علاوه بر این مقتضای اصل اولی و قاعده آن است که هیچ کس بر دیگری ولایت و سلطه ندارد، در حالی که زیر نظر گرفتن امور پنهانی و کنکاش و اطلاع از آنها و یا افشای آن نوعی تعرض و دخالت درباره دیگران است. علاوه بر آن به واسطه تجسس اسرار مردم، امنیت و آسایش خاطر از آنان سلب خواهد شد. از این رو اطلاع از اسرار آنها حرمت شرعی و عقلی دارد.

بر همین اساس می توان هرگونه تفتیش عقاید افراد جامعه را که نوعی دخالت و تعرض در داخل و باطن آنان است حرام دانست.^(۱)

حق عفو و گذشت نسبت به لغزشها

این حق در رابطه با نحوه تعامل حاکمیت و مردم است و نسبت به موافق حاکمیت و مخالف آن یکسان می باشد. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر ﷺ فرموده است: «ای پیامبر - به خاطر رحمت خداوند تو با آنان با نرمش رفتار می کنی، و اگر خشن و سخت دل بودی همانا از اطراف تو پراکنده می شدند؛ پس آنان را ببخش و برایشان طلب مغفرت کن و در کارها (ی عمومی) با آنان مشورت نما...»^(۲)

و حضرت امیر علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر فرمودند: «لغزشهای

۱- علاوه بر آن، تفتیش عقاید مصداق تجسس است که عموم نهی در قرآن شامل آن نیز می شود.

۲- ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ، وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّصُوا مِنْ حَوْلِكَ، فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾؛ سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

آنان چه بسا زیاد باشد و بر آنان عیوبی عارض شود و بسا به عمد یا به خطا خلافهایی از آنان سرزند، ولی تو همانگونه که می خواهی خداوند عفو و بخشش خودش را نصیبت کند، عفو و گذشت خود را نصیب مردم کن.»^(۱)

سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^(۲) و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام^(۳) همواره با رفق، عفو و مدارا نسبت به مخالفان و حتی دشمنان اسلام همراه بوده است، بجز آن دسته از افراد که علناً سلاح برمی داشتند و به جنگ و محاربه با اسلام اقدام و حقوق افراد را تضییع می کردند و نسبت به این رفتار خود اصرار می ورزیدند.

در این رابطه شایسته است بر خوردهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام که در تواریخ ذکر شده است مورد مطالعه و دقت قرار گیرد.^(۴)

۱- «... یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل، و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطأ؛ فأعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب أن یعطیک الله من عفوه و صفحه»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

۲- در این رابطه جلد سوم ولایة الفقیه، ص ۷۲۱ به بعد ملاحظه شود.

۳- حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در نامه خود به مالک اشتر در مورد مردم مصر که بخشی از آنان مسلمان نبودند فرمود: «أنهم صنفان اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق» (اینان دو دسته هستند یا برادر دینی تو می باشند و یا هموعان تو هستند).

۴- از باب نمونه، ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ کافی، کتاب الإیمان و الکفر، باب العفو، ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۰۸؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰۵ و ۳۵۲؛ ج ۴، ص ۴۶ و ۱۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳؛ و نیز کتابهای: «مناقب» ج ۱، ص ۳۸۱ و «الغارات» و «انساب الاشراف» ج ۲، ص ۳۵۹ و «مصنّف ابن ابی شیبّه» ج ۱۵، ص ۳۲۷.

حق اقشار ضعیف و دور از قدرت

حاکمیت موظف است ترتیبی دهد تا افراد ضعیف که معمولاً دستشان به حاکمیت نمی‌رسد، بتوانند به حق خویش دست یابند. در نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک می‌خوانیم: «پس از خدا بترس در مورد طبقات پایین مردم، از قبیل مساکین و نیازمندان و گرفتارانی که هیچ چاره‌ای ندارند...؛ و امور کسانی را که دستشان به تو نمی‌رسد و در چشم دیگران خوار و ذلیل و تحقیرشدگان جامعه هستند تحقیق و پیگیری کن، و افرادی را که امین و خداترس و متواضع می‌دانی مأمور رسیدگی به مشکلات آنان نما تا نتیجه کار خود را به تو گزارش دهند، و سپس به نحوی اقدام کن که روز قیامت عذر داشته باشی؛ زیرا این دسته از مردم کسانی هستند که بیش از دیگران به انصاف و احسان نیازمندند؛ سپس نسبت به همه طوری عمل کن که پیش خداوند عذر و حجت داشته باشی.»^(۱)

۱- «ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم من المساكين و المحتاجين و اهل البؤسى و الزمنى... و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون و تحقره الرجال، ففرغ لاولئك ثقك من اهل الخشية و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعية احوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر الى الله في تأدية حقه اليه...»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

حق دیدار خصوصی و بدون حاجب با حکام

حاکمیت موظف است ترتیبی دهد تا هر کس کاری و حاجتی یا نظری با یکی از حکام و کارگزاران داشته باشد - در هر موقعیت و مرتبه‌ای باشد - بتواند به صورت حضوری و شخصی در یک دیدار خصوصی و بدون حاجب و مانع و یا ترس، حاجت و یا نظر خود را به حاکمیت برساند؛ و از این جهت امنیت و آسایش داشته باشد و موجب پیدایش عوارض منفی برای او نگردد.

در نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر آمده است: «برای ارباب رجوع که حاجت و مشکلی دارند وقت مخصوصی را معین کن تا شخصاً و به دور از نگهبانان و یاران خود با آنان بنشینند و با تواضع برای رضای خدایی که خالق تو است با آنان مذاکره کنی، به گونه‌ای که سخنگوی آنان بدون ترس و لکنت زبان بتواند با تو صحبت کند؛ زیرا من پیوسته از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدم که می فرمود: ملتی که حق طبقة ضعیف آن از قدرتمندان با صراحت لهجه و بدون لکنت زبان گرفته نشود، هیچ‌گاه پاک و منزّه نخواهد بود.»^(۱)

۱- «واجعل لذوی الحاجات منک قسماً تفرغ لهم فیه شخصک و تجلس لهم مجلساً عاماً فتتواضع فیه لله الذی خلقک، و تُقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متتبع؛ فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی غیر موطن: لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیه حق من القوی غیر متتبع»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

همچنین آن حضرت فرمود: «هر حاکمی که در اثر فاصله گرفتن از مردم خواسته‌ها و حوائج آنان را برآورده نکند، خداوند روز قیامت حوائج او را تأمین نخواهد کرد.»^(۱)

حقوق حاکمیت و کارگزاران

یکی از حقوق متقابل مردم و حکومت، حقوق کارگزاران است؛ در این رابطه حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «حق من بر شما وفا به بیعت و نصیحت و خیرخواهی در حضور و غیاب است، و هرگاه شما را خواندم اجابت نموده و دستوراتم را اجرا نمایید.»^(۲)

و همچنین فرموده‌اند: «به طور منافقانه و تصنعی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید مورد حقی که به من پیشنهاد می‌شود برایم سنگین باشد و یا در پی بزرگ ساختن خویش باشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه عدالت بر او برایش مشکل باشد عمل به آن دو برایش مشکل‌تر است. بنابراین از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت‌آمیز خودداری نکنید؛ زیرا من (شخصاً به عنوان یک انسان) خویش را فوق اشتباه و خطا نمی‌پندارم و از آن در کارم ایمن نیستم، مگر اینکه خدا مرا به

۱- «ایما وال احتجب عن حوائج الناس احتجب الله يوم القيامة عن حوائجه...»؛ بحار الأنوار، کتاب العشرة، باب ۸۱، أحوال الملوک و الأمراء، ج ۷۲، ص ۳۴۵، حدیث ۴۲.

۲- «... و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة و النصیحة فی المشهد و المغیب والاجابة حین ادعوکم، والطاعة حین امرکم»؛ نهج البلاغه عبده، خطبه ۳۴.

قدرت خویش حفظ نماید.»^(۱)

بنابراین از جمله حقوقی که حکومت صالح و والیان و کارگزاران چنین حکومتی بر مردم خویش دارند این است که دائماً مورد خیرخواهی و نصیحت مردم قرار گیرند و آنچه خیر و صلاح است به آنها تذکر داده شود، و در آنچه خلاف دستور خدا نبوده و مطابق قوانین و تعهدات متقابل است از آنها اطاعت کنند و در انجام وظایف شرعی و تعهدات قانونی کوتاهی نکنند، و در حل مشکلات و گرفتاریها - مانند: زلزله، سیل و جنگ - حکومت را یاری نمایند. ولی اطاعت از حاکمان در اموری که معصیت خدا باشد جایز نیست؛ چنان که از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که: «اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست.»^(۲)

حقوق عمومی مردم

حنان بن سدید صیرفی می گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که فرمودند: هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسط روح الامین با خبر شد که مرگ

۱- «و لا تخالطوني بالمصانعة، و لا تظنوا بي استتقالاً في حق قيل لي، و لا التماس اعظام لنفسي، فانه من استثقل الحق أن يقال له او العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما اثقل عليه فلا تكفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل، فاني لست في نفسي بفوق أن أخطي و لا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو املك به مني»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبة ۲۱۶.

۲- «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»؛ نهج البلاغه عبده، حکمت ۱۶۵.

او نزدیک است، دستور داد مردم در مسجد حاضر شوند و سپس بالای منبر رفت و پس از اعلام نزدیک بودن مرگ خود فرمودند: «به حاکمان بعد از خودم خدا را در مورد امت خود یادآور می‌شوم، مبدا مردم را رحم نکنند (و مورد ظلم قرار دهند)؛ ترتیبی دهند تا بزرگان امت مورد احترام و اکرام، و ضعیفان آنان مورد شفقت و ترحم، و عالمان و دانشمندان مورد تکریم قرار گیرند؛ مبدا ضرری از قدرت حاکمان به مردم برسد و آنان در معرض ظلم و ذلت قرار گیرند؛ مبدا مردم به فقر و نیازمندی کشیده شوند، که دین و ایمان آنان از دست می‌رود و زمینه کفر آنان فراهم می‌گردد؛ مبدا حاکمان درب خانه خود را به روی مردم ببندند و رابطه آنان با مردم قطع یا ضعیف گردد، که در این صورت قدرتمندان جامعه افراد و طبقات ضعیف را طعمه خود قرار می‌دهند (و دست رنج و اموال آنان را به یغما می‌برند...).

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «ای مردم شاهد باشید که من نصیحت و خیرخواهی لازم و وظیفه‌ام را انجام دادم.» سپس امام صادق ع فرمودند: «این آخرین کلام پیامبر ﷺ بر منبر خود بود.»^(۱)

۱- «نُعِيَتِ إِلَى النَّبِيِّ نَفْسُهُ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ قَالَ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ قَالَ: فَنَادَى ﷺ الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمْرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بِالسَّلَاحِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَنْبَرَ فَنَعَى إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «أَذْكُرُ اللَّهَ الْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي! إِلَّا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ فَاجِلٌ كَبِيرِهِمْ وَ رَحِمَ ضَعِيفِهِمْ وَ قَرَّ عَالَمِهِمْ وَ لَمْ يَضُرْ بِهِمْ فَيَذَلَّهُمْ وَ لَمْ يَفْقِرْهُمْ فَيَكْفُرْهُمْ وَ لَمْ يَغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ»

از طرف دیگر حق مردم این است که کارگزاران حکومت بدانند پذیرش حکومت آنان از سوی مردم باعث قدرت و نفوذ فرمان آنان شده است؛ پس باید مردم را ولی نعمت خود دانسته و به دور از رفتار قیّم مآبانه با مردم مهربان باشند و از خدمت و حمایت آنان دریغ نورزند، و همچون پدری مهربان با آنان برخورد کنند؛ و در جهت تأمین حقوق اجتماعی آنان کوشا، و در مقابل خطاها بردبار و دارای شرح صدر باشند، و همواره در برابر این نعمتی که خداوند به آنها عطا فرموده است با خدمت به مردم شکرگزاری نمایند؛^(۱) «لایشکر الله من لایشکر الناس»^(۲) (کسی که شکر مردم را نکند شکر خدا را نخواهد کرد).

حکومت عقلاً و شرعاً مکلف است شرایطی را فراهم آورد که هریک از افراد جامعه بتواند در یک زندگی شرافتمندانه و از طریق کار و تلاش نیازهای خود و خانواده‌اش را تأمین نماید.

حکومت باید اموال عمومی را به بهترین وجه حفاظت و نگهداری نماید، و منابع مادی و مالی را که متعلق به همه مردم است فقط در جهت مصالح عمومی و منافع ملی سرمایه گذاری و یا هزینه نماید، و از اسراف

﴿ فَيَأْكُلُ قَوِيَّهُمْ ضَعِيفَهُمْ... ﴾ ثم قال: «(قد) بلغت و نصحت! فاشهدوا» و قال ابو عبد الله عليه السلام: هذا آخر كلام تكلم به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على منبره؛ (كافي، كتاب الحجّة، باب ما يجب من حق الإمام على الرعية...، ج ۱، ص ۴۰۶، حدیث ۴).

۱- برگرفته از رساله حقوق امام سجّاد عليه السلام، تحف العقول، ص ۲۶۱، شماره ۱۷.
۲- وسائل الشیعه، کتاب الأمر و النهی، باب ۸ من ابواب فعل المعروف، حدیث ۱۴.

و تجملات و مخارجی که به نفع عموم مردم نبوده و هزینه کردن در مواردی که مردم رضایت ندارند پرهیز کند.

سه حق اساسی در کلام حضرت امیر علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند: «ای مردم همانا من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیرخواه و نصیحت‌گر شما باشم، و همواره اموال و سرمایه‌های شما را بیشتر و در جهت منافع شما هدایت نمایم، و سطح آگاهی شما را بالا ببرم مبادا جاهل و عقب‌مانده بمانید، و در جهت آموختن آداب و پرورش شما کوشا باشم تا بدانید.»^(۱)

سه حق ذکر شده یعنی: حق خیرخواهی نسبت به مردم، و حق حفظ و زیادنمودن سرمایه‌های ملی، و حق آموزش و پرورش عمومی، از باب نمونه است و شاید از مهمترین و بالاترین حقوق افراد جامعه به شمار آید؛ و اگر حاکمیت‌ها سه حق مزبور را تأمین نمایند، زمینه تأمین سایر حقوق اجتماعی نیز فراهم می‌گردد. مفهوم نصیحت و خیرخواهی شامل همه چیزهایی است که به رشد و کمال و ترقی مادی و معنوی یک ملت مربوط است.

۱- «ایها الناس ان لی علیکم حقاً و لکم علی حق، فاما حقکم علی فالنصیحة لکم و توفیر فیئکم علیکم، و تعلیمکم کیلا تجهلوا، و تأدیبکم کیما تُعَلِّمُوا...»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۳۴.

لفظ «فیء» که حضرت بدان تصریح دارند کنایه است از همه امکانات و اموال عمومی که در اختیار حاکمیت می باشد. «تعلیم» نیز اشاره به عرصه آموزش و بالابردن سطح معلومات مردم، و «تأدیب» اشاره به عرصه پرورش و تهذیب اخلاق و رشد فکری و معنوی جامعه می باشد.

حقوق اصناف مختلف

در رابطه با حقوق ویژه برخی اصناف مختلف، حضرت امیر علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر فرموده اند: «... بدان که مردم دارای اقشار و طبقاتی هستند که هر کدام به دیگری نیازمند است و اصلاح امور هر کدام بدون اصلاح امور دیگری امکان ندارد. این اقشار عبارتند از:

۱- جنود خداوند (یعنی نیروهای مسلح).

۲- کتاب و نویسندگان عمومی و خصوصی.^(۱)

۳- قضات دادگستری.

۴- کارگزاران حکومت که باید با انصاف و مدارا با مردم عمل نمایند.

۵- مالیات دهندگان مردم، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، نظیر اهل جزیه و خراج.

۱- در آن روزگار که اکثر مردم بی سواد بودند، کسانی که قدرت خواندن و نوشتن را داشتند صنف خاصی شمرده می شدند.

۶- تجار و کسبه و صنعتگران.

۷- اقشار ضعیف و پایین که معمولاً جزو ذوی الحاجات و مساکین

می باشند.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می فرماید: «برای هر کدام از اصناف ذکر شده در کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق معین و سهم خاصی قرار داده شده است که ما نسبت به مراعات و حفظ آن متعهد شده ایم. و در دین خدا برای هر کدام گشایش و فرجی مقرر شده، و هر یک از اصناف ذکر شده به اندازه‌ای که امور زندگی او اصلاح شود حقی ثابت بر حاکمیت دارد.»^(۱)

لازم به ذکر است اصناف نام برده در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اصنافی بوده است که در آن روزگار وجود داشته است؛ بنابراین در زمان کنونی که جوامع گسترده شده و اصناف توسعه یافته است، قهراً اصناف جدید نیز مشمول کلام آن حضرت خواهند بود.

۱- «واعلم! انّ الرّعیة طبقات لا یصلح بعضها الاّ ببعض و لاغنی ببعضها عن بعض. فمنها جنودالله، و منها کتاب العامة و الخاصة، و منها قضاة العدل، و منها عمال الانصاف والرفق، و منها اهل الجزیة و الخراج من اهل الذمة و مسلمة الناس، و منها التجار و اهل الصناعات، و منها الطبقة السفلی من ذوی الحاجة و المسکنة، و کلّ قد سمی الله له سهمه و وضع علی حدّه فریضة فی کتابه او سنّة نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم عهداً منه عندنا محفوظاً... و فی الله لکلّ سعة، و لکلّ علی الوالی حق بقدر ما یصلحه...»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۵۳.

حقوق بازداشت شدگان

به طور کلی در اسلام سه نوع زندان وجود دارد:

۱- زندان به عنوان حد؛ مانند: زندانی نمودن امر به قتل، و دزد در مرتبه سوم دزدی پس از اجرای حد در دو مرتبه قبل.

۲- زندان به عنوان تعزیر نسبت به جرائم خاصی که محکمه صالح می تواند مجرم را تعزیر نماید، و زندان یکی از مصادیق تعزیر است. و چون تعزیرات اصولاً برای اصلاح و تنبیه مجرمان است، زندان نمودن مجرم باید به گونه ای باشد که این هدف را تأمین نماید؛ در غیر این صورت باید امور دیگری که در اصلاح او مؤثر است مطرح شود. همچنین باید به این نکته توجه شود که سقف کیفرهای تعزیری باید از کمترین نوع کیفر حدی پایین تر باشد.

زندان در دو مورد فوق (حد و تعزیر) باید پس از ثبوت جرم توسط محکمه صالح باشد؛ و پیش از آن زندانی نمودن متهم به هیچ وجه مشروع نیست.^(۱)

۳- زندان اکتشافی؛ یعنی زندانی نمودن متهم قبل از ثبوت جرم برای تحقیق و کشف جرم. آنچه از روایات و فتاوی فقها استفاده می شود

۱- بنابراین زندانی کردن متهم در سلول انفرادی که به یقین نوعی تعزیر و تعدیب می باشد هرچند به دستور قاضی شرع باشد وجه شرعی ندارد؛ زیرا تعزیر در اسلام برای جرمی است که در محکمه صالح مطابق ضوابط شرعی ثابت شده باشد نه برای اثبات جرم. (دیدگاهها، ج ۱، ص ۴۱۸ و ج ۲، ص ۱۹۵)

قدر متیقن از این نوع زندان، اتهام مربوط به قتل، آن هم در زمان بسیار محدود می باشد.

در روایتی معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که در مورد اتهام قتل، متهم را شش روز زندانی می نمود، و اگر در ضمن این مدت اولیای مقتول دلیلی بر اثبات اتهام اقامه نمی کردند او را آزاد می نمود.»^(۱)

اما زندانی نمودن افراد به عنوان زندانی سیاسی که با شیوه های غیر مسلحانه فعالیت هایی دارند، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا حضرت امیر علیه السلام سابقه ای نداشته است؛ و با آنکه از ناحیه منافقین و مشرکین و یا خوارج غیر از انتقاد، کارشکنی های زیادی علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام صورت می گرفت، ولی تا زمانی که اقدام مسلحانه ای از طرف آنان انجام نمی شد برخوردی با آنان به عمل نمی آمد.

و اساساً حق مسلم و اصل اولی تسلط انسان بر خویشان، و نیز اصالة البرائة اقتضا می کند که نتوانیم آزادی کسی را بدون مجوز و دلیل قطعی شرعی محدود و سلب نماییم.^(۲)

۱- وسائل الشیعة، کتاب القصاص، باب ۱۲ از ابواب دعوی القتل و ما یشب به، حدیث ۱.

۲- در اصل ۳۷ قانون اساسی نیز آمده است: «اصل، براءة است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود مگر این که جرم او در دادگاه ثابت گردد.»

در تمام موارد سه گانه زندان که ذکر شد - بجز حق آزادی - سایر حقوق اجتماعی زندانی باید حفظ و تأمین شود؛ و از جمله جایز نیست مورد شکنجه روحی و یا بدنی قرارگیرد،^(۱) یا به گونه‌ای حقارت‌آمیز و منافی حیثیت انسانی با او رفتار شود.^(۲)

حضرت امیر علیه السلام پس از ضربت خوردن توسط ابن ملجم فرمودند: «او را بازداشت کنید و به او غذا و طعام بدهید و با او به خوبی و نیکی رفتار نمایید.»^(۳)

و اگر در این شرایط سخت روحی و جسمی - و اساساً در زندان - اقرار و اعترافی از زندانی گرفته شود ارزشی ندارد. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: «هرکس در حالی که او را عریان نموده باشند یا در

۱- در این رابطه در اصل ۳۸ قانون اساسی آمده است: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

۲- و در اصل سی و نهم قانون اساسی آمده است: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»

و در ماده بیستم اعلامیه حقوق بشر اسلامی در مورد فرد زندانی آمده است: «... و نباید او را شکنجه بدنی یا روحی کرد یا با او به گونه‌ای حقارت‌آمیز یا سخت منافی حیثیت انسان رفتار کرد...»

در ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده است: «احدی را نمی‌توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.»

۳- همان، باب ۶۲ از ابواب القصاص فی النفس، حدیث ۴.

حال ترس و زندان و در اثر تهدید به چیزی اقرار نماید، نباید بر او حد جاری شود.»^(۱) و چندین روایت دیگر به همین مضمون وارد شده است.^(۲)

همچنین زندانی نباید از حق ملاقات با خانواده و بستگان و نیز از امکانات علمی و رسانه‌ای و بهداشتی محروم بماند. و در صورت تعدی به یکی از حقوق ذکر شده، شخص زندانی حق دارد به دادگاه صالحی که مورد رضایت طرفین باشد شکایت نماید. در قرآن کریم آمده است: «هر کس بعد از اینکه مورد ظلم قرار گرفت در مقام رفع ظلم برآمد، علیه او راهی نیست.»^(۳) یعنی او حق دارد به هر نحو ممکن از خود دفاع نماید و نمی‌توان راه را بر او بست.^(۴)

۱- همان، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۱۷ از ابواب حد السرقة، حدیث ۲.
 ۲- دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۶۶، حدیث ۱۶۵۵؛ مستدرک الوسائل، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۱۷ از ابواب حد السرقة، حدیث ۱؛ بحار الأنوار، تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام، باب ۹۷، ج ۴۰، ص ۲۷۷، حدیث ۴۱؛ مسند زید بن علی، کتاب الحدود، ص ۲۹۹.

۳- «وَلَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأَوْلِيكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»، سوره شوری (۴۲)، آیه ۴۱.
 ۴- در رابطه با مسائل مربوط به زندان و زندانی از نظر اسلام و انواع زندان و حقوق زندانی و وظائف حکومتها نسبت به زندانی، در جلد دوم کتاب ولایة الفقیه، فصل هفتم از باب ششم مشروحاً مطالبی با استناد به منابع دینی مطرح شده است. و در پایان آن، ۹۳ ماده از موادی را که در سال ۱۹۵۵ میلادی در رابطه با حقوق زندانی و وظائف دولتها در مورد زندانی در ژنو به تصویب سازمان ملل متحد رسید، از کتاب «احکام السجون» وائلی نقل گردیده است.

حق مدعی

حق مدعی این است که اگر ادعایش صحیح است خود گواه بر علیه خود باشی، و مبادا بر او ظلم کنی و یا حق او را کاملاً ادا ننمایی؛ و اگر ادعایش صحیح نیست با او مدارا نموده و کارهایی که موجب غضب خداوند است انجام ندهی.

حق مدعی علیه

حق مدعی علیه^(۱) آن است که اگر ادعای تو بر او درست است با او خوش رفتاری نمایی و حقش را تضييع نکنی. و اگر ادعای تو صحیح نیست از خدا پرهیز کرده و توبه کنی و ادعای خودت را پس گیری.^(۲)

حق دفاع در دادگاه

هر متهمی حق دارد در دادگاه صالح از خود دفاع نماید، و سلب این حق از او توسط قاضی یا شخص دیگر مصداق ظلم است و جایز نیست. در روایتی وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام ابوالاسود دؤلی را که از طرف ایشان به قضاوت منصوب شده بود از قضاوت عزل نمودند،

۱- مقصود از حق مدعی علیه حق او نسبت به مدعی است، اما حقوق او نسبت به حاکمیت در فراز بعدی ذکر شده است.

۲- من لایحضره الفقیه، باب الحقوق، ج ۲، ص ۶۲۴، حدیث ۳۲۱۴؛ تحف العقول، رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام، ص ۲۶۸، شماره ۳۷ و ۳۸.

هنگامی که او علت عزل خود را جویا شد حضرت فرمودند: «به خاطر اینکه دیدم کلام تو بر کلام متهم برتری و تسلط دارد.»^(۱) یعنی توبه او اجازه سخن گفتن و دفاع از خودش را نمی‌دهی، و در مقابل کلام تو نمی‌تواند سخنی بگوید.

متهم می‌تواند حق دفاع در دادگاه را به وکیل انتخابی توسط خود واگذار نماید؛ انتخاب وکیل نیز بدون دخالت دیگران صورت می‌گیرد و متهم آزاد است هرکس را می‌خواهد برای خود به عنوان وکیل به دادگاه معرفی کند. اطلاق ادله و کالت و ادله‌ای که دلالت می‌کند انسان به طور کلی بر سرنوشت خویش مسلط است به خوبی بر این مطلب دلالت می‌کند، و قبلاً یادآور شدیم.^(۲)

۱- «فقال: انّی رایت کلامک یعلو کلام خصمک»؛ مستدرک الوسائل، کتاب القضاء، باب ۱۱ از ابواب آداب القاضی، حدیث ۶.

۲- در صورتی که متهم توان مادی برای انتخاب وکیل دفاع را ندارد، دادگاه باید در انتخاب وکیل مورد نظر متهم به او کمک نماید؛ و گرفتن وکیل تسخیری توسط دادگاه بدون رضایت متهم علاوه بر این که وجهه شرعی ندارد موجب تضییع حق متهم می‌باشد، و زمینه «حکم به عدل» را که از آیه شریفه: «وَإِذَا حُكِّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (سوره نساء، آیه ۵۸) استفاده می‌شود، چه بسا از بین می‌برد؛ زیرا وکیل تسخیری معمولاً متمایل به نظر و سیاست دستگاه قضائی و دادگاه و حقوق بگیر آن‌ها است و همین امر مانع دفاع بی طرفانه و همه جانبه از متهم می‌باشد و طبعاً زمینه بی‌عدالتی در حکم قاضی فراهم می‌شود. حق تعیین وکیل مطابق اراده و خواست متهم در اصل ۳۵ قانون اساسی نیز به نوعی به رسمیت شناخته شده است: «در همه دادگاهها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»

حق محاکمه در دادگاه بی طرف

از آنجا که احراز عناوین کیفری نظیر: افساد، محاربه،^(۱) افتراء، توهین به مقدسات دینی، سلب امنیت اجتماعی و نظایر اینها برای قاضی کار بسیار مشکلی است، و معمولاً در این گونه اتهامات حاکمیت‌ها به عنوان مدعی العموم یک طرف دعوا می‌باشند؛ از این رو اگر کسی به هردلیل متهم به یکی از عناوین فوق‌الذکر شد، محاکمه او باید در دادگاهی صالح و مرضی‌الطرفین با حضور هیأتی کارشناس-هیأت منصفه- متشکل از افراد امین، بی طرف و مورد اعتماد مردم یا نمایندگان آنان باشد. و در صورت رضایت طرفین علنی برگزار گردد. و چون معمولاً قضات محاکم از طرف حاکمیت تعیین و منصوب می‌شوند و معمولاً در این قبیل اتهامات نمی‌توانند بی طرف و مستقل باشند و یک طرف دعوا قرار دارند، قهراً ممکن است حقوق متهم تضییع شود؛ از این رو لازم است محاکم مربوطه در موارد ذکر شده نظر هیأت کارشناس فوق‌الذکر را ملاک قضاوت خود قرار دهند، تا هم حق افراد در معرض تضییع واقع نشود و هم حقوق جامعه مورد توجه قرار گیرد. به علاوه در صدق و تشخیص عناوین ذکر شده سلیقه‌ها و دیدگاههای اشخاص متفاوت است؛ پس اگر هیأتی از افراد کارشناس امین در

۱- شرایط صدق افساد و محاربه و حکم آنها و نیز حقوق متهمان به دو عنوان مذکور و نظایر آنها در جلد اول کتاب دیدگاهها، ص ۴۵۳ به بعد ذکر شده است.

محاکم مربوطه حضور نداشته باشند، چه بسا زمینه تضييع حق متهم و خطای قاضی در تشخیص مصادیق موضوع کلی جرم وجود داشته باشد.

و در دعاوی شخصیه که قاضی یک طرف دعوا نیست، نیز باید قاضی نزد طرفین دعوا صالح و واجد شرایط باشد، و در غیر این صورت طرفین یا یکی از آنها حق تقاضای ارجاع دعوا به محکمه و قاضی دیگر را دارند؛ و این حق باید رعایت شود. دلیلی که قبلاً در رابطه با حق دخالت همه افراد در سرنوشت خود ذکر شد بر این حق نیز به خوبی دلالت خواهد کرد. علاوه بر اینکه ادله و جوب دفع ظلم و لزوم ایجاد زمینه تحقق عدل و قسط نسبت به خود یا دیگری نیز بر این مطلب دلالت دارند.^(۱)

حق مساوات قضایی

همه افراد در مقابل دادگاههای صالح و شرعی حق مساوات دارند. دادگاهها نباید بین افراد قوی و ضعیف تفاوتی قایل شوند. حضرت امیر عليه السلام در زمان خلافت و حکومت خود به دنبال شکایت یک مرد یهودی و احضار حضرت به دادگاه توسط شریح - قاضی

۱- در ماده دهم اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده است: «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوايش به وسیله دادگاه مستقل و بی طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی بشود...»

منسوب ایشان - در جایگاه متهم در کنار یک یهودی برای محاکمه حاضر شدند.^(۱) و نیز هنگامی که نزد عمر شکایتی از آن حضرت شد و عمر که قاضی دادگاه بود برای احترام به ایشان «ابا الحسن» خطاب کرد، حضرت ضمن اعتراض به او فرمودند: «این بر خلاف عدالت قضایی اسلام است که مرا با کنیه‌ام (که نشانه احترام بود) خطاب کردی.»^(۲)

همچنین در جای دیگر فرمودند: «هرکس متصدی قضاوت شد، باید مساوات را در اشاره، نظر کردن به طرفین و محل نشستن آنها مراعات نماید.»^(۳)

۱- بحار الأنوار، تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، باب ۱۰۵، ج ۴۱، ص ۵۶ و ۵۷، حدیث ۶. داستان فوق در تواریخ اهل سنت در مورد مردی نصرانی و با تفاوتی مختصر نقل شده است. اما مطابق نقل مذکور نیز حضرت علی علیه السلام در محکمه‌ای که قاضی آن شریح بود حاضر شدند و شریح به ایشان گفت: زره در دست مرد نصرانی است و شما باید برای اثبات مالکیت خود بینه اقامه نمائید. سپس آن حضرت کلام شریح را تصدیق و تأیید کردند و پس از آن، مرد نصرانی که حضور امام مسلمین را در محکمه مشاهده کرد مسلمان شد و به آن حضرت گفت: حقیقت این است که این زره ملک ایشان است که در سفری از شتر او ورق آن حضرت بر زمین افتاد و او آن را تصاحب نمود. آنگاه حضرت علی علیه السلام آن زره را با یک اسب قیمتی به مرد نصرانی بخشیدند و مطابق نقلی دو هزار (درهم یا دینار نیز) به او عطا نمودند. مطابق روایتی، آن مرد نصرانی در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام جنگید و به شهادت رسید. (السنن الکبری، ج ۱۰، کتاب آداب القاضی، کامل ابن اثیر، ج ۳ و تاریخ دمشق، ج ۶) و نیز به الغارت، ج ۲، ص ۷۲۱ و ۷۲۲ مراجعه شود.

۲- شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۶۵.

۳- وسائل الشیعه، باب ۳ از ابواب آداب القاضی، حدیث ۱.

همچنین به شریح دستور دادند: «هنگام قضاوت مساوات بین متهمین را در نگاهت و صحبتت و جایگاه آنها مراعات کن...»^(۱)

و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رابطه با فاطمه مخزومی - که مرتکب سرقت شده بود و به دادگاه احضار شد، و اسامه بن زید که فرزند شهید و مورد احترام پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود برای او نزد آن حضرت وساطت نمود - فرمودند: «همانا هلاک شدند کسانی که پیش از شما بودند به خاطر اینکه هرگاه شریفی دزدی می کرد رهایش می کردند و هرگاه ضعیفی مرتکب سرقت می شد بر او حد جاری می کردند...» آنگاه حضرت فرمودند: «به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد نیز سرقت کرده بود به یقین دست او را قطع می کردم.»^(۲)

همچنین در نامه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از فرماندارانش که اموالی از بیت المال را به ناحق برداشته بود آمده است: «به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ هواخواهی و مسامحه‌ای از ناحیه من دریافت نمی کردند و در اراده من اثری نمی گذاردند تا آنگاه که حق را از آنان بستانم و باطل را از دامن آنان زایل نمایم.»^(۳)

۱- همان، باب ۱ از ابواب آداب القاضی، حدیث ۱.

۲- صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب ۲ فی قطع السارق الشریف و غیره، ص ۵۷۵، شماره ۱۶۸۸.

۳- «والله لو ان الحسن و الحسين فعلا مثل الذي فعلت ما كانت لهما عندي هواده و لاظفرا مني بارادة حتى آخذ الحق منهما و أزيح الباطل عن مظلتهما»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، نامه ۴۱؛ و نیز در این رابطه ر.ک: مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۳، ص ۲۹۷.

و در ماجرای عاریه مشروط به ضمان یک گردن‌بند قیمتی توسط یکی از دختران حضرت امیر علیه السلام از بیت‌المال در زمان خلافت آن حضرت برای زینت نمودن در یکی از اعیاد، حضرت امیر علیه السلام پس از اطلاع از آن و استرداد گردن‌بند و توبیخ شدید دختر خود و مسئول بیت‌المال - علی بن رافع - چنین فرمودند: «اگر عاریه بدون شرط ضمان بود، همانا او اولین زن هاشمی بود که دستش را به خاطر سرقت قطع می‌کردم.» سپس فرمودند: «ای دختر علی! مبادا خود را در معرض تجاوز از حق قرار دهی، آیا تمام زنان مهاجر می‌توانند در چنین عیدی مثل تو با نظیر این گردن‌بند خود را زینت کنند؟» (۱) (۲)

همچنین به نقل امام صادق علیه السلام حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «هر کس به کار قضاوت دچار شد، باید بین طرفین (در دادگاه) حتی در اشاره و نظر کردن و جایگاه آنان مساوات را مراعات نماید.» (۳)

و به طریق اولی مراعات عدالت و مساوات در سایر جهات و از جمله صدور حکم برای آنان مورد نظر حضرت بوده است. لازم به ذکر است حق مساوات قضایی در جامعه شعبه‌ای از حق

۱- تهذیب الاحکام، کتاب الحدود، ج ۱۰، ص ۱۵۱، حدیث ۶۰۶.
۲- از این جریان و مانند آن که در روایات ما زیاد به آن توجه شده است به خوبی فهمیده می‌شود که بستگان و نزدیکان حاکمان اسلامی حق ندارند برای خود امتیازی قائل شوند و با سوء استفاده از قرابت با حاکمیت از مزایای عمومی و بیت‌المال که حق عموم مردم است بیش از دیگران بهره‌مند شوند.
۳- وسائل الشیعه، باب ۳ از ابواب آداب القاضی، حدیث ۱.

مساوات همه افراد و طبقات قوی و ضعیف در برابر قانون و نفی هرگونه تبعیض در این رابطه می باشد.

آیات و روایات دال بر اهمیت عدالت در جامعه - که قبلاً بعضی از آنها ذکر شد - به خوبی بر این مطلب دلالت می کنند. سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و روایات دال بر تساوی مردم نیز دلیل بر اهمیت این حق است. از جمله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «الناس كأسنان المشط سواء»^(۱) «مردم همچون دندانه های شانه مساوی می باشند.» این روایت و نظایر آن به مقامات معنوی مردم نظر ندارد؛ زیرا بدیهی است از نظر معنوی و ایمانی که به علم و عمل آنان مربوط است هرگز مساوی نخواهند بود.^(۲)

حق مساوات در برابر بیت المال

مقصود از بیت المال، اموال و امکانات عمومی است که در اختیار حاکمیت قرار دارد. همه افراد و اقشار در بهره برداری و استفاده از

۱- من لایحضره الفقیه، باب النوادر، الفاظ موجزة للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۴، ص ۳۷۹.
 ۲- در کتاب اختصاص آمده است: بعضی از امراء عنبری را به ام کلثوم هدیه کردند، سپس حضرت علی عَلِيٌّ بالای منبر رفت و فرمود: «ایها الناس ان ام کلثوم بنت علی خانتکم عنبراً، وایم الله لو كانت سرقة لقطعتموها من حيث أقطع نساءکم» یعنی ای مردم همانا ام کلثوم دختر علی در مورد عنبر به شما خیانت کرده است. به خدا قسم اگر او (به جای اهداء به او) آن را سرقت کرده بود به یقین دست او را از همان جایی که دست زنان شما (اگر سرقت کنند) را قطع می کردم، قطع می نمودم. (اختصاص، ص ۱۵۹)

بیت‌المال در آنچه به حقوق عمومی و اجتماعی مربوط است حق بهره‌برداری مساوی دارند. یعنی هیچ یک از افراد جامعه در هر پست و مقامی باشد حق ندارد به خاطر مقام و موقعیت خاص سیاسی یا اجتماعی خود یا قرابت و همفکری با حاکمان بیش از دیگران امکانات عمومی را طلب و یا از آن استفاده نماید.

ماجرای عقیل با حضرت امیر علیه السلام بهترین گواه این مطلب است. در این رابطه آن حضرت فرمودند: «سوگند به خدا عقیل برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من می‌خواست که یک صاع از گندمها را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشته، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود. عقیل باز هم اصرار کرد و چند بار خواسته خود را تکرار نمود، من به او گوش فرادادم، خیال کرد من دینم را به او می‌فروشم، و به دلخواه او قدم برمی‌دارم و از راه و رسم خویش دست می‌کشم. (اما من برای بیداری و هوشیاری او) آهنی را در آتش گذاختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با حرارت آن عبرت گیرد، ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سرداد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد؛ به او گفتم: هان ای عقیل، زنان سوگمند در سوگ تو بگریند! از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می‌کند! اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است! تو از این رنج می‌نالی و من از

آتش سوزان نالان نشوم؟!» (۱) (۲)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که به خاطر تقسیم مساوی بیت المال مورد اعتراض عده‌ای مصلحت‌اندیش قرار گرفتند به آنان فرمودند:

«آیا از من می‌خواهید که به وسیله ظلم و جور (بر مردم) به پیروزی (و استحکام قدرت در برابر دشمن) برسیم؛ به خدا قسم هرگز چنین نخواهم کرد...» سپس فرمودند: «اگر مال شخصی خودم نیز بود به طور مساوات تقسیم می‌کردم، چه رسد به اینکه مال خداوند است...» (۳)

همچنین در روایتی آمده است که آن حضرت فرمودند: «ای مردم، فرزندان آدم هرگز غلام و کنیززاده نشده‌اند، همه افراد مردم آزاد می‌باشند... آگاه باشید که مقداری مال جمع شده است و ما آن را به طور مساوی بین سیاه‌پوست و سرخ‌پوست تقسیم می‌کنیم.» سپس مروان به طلحه و زبیر گفت: «مقصود و منظور علی کسی غیر از شما نیست»؛ سپس حضرت به هرکدام از آنها سه دینار عطا کردند، و نیز به یک مرد انصاری نیز سه دینار دادند، آنگاه غلام سیاهی آمد و به او نیز سه دینار عطا نمودند؛ در این هنگام مرد انصاری به حضرت اعتراض کرد و

۱- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۲۲۴.

۲- همچنین آن حضرت در پاسخ به خواهش عقیل فرمود: من و تو نسبت به بیت‌المال مانند دو نفر دیگر از مسلمانان هستیم. (مناقب، ج ۲، ص ۱۰۸)

۳- «أتأمرونی أن أطلب النصر بالجور فیمن وُکیت علیه؟ واللّه لا أطور به... لو کان المال لی لسوّیت بینهم، فکیف و أنما المال مال الله!...»؛ نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبه ۱۲۶.

گفت: «ای امیر مؤمنان، این مرد غلامی است که دیروز آزادش کردم، سهم او را با من مساوی قرار می‌دهید؟!» حضرت فرمودند: «من در کتاب خدا نظر کردم، فضیلت و برتری برای اولاد اسماعیل نسبت به اولاد اسحاق نیافتم.»^(۱)

همچنین در این مساوات تفاوتی میان افراد با گرایش‌های خاص دینی و فکری نیست؛ همان‌گونه که قبلاً به چگونگی برخورد حضرت امیر علیه السلام با پیرمرد نابینای نصرانی و نیز قطع نمودن حقوق خوارج از بیت‌المال اشاره شد.^(۲)

۱- «ایها الناس إن آدم لم یلد عبداً و لا أمة و إن الناس کلهم احرار... ألا و قد حضر شیء و نحن مسوون فيه بین الاسود و الاحمر، فقال مروان لطلحة و الزبیر: ما اراد بهذا غیرکما قال: فاعطی کل واحد ثلاثة دنانیر... و جاء بعد غلام أسود فاعطاه ثلاثة دنانیر فقال الانصاری: یا امیر المؤمنین هذا غلام اعتقته بالأمس تجعلنی و ایاه سواء؟ فقال: إنی نظرت فی کتاب اللہ فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضلاً؛ (کافی، کتاب الروضة، ج ۸، ص ۶۹، حدیث ۲۶).

۲- همچنین شیخ مفید در رابطه با تقسیم مساوی بیت‌المال توسط حضرت علی علیه السلام می‌گوید: آن حضرت عمار بن یاسر و ابوالهیثم را مسئول بیت‌المال مدینه نمود و به آنان دستور داد: عربی، قرشی، انصاری و عجمی و هر کس که مسلمان می‌باشد از سایر قبائل عرب و عجم باید سهم آنان مساوی باشد، سپس سهل بن حنیف غلام سیاهش را نزد آن حضرت برد و گفت: یا امیر المؤمنین چه مقدار از بیت‌المال به او می‌دهی؟ حضرت فرمود: خودت چه مقدار گرفتی؟ گفت سه دینار و سایر مردم نیز همین مقدار را گرفته‌اند، حضرت فرمود: به غلام او نیز همین مقدار که خودش گرفته است بدهید، پس چون بین مردم شایع شد که در حکومت علی هیچ کس فضیلتی بر دیگری ندارد جز به تقوا، طلحه و زبیر

رفتند نزد عمار بن یاسر و ابوالهثیم و از آنان خواستند تا وقت ملاقاتی با آن حضرت برای آنان معین کند، آنان گفتند: حضرت علی علیه السلام به همراه کارگزارش و سائل خود از قبیل زنبیل و وسیله مساحت زمین را برداشت و رفت در نخلستان بئرالملک (بئر ینبع) تا چاه حفر کند و نخلستان را آباد و نخلهای بیشتری در آن غرس نماید. (اختصاص، ص ۱۵۲)

در رابطه با عقیل، شیخ مفید در کتاب اختصاص می گوید: هنگامی که حضرت امیر علیه السلام به خلافت و ولایت رسیدند در خطابه ای در مدینه فرمودند: ای مهاجرین و ای انصار و ای قریش بدانید! به خدا قسم تا زمانی که شاخه ای در یثرب داشته باشم به چیزی از بیت المال شما دست نخوام زد،... قسم می خورم که به قطع و یقین بیت المال را بین سیاه پوست و سرخ پوست مساوی تقسیم می کنم. سپس عقیل بن ابی طالب ایستاد و به آن حضرت گفت آیا مرا با یک سیاه پوست مدینه یکسان قرار می دهی؟. آنگاه حضرت به او فرمود: بنشین خدا تو را رحم کند، آیا اینجا غیر از تو دیگری نبود که حرفی بزند؟ و تو بر دیگران نمی توانی فضیلتی داشته باشی جز با سابقه یا تقوا. (همان)

و نیز در تاریخ آمده است: روزی خواهر آن حضرت ام هانی دختر ابوطالب برای گرفتن سهم خود از بیت المال نزد حضرت آمد و ایشان بیست درهم به او پرداختند، سپس ام هانی از کنیز خود که اهل کتاب بود پرسید حضرت علی به تو چقدر عطا کرد؟ او گفت: بیست درهم، پس او با ناراحتی نزد آن حضرت آمد و زبان به اعتراض گشود، حضرت به او فرمود: انصرفی رحمک الله ما وجدنا فی کتاب الله فضلاً لاسماعیل علی اسحاق. یعنی برو خدا تو را رحم کند، مادر کتاب خدا چیزی نیافتیم که دلالت کند بر فضیلت اسماعیل بر اسحاق. (همان)

(حضرت امیر و خاندان او از نسل اسماعیل می باشند و بنی اسرائیل از نسل اسحاق) شیخ مفید در کتاب اختصاص می گوید: یک گردن بند قیمتی که از دریا گرفته بودند از بصره برای حضرت امیر علیه السلام آورده بودند، ام کلثوم دختر آن حضرت که از این جریان مطلع بود به ایشان گفت: آیا ممکن است من آن را به گردن خود بیندازم و با آن خود را تجمل نمایم؟ حضرت به ابا رافع که مسئول بیت المال بود

﴿ فرمود: آن گردن‌بند را در اموال بیت‌المال قرار بده، و به امّ کلثوم فرمود: «لیس الی ذلک سیبل، حتی لاتبقی امرأة من المسلمین الا و لها مثل ذلک» یعنی راهی به آنچه تو خواستی وجود ندارد، مگر وقتی که تمام زنان مسلمان چنین گردن‌بند قیمتی داشته باشند. (همان)

مقصود حضرت این است که هرچند این گردن‌بند به من اهداء شده است، ولی از آن جهت به من اهداء شده که من امام المسلمین می‌باشم و نه به شخص خودم، و حیثیت امامت مسلمین متعلق به تمام مسلمانان می‌باشد. نظیر آنچه در تاریخ در مورد یکی از نمایندگان پیامبر ﷺ به نام ابن‌اللتیبه آمده است که پس از بازگشت از مأموریت خود در رابطه با چیزهایی که با خود آورده بود، مقداری را تحویل آن حضرت داد و مقداری را گفت متعلق به خودم می‌باشد، زیرا به من اهداء شده است، پس پیامبر اکرم ﷺ روی منبر رفته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمودند: «ما بال عامل أبعثه فیقول: هذا لکم و هذا اهدی لی! افلا تعد فی بیت ایه او فی بیت امه حتی ینظر أیهدی الیه ام لا...» (صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۳، باب ۷، حدیث ۱۸۳۲) یعنی چگونه است وضعیت عاملی که من او را به جایی فرستاده‌ام آنگاه می‌گوید: این مال شما است و آن مال من است که به من اهداء شده است؟ آیا اگر در خانه پدر یا مادرش نشسته بود و فقط نگاه می‌کرد چیزی به او اهدا می‌شد؟... مقصود پیامبر این است که اگر به کسی که از طرف حاکمیت به جایی برای کاری فرستاده شد و مردم چیزی را به او اهداء کردند، در حقیقت به شخصیت حقیقی او اهداء نشده است، بلکه به شخصیت حقوقی او اهداء شده است، و این شخصیت متعلق به خود آن شخص نمی‌باشد، بلکه متعلق به جامعه و حاکمیتی است که ممثل و نماینده جامعه می‌باشد.

و در رابطه با مراعات مساوات بین افراد و طبقات گوناگون مردم، ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «علی شریفی را بر غیر شریف و عربی را بر عجم برتری نمی‌نهاد. با امیران و سران قبائل سازش نمی‌کرد چنانکه ملوک می‌کنند. و از احدی استمالت نمی‌نمود و معاویه برخلاف این عمل می‌کرد.» (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۷) و نیز می‌گوید: «... کوفه هفت بخش داشت، به هنگام تقسیم مال، علی

۴- حقوق فردی

حقوق متقابل استاد و شاگرد

«شاگرد» باید استاد خود را بزرگ بدارد؛ مجلس او را محترم شمارد؛ به گفتارش با دقت گوش دهد؛ صدایش را در محضر او بلند نکند؛ اگر سؤالی از استاد شود شاگرد پاسخ ندهد؛ در محضر او با دیگری سخن نگوید و غیبت کسی را نکند؛ هرگاه از استاد در محفلی به بدی نام برده شد از او دفاع نماید؛ عیوب او را فاش نکند بلکه خوبیهای او را بازگو نماید؛ با دشمنان او هم مجلس و هماهنگ نشود، و با دوستان او دشمنی نکند؛ در مشکلات او را یاری نماید؛ با چشم پوشی از لذتها و کاستن از شهوتها دل خود را برای دریافت علم پاک و مهیا سازد؛ و بداند که

می‌گفت: روسای بخشها کجایند؟ پس آنان می‌آمدند و جواهرهای اموال و امتعه را به این سوی آن سوی می‌نهادند تا هفت قسمت مساوی می‌شد. روزی در ضمن تقسیم، قرصی نان زیاد آمد، علی فرمود: هفت تکه کنید و در هر قسمتی یک تکه از آن نان بنهید.» (همان، ص ۱۹۹)

و نیز آن حضرت در پاسخ به اعتراض طلحه و زبیر نسبت به سهم آنان از بیت‌المال که طالب زیاده‌تر بودند و به سیره عمر اشاره کردند که او سهم ما را بیشتر از دیگران قرار داده بود، فرمود: پیامبر ﷺ به شما چه مقدار عطا می‌کردند؟ آیا سهم شما را با سهم سایر مسلمانان مساوی قرار نمی‌دادند؟ پس آنان ساکت شدند، سپس حضرت فرمود: آیا سنت رسول‌الله اولی به پیروی است یا سنت عمر؟ گفتند: سنت رسول‌الله... و سرانجام حضرت فرمود: به خدا قسم من و اجیرم - و به او اشاره کردند - در مقابل بیت‌المال یکسان می‌باشیم. (مناقب، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۱۱).

شاگرد در حقیقت پیک و فرستادهٔ استاد به سوی دیگران است، پس مبادا در رساندن پیام استاد به دیگران خیانت ورزد.

«استاد» باید توجه داشته باشد علمی که خداوند به او داده است باید به جامعه نشر دهد و به دیگران آنچه آموخته است بیاموزد؛ و در بعضی روایات تعلیم دادن دیگران به زکات علم تعبیر شده است.^(۱)

به علاوه استاد باید بداند علمی را که خداوند به او عطا کرده برای خدمت به مردم است، و او همچون خزانه‌داری است که هر نیازمندی را که مشاهده کرد باید نیاز وی را برطرف نماید؛ در این صورت است که می‌تواند خدمتگزاری مخلص باشد. وگرنه نسبت به حق خداوند ناسپاسی و نسبت به مردم ظلم کرده است، و زمینهٔ ذلت و زوال نعمت خود را فراهم نموده است.^{(۲) (۳)}

در روایتی از حضرت امیر علیه السلام بسیاری از حقوق ذکر شده آمده است.^(۴)

-
- ۱- از جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «ان لكل شیء زکاة و زکاة العلم ان یعلّمه اهله»؛ بحار الأنوار، کتاب الروضة، باب ۲۳، ج ۷۵، ص ۲۴۷، حدیث ۷۷.
 - ۲- بحار الأنوار، کتاب العلم، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲، حدیث ۲.
 - ۳- امروزه در اثر اکتشافات و اختراعات علمی جدید بشر دست آوردهائی در اختیار او قرار گرفته است که از جهات بسیاری مفید و از جهاتی مضر به حال فرد و جامعه می‌باشد، و این رسالت و وظیفهٔ عالمان و دانشمندان متعهد و متولیان جوامع بشری است که با بالابردن فرهنگ معنوی بشریت و تقویت اخلاق جوامع از ضررهای آنها در حدّ مقدور کاسته شود و بشریت بتواند در راه توسعه و کمال مادی و معنوی خود از اکتشافات علمی بهره‌مند گردد.
 - ۴- ارشاد، شیخ مفید، فصل: «و من کلامه علیه السلام فی مدح العلماء»، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

حق دانشمندان

هر انسانی حق دارد از دستاوردهای علمی، ادبی، هنری و یا صنعتی خود سود ببرد، به شرط آنکه مضر به حقوق فرد و یا جامعه نباشد؛ و تشخیص آن با نظر کارشناسان آگاه است.

در این میان حق دانشمندان در علوم مختلف این است که مردم آزادانه کمال استفاده را از علم و دانش آنها ببرند و در رشته‌های مختلف به متخصصان آن رشته مراجعه کنند و نگذارند که دانشمندان منزوی باشند؛ که هر جامعه‌ای که دانشمندان خود را عزیز نداشته و آنها را احترام نکند و از علمشان بهره نبرد، هرگز به سعادت و کمال نخواهد رسید.

در روایتی حضرت رضا علیه السلام فرمود: «دانشمندی که بین افراد جاهل و نزدیکان خود تحقیر می‌شود، حق دارد که مورد ترحم قرار گیرد و دیگران او را عزیز و بزرگ شمارند.»^(۱)

در رابطه با ارزش دانش و دانشمند و وظایفی که برای جامعه مقرر شده، به کتابهای روایی و از جمله بحارالأنوار مراجعه شود.^(۲) نتیجه اینکه دانشمندان در هر جامعه در هر رشته از علوم که می‌خواهند حق تحقیق و تتبع دارند، و ایجاد زمینه آن بر عهده جامعه و

۱- روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۹۷.

۲- ر.ک: بحارالأنوار، کتاب العلم، ج ۱، ص ۱۶۴ به بعد؛ ج ۲، ص ۱۴ به بعد؛ ج ۷۵، ص ۷۶، حدیث ۴۶.

حکومت است؛ و پس از رسیدن به هر نظریه‌ای می‌توانند بدون هراس آن را اعلام نمایند، و اگر یافته آنها به گمان عده‌ای خطا باشد تنها می‌توان با دلیل و برهان به نقّادی آن پرداخت.

از سوی دیگر حق بزرگی از سوی جامعه بر عهده دانشمندان است که واقعیات را بیان دارند؛ و در این راه مسامحه و مجامله جایز نیست. و این وظیفه نسبت به امور دینی و فکری خطیر و مهم‌تر خواهد بود. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «هنگامی که بدعت‌ها در امت من آشکار می‌شود، بر عالم لازم است که علمش را آشکار نماید؛ و اگر چنین نکند لعنت خدا بر اوست.»^(۱)

حق شریک

حق «شریک» آن است که شریکش در غیاب او وظیفه‌اش را انجام دهد و در حضور او در استفاده از مورد شرکت با او به عدالت رفتار کند؛ بدون مشورت با او تصمیم نگیرد؛ خودسر و مستبد به رأی نباشد؛ مالش را حفظ کند؛ در هیچ چیز کوچک یا بزرگ به او خیانت ننماید،^(۲) که در حدیث آمده است: «دست خدا بر سر هر دو شریک است تا زمانی که به یکدیگر خیانت نکنند.»^(۳)

۱- کافی، کتاب فضل العلم، باب البدع، ج ۱، ص ۵۴، حدیث ۲.

۲- برگرفته از تحف العقول، رساله حقوق امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۲۶۷، حدیث ۳۳.

۳- من لایحضره الفقیه، باب الحقوق، ج ۲، ص ۶۲۴، حدیث ۳۲۱۴.

حق طلبکار

حق «طلبکار» آن است که بدهکار اگر قدرت بر پرداخت دارد طلبش را بپردازد و او را سرگردان نکند؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «سرگردان کردن طلبکار توسط بدهکارِ توانمند ظلم است.»^(۱) و اگر توان پرداخت طلبش را ندارد با زبان خوش رضایتش را فراهم آورد، و از او مهلت بگیرد و با برخورد خوب او را به مهلت دادن قانع سازد؛^(۲) نه اینکه هم طلبش را ندهد و هم با او بد رفتاری کند، که این نشانه فرومایگی است.

حق مشورت کننده

حق «مشورت کننده» این است که مشاور اگر نظر درستی در جهت خیر و صلاح او دارد در اختیار او بگذارد، به گونه‌ای که اگر خودش به جای او بود همین نظر را عمل می‌کرد. و بکوشد این اظهار نظر با نرمش و استدلال توأم باشد نه با خشونت و غلظت؛ زیرا نرمش وحشت را می‌زداید ولی خشونت وحشت‌آفرین است. و اگر نظری ندارد، او را نزد کسی که در آن مورد صاحب نظر است راهنمایی کند تا نسبت به خیرخواهی او کوتاهی نکرده باشد.^(۳)

۱- وسائل الشیعة، کتاب التجارة، باب ۸ از ابواب الدین والقرض، حدیث ۳.

۲- برگرفته از تحف العقول، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، ص ۲۶۷ و ۲۶۸، حدیث ۳۵.

۳- همان، ص ۲۶۹، حدیث ۳۹.

و بر مشاور حرام است که به مشورت کننده خیانت نموده و او را عمداً گمراه کند؛ و اگر مشاور در مشورت خیانت نمود - و آنچه حق است نگفت - چنانچه مشورت کننده در اثر اعتماد به مشاور متحمل ضرر و زیان مادی یا معنوی شود، مشاور در پیشگاه خداوند مسئول بوده و نسبت به ضرر او ضامن می باشد.

همچنین مشورت کننده باید مشاور را انتخاب کند که علاوه بر تقوا،^(۱) امانتداری، صداقت و خیرخواهی، دارای تخصص و نظرات کارشناسی در رابطه با موضوع مورد مشورت باشد؛ و در این راستا با کسانی مشورت شود که دارای افکار و گرایشات مختلف‌اند تا موارد خطا را بشناسد.^(۲)

حق مشاور

حق «مشاور» این است که اگر به غیر از نظر مشورت کننده و یا مخالف با واقع اظهار نظر نمود مورد تهمت قرار نگیرد؛ زیرا هر کس عقیده و نظری دارد و مشورت کننده در عمل نمودن به نظر مشاور آزاد است؛ پس حق ندارد او را متهم نماید. و اگر نظرش موافق با واقع یا موافق با نظر مشورت کننده باشد، پس از به جا آوردن حمد و شکر خداوند نظر او را قبول نماید؛ و در هر حال مشورت کننده نسبت به

۱- وسائل الشیعة، کتاب الحج، باب ۲۱ از ابواب احکام العشرة.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح، قصار ۱۷۳.

اظهار نظر و دقت مشاور در تشخیص صلاح و فساد از او تشکر کند.^(۱) و بجاست اگر مشاور برای بررسی و تحقیق متحمل مخارجی شده است، مشورت کننده آن را جبران نماید؛ بلکه اگر آن را شرط کرده باشند واجب است جبران نماید.

حق نصیحت جو

حق «نصیحت جو» این است که نصیحت کننده آنچه را صحیح و مفید به حال او می داند از او دریغ نکند، و با ملایمت و نرمش - متناسب با فهم و درکش - به او ارائه نماید و بداند که فهم و درک اشخاص مختلف است.

نصیحت کننده باید نصیحت خود را با رحمت و عطف ادا کند؛^(۲) و چنانچه مورد نصیحت احکام شرعی بوده و نصیحت جو جاهل به آنها باشد، بر نصیحت کننده از باب ارشاد جاهل واجب است حکم خدا را بیان نماید.

حق نصیحت کننده

حق «نصیحت کننده» این است که در برابرش متواضع باشی و دل خود را برای فهم نصیحتش حاضر سازی و با دقت به آن گوش فرادهی؛

۱- برگرفته از رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، تحف العقول، ص ۲۶۹، حدیث ۴۰.

۲- همان، حدیث ۴۱.

پس اگر نصیحتش را صواب و مطابق حقیقت یافتی، خدا را سپاس گویی و آن را بپذیری و در مقابل آن حق شناسی نمایی؛ و اگر آن را صواب و بر وفق حقیقت نیافتی، متهمش نکنی و بدانی که او در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده و فقط نظرش به خطا رفته است.^(۱)

حق احسان‌کننده

حق «احسان‌کننده» این است که در مقابل احسانی که کرده از او تشکر نمایی و احسانش را به زبان آوری و او را به نیکی یاد کنی و خالصانه در حق او دعا کنی تا در نهان و عیان از او قدردانی کرده باشی. و هر وقت توانستی احسان او را جبران نمایی.^(۲)

حق بیمار

عیادت نمودن از افراد بیمار به گونه‌ای که موجب آزار او نباشد^(۳) و تلاش برای رفع مشکلات او حق بیمار است. و اگر بیمار توان مالی برای معالجه را ندارد، بر دولت اسلامی و افراد متمکن است که هزینه معالجه او را تأمین کنند؛ و به‌ویژه بر پزشکی که توان معالجه بیمار را دارد کوتاهی جایز نیست.

۱- همان، حدیث ۴۲. ۲- همان، ص ۲۷۱، حدیث ۴۷.

۳- وسائل الشیعة، کتاب الطهارة، باب ۱۵ از ابواب الاحتضار.

حق همسایه

حق «همسایه» این است که در حضور، کرامت او را و در غیاب، آبروی او را حفظ کنی؛ و اسرارش را فاش نکنی، و در هر حال او را یاری نمایی و در سختی‌ها تنها نگذاری؛ از خطاهایش بگذری و لغزشهایش را نادیده بگیری؛ اگر نادانی کرد بردباری کنی، و زبان بدگویان را از او بگردانی.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «کسی که با شکم سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد، هرگز به من ایمان نیاورده است.»^(۱) و نیز آن حضرت می‌فرماید: «هرکس حقوق همسایه‌اش را ضایع کند از ما نیست، و جبرئیل آنقدر راجع به همسایه به من سفارش نمود که پنداشتم همسایه از انسان ارث خواهد برد.»^(۲)

همین تأکید بر حق همسایه در وصیتنامه حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام نیز آمده است.^(۳)

و در روایتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «یا علی اکرم الجار و لو كان كافراً»^(۴) «ای علی! همسایه را اکرام کن هرچند کافر باشد.»

۱- وسائل الشیعة، کتاب الحج، باب ۸۸ از ابواب أحكام العشرة، حدیث ۱.
 ۲- همان، باب ۸۶ از ابواب أحكام العشرة، حدیث ۵.
 ۳- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷.
 ۴- جامع الأخبار، فصل ۴۰ فی برّ الوالدین، ص ۸۳.

حق همسفر

حق «همسفر» این است که اگر قدرت داری در احسان و اکرام از او فزونتر باشی، وگرنه برابر و در ردیف او باشی؛ همچنان که او تو را محترم می‌شمارد تو او را محترم بشماری؛ و همان‌گونه که حفظت می‌کند حفظش نمایی. در کرامت و جوانمردی بر تو سبقت و پیشدستی نگیرد، و اگر پیشدستی نمود جبران نمایی؛ از محبتی که شایسته اوست کوتاهی نکنی، و به خیرخواهی و نصیحت او پایبند باشی؛ او را در اطاعت پروردگار و ترک گناه یاری نمایی، و در هر حال برای او رحمت باشی نه عذاب.^(۱)

حق سائل

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾^(۲) «با سائل به تندی و غلظت برخورد مکن.»
حق «سائل» این است که اگر می‌دانی راست می‌گوید، به اندازه قدرت حاجتش را برآورده نمایی و برایش دعا کنی و در رسیدن به خواسته‌اش او را کمک نمایی؛ و اگر در راستگویی او شک داری، مراقب باشی که بدبینی و شک تو در اثر وسوسه شیطان نباشد تا بخواهد تو را از

۱- تحف العقول، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، ص ۲۶۶ و ۲۶۷، حدیث ۳۲.
۲- سوره ضحی (۹۳)، آیه ۱۰.

انجام کار خیر و تقرب به خدای متعال محروم سازد؛ و با این حال اگر خواستی محروم کنی، مبادا به آبرو و حیثیت او ضربه بزنی، بلکه با زبان خوش او را بازگردانی؛ و اگر بتوانی بر تمایلات نفس خود غالب شوی و با وجود وسوسه شیطان باز حاجتش را برآوری، بی گمان این نشانه عزم راسخ و قدرت روحی تو خواهد بود.^(۱)

پدیده فقر و محرومیت در هر جامعه ناشی از ظلمی است که از ناحیه اغنیا و قدرتمداران بر جامعه تحمیل می شود و ثمره آن فقر و حتی تکدی گری برخی است؛ و خداوند در قرآن برای فقرا و محرومان سهمی را مشخص فرموده است،^(۲) که اگر این حق ادا می شد فقر و سائلی به وجود نمی آمد.

حق سالخورده

حق «سالخورده» این است که حرمت پیری او را مراعات کنی؛ پیامبر اسلام ﷺ در خطبه شعبانیه فرمود: «وقروا كبارکم...»؛^(۳) همچنین فرمودند: «من إجلال الله إجلال ذي الشيبة المسلم»^(۴) «احترام و تجلیل نسبت به مسلمانی پیر - زن یا مرد - در حد احترام و تجلیل از خداوند می باشد.»

۱- تحف العقول، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، ص ۲۷۰، حدیث ۴۵.

۲- سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۱۹.

۳- بحار الأنوار، کتاب الصوم، باب ۴۶، ج ۹۳، ص ۳۵۷.

۴- کافی، کتاب ایمان و الکفر، باب إجلال الكبير، ج ۲، ص ۱۶۵، حدیث ۱.

و نیز حق دارد که از علم و تجربه او که حاصل عمر اوست بهره ببری و او را بر خود مقدم داری و در معاشرت با او خصمانه برخورد نکنی؛ در راه رفتن بر او سبقت نگیری و پیشاپیش او راه نروی؛ نادانش شماری و اگر رفتار جاهلانه‌ای از او سر زد او را تحمل نمایی.^(۱)

حق خردسال

حق «خردسال» این است که همواره برای او رحمت باشی؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه شعبانیه فرمود: «وارحموا صغارکم...»^(۲) و در تربیت و بالابردن فکر و تهیه امکانات علمی و آموزشی او تلاش کنی؛ از خطاهایش درگذری و بر لغزشهایش پرده‌پوشی نمایی؛ با او مدارا کنی و لغزشهای کودکانه‌اش را نادیده بگیری؛ از درافتادن و لجبازی با او پرهیزی؛ و به گونه‌ای با او برخورد کنی که از گرایش به حقیقت متنفر نشده و روی نگرداند.^(۳)

حق معاشر

حق «معاشر» آن است که در معاشرت او را فریب ندهی و با وی تقلب و دورویی نکنی؛ به او دروغ نگویی و با او مثل دشمن رفتار نکنی؛ اگر به تو اعتماد کرد تا حد امکان مراعاتش نمایی؛ و از مجلسی که

۱- برگرفته از تحف العقول، رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام، ص ۲۷۰، حدیث ۴۳.

۲- بحار الأنوار، کتاب الصوم، باب ۴۶، ج ۹۳، ص ۳۵۶.

۳- برگرفته از تحف العقول، رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام، ص ۲۷۶.

با او قرار داری برنخیزی مگر با اجازه او؛ لغزشهایش را فراموش نموده و کارهای نیک او را به یاد داشته باشی.^(۱)

حق درگذشتگان

انجام خاکسپاری و مقدمات آن اولین حق درگذشتگان می باشد؛ همچنین است احسان به خانواده و به ویژه کودکانِ شخص درگذشته، و نیز حفظ حرمت او. و بر وارثان بخصوص پسر بزرگتر اوست که نسبت به حقوق الله و یا حقوق الناس که به عهده او بوده است اقدام نماید، و برای او خیرات و صدقات بدهند، و از خداوند طلب مغفرت نمایند.^(۲)

سزاوار است بر دولت اسلامی چنانچه فرد درگذشته و وارثانش مالی برای پرداخت بدهی های او ندارند، بدهی های او را از بیت المال پرداخت کند. وصی نیز باید وصیت های مشروع درگذشته را عمل نماید.

حقوق عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر

در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمودند: «بر هر مسلمانی نسبت به برادر مسلمانش سی حق ثابت است که جز ادای آن حقوق یا گذشت صاحب حق از آن راهی ندارد؛ و آن حقوق از این قرار است:

۱- تحف العقول، رساله حقوق امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۲۶۸، حدیث ۳۶.
۲- بحار الأنوار، کتاب الطهارة، باب تجهيز المیت، ج ۷۸، ص ۲۴۸ به بعد.

از لغزشهای او بگذرد، هنگام اندوه و مصیبت بر او ترحم نماید، آبروی او را حفظ کند، تقاضای او را نسبت به گذشت از لغزشها اجابت نماید، عذرخواهی او را قبول کند، جلوی بدگویی و غیبت از او را بگیرد، پیوسته او را نصیحت نماید، دوستی خود با او را تحکیم و حفظ کند، عهد و پیمان با او را محترم شمارد، هنگام بیماری از او عیادت نماید، بر جنازه او حاضر شود، دعوت و هدیه او را رد نکند، هدیه اش را جبران نماید، و از او به واسطه احسانی که در حق او نموده تشکر کند، در یاری او کوتاهی نکند، ناموس او را حفظ نماید، حوائج او را در حد امکان تأمین نماید، اگر چیزی را طلب نمود جواب مثبت دهد، در پیدانمودن گمشده اش او را راهنمایی نماید، سلام او را جواب دهد، هرگاه عطسه کرد با گفتن یرحمک الله و مانند آن برای او دعا کند، با خوبی و محبت با او صحبت کند، با خوشرویی به او انعام دهد، قسم او را تصدیق کند (نگوید دروغ است)، با دوستان او دوستی نماید، با دشمنانش دشمن باشد، اگر خواست به دیگری ظلم کند او را بازدارد، و اگر به او ظمی شده او را یاری نماید تا حقش را بگیرد، در طوفان حوادث او را تنها نگذارد، آنچه را برای خود می خواهد برای او نیز بخواهد، و هرچه را برای خود ناخوشایند دارد برای او نیز نخواهد». سپس فرمودند: «هرگاه کسی در ادای حقی از حقوق برادر مسلمان خود کوتاهی کند، روز قیامت از او مطالبه می شود و باید آن را ادا نماید.»^(۱)

۱- برگرفته از وسائل الشیعة، کتاب الحج، باب ۱۲۲ از ابواب احکام العشرة، حدیث ۲۴.

در رابطه با اهمیت حق مسلمان بر مسلمان دیگر، در روایتی آمده است: معلى بن خنيس از امام صادق عليه السلام پرسید حق مسلمان بر مسلمان دیگر چیست؟ و حضرت پس از اشاره اجمالی به اینکه هر مسلمانی بر مسلمان دیگر هفت حق مهم دارد فرمودند: «هر کدام از این حقوق تضییع شود، شخص ضایع کننده از ولایت خداوند خارج می شود و نصیبی از رحمت خداوند نخواهد داشت.» سپس پرسید: آن حقوق به تفصیل چیست؟ حضرت فرمودند: «ای معلى، من خیر خواه تو هستم و می ترسم آنها را یادگیری و عمل نکنی و حقوق را ضایع نمایی!» معلى گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله». سپس حضرت هفت حق از حقوق ذکر شده را به تفصیل برشمردند...^(۱)

از سوی دیگر تساوی در مراعات حقوق متقابل نیز مورد نظر اسلام قرار گرفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خیری در مصاحبت با کسی که حق تو را بر خودش مانند حق او بر تو مراعات نمی کند وجود ندارد.»^(۲) و بسا از کلام حضرت امیر عليه السلام که فرموده اند: «هر کس حق کسی را که حق انسان را ادا نمی کند ادا نماید، همانا او را پرستیده است.»^(۳) استفاده می شود که در صورت عدم مراعات حقی از یک طرف، حق او هم ساقط می شود.

۱- کافی، کتاب الإیمان و الکفر، باب حق المؤمن علی اخیه، ج ۲، ص ۱۶۹، حدیث ۲.
 ۲- «لاخیر فی صحبة من لاییری لک من الحق مثل ماتری له»؛ نهج الفصاحة، ص ۵۲۲، حدیث ۲۴۹۳.
 ۳- «من قضی حق من لایقضي حقه فقد عبده»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۶۴.

حق پرده‌پوشی عیوب

از جمله حقوق عمومی و متقابل مسلمانها رازداری و پرده‌پوشی عیوب یکدیگر است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای کسانی که فقط به زبان اسلام آورده‌اید و هنوز ایمان خالص در قلب شما رسوخ نکرده است، افراد مسلمان را مورد مذمت قرار ندهید و عیوب آنان را تفتیش و تحقیق نکنید، که هر کس چنین کند به یقین خداوند عیوب او را تفتیش و ظاهر می‌کند، و هر کس خداوند با او چنین کند او را مفتضح و بی‌آبرو می‌سازد هر چند در کنج خانه‌اش باشد.»^(۱)

و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر کس کار زشتی را فاش و منتشر سازد، همانند کسی است که ابتدا کار زشتی را انجام دهد؛ و هر کس مؤمنی را سرزنش کند، تا زنده است به همان عیب گرفتار خواهد شد.»^(۲)

اهمیت ادای حق مؤمن

در روایتی آمده است که حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

- ۱- «یا معشر من أسلم بلسانه ولم يخلص الايمان الى قلبه، لا تدموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فإنه من تتبع عوراتهم تتبع الله تعالى عورته و من تتبع الله تعالى عورته يفضحه و لو في بيته»؛ کافی، کتاب الإیمان و الکفر، باب من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم، ج ۲، ص ۳۵۴، حدیث ۲.
- ۲- «من اذاع فاحشة كان كميثدتها و من عيّر مؤمناً بشيء لم يمته حتى يركبه»؛ کافی، کتاب الإیمان و الکفر، باب التعيير، ج ۲، ص ۳۵۶، حدیث ۲.

«هر کس حق مؤمنی را حبس کند و به او نرساند، خداوند روز قیامت او را روی دو پایش پانصد سال نگه می‌دارد تا اینکه عرق یا خون او جاری می‌شود، و نداکننده‌ای از طرف خداوند ندا می‌کند: این شخص ستمکاری است که حق خداوند را حبس نموده است؛ و پس از آن چهل روز ملامت می‌شود، سپس امر می‌شود او را در آتش افکنند.»^(۱)

و نیز آن حضرت در روایت دیگری می‌فرمایند: «خداوند به چیزی بهتر از ادای حق مؤمن عبادت نشده است.»^(۲)

و از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «آشناترین مردم به حقوق سایر مؤمنین و پرتلاشترین آنان نسبت به ادای آنها، بالاترین شأن و مقام را نزد خداوند خواهد داشت.»^(۳)

۱- کافی، کتاب الإیمان والکفر، باب من منع مؤمناً شیئاً من عنده أو من عنده غیره، ج ۲، ص ۳۶۷، حدیث ۲.
 ۲- کافی، کتاب الإیمان والکفر، باب حق المؤمن علی أخیه و أداء حقه، ج ۲، ص ۱۷۰، حدیث ۴.
 ۳- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۵، باب ۱۰۵.

حقوق ملتها نسبت به یکدیگر

کشورها در روابط خود با یکدیگر دارای آزادی مطلق نبوده، بلکه تابع قواعد حقوق بین‌الملل می‌باشند. به عبارت دیگر حقوق بین‌الملل برای آنها در روابطشان با یکدیگر محدودیت‌هایی قائل شده است. و از طرف دیگر انسانها دارای ادیان، فرهنگها و موقعیتهای گوناگون هستند که محترم می‌باشند؛ از این رو دولتها و ملتهای مسلمان و غیرمسلمان دارای حقوقی متقابل هستند که براساس آن، حکومت اسلامی و مسلمانان نیز نسبت به آنان وظایف خاصی دارند. قرآن کریم نیز می‌فرماید: «خداوند شما را از نیکی کردن و عدالت ورزی نسبت به کسانی که دربارهٔ دین با شما در جنگ نبوده و شما را از سرزمینتان بیرون نکرده‌اند نهی نمی‌کند؛ همانا خداوند عدل و رزان را دوست می‌دارد.»^(۱)

بنابراین:

الف- مللی که در حال جنگ با مسلمانان نباشند، باورها و قوانین و مرزهای شناخته شدهٔ آنها محترم است و نباید مورد اهانت و تجاوز قرار گیرد.

۱- سورهٔ ممتحنه (۶۰)، آیهٔ ۸.

ب- شناخت معارف اسلامی از راه منطق و استدلال حق همه انسان‌ها بوده تا در اثر تفکر و اندیشه آزاد زمینه دستیابی آنان به حق، توحید و عدالت فراهم آید؛ بنابراین وظیفه همه مسلمانان است تا زمینه تعامل فکری میان خود و سایر ملل و ادیان را فراهم آورند.

در قرآن کریم آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: «ای اهل کتاب بیایید کلمه‌ای را که میان ما و شماست بپذیرید که جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک نگیریم...»^(۱)

همچنین در همین راستا می‌توان به سیره پیامبر در نامه‌نگاری به سران کشورهای غیرمسلمان چون: نجاشی حاکم حبشه، هرقل حاکم روم، مقوقس بزرگ قبط، خسرو پرویز پادشاه ایران، و هرمان عامل وی و دیگران استشهاد نمود که خود حاکی از ایجاد زمینه گفتگو میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آنان است.^(۲)

ج- بر امت مسلمان است تا آنجا که ممکن است به ملت‌های مسلمان یا غیرمسلمانی که تحت سیطره ظلم و ستم قرار داشته و توان دفاع از خود را ندارند، کمک نموده و از ظلم و ستم رهاشان کنند. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در آخرین لحظات عمر خویش به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «همواره دشمن ستمکار و یاور ستم‌دیده باشید.»^(۳)

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۴.

۲- ر.ک: کتاب دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۷۰۴ تا ۷۰۸.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷.

و اساساً هدف اصلی از جهاد در اسلام کشورگشایی و تحمیل عقیده دینی با زور و اکراه نبوده است؛ بلکه هدف اصلی و بنیادین، نجات امتهای تحت ستم و دفع و رفع موانع آزادی آنهاست، تا بتوانند آزادانه پس از تحقیق و تفحص عقیده حق را شناخته و بدان عمل نمایند. تفصیل این بحث در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه، جلد دوم، صفحات ۷۱۰ و ۷۱۱ آمده است.

د- دولتهای غیرمسلمان اگر با مسلمانان در حال جنگ باشند و تقاضای صلح نمایند، این حق را دارند که چنانچه انگیزه آنان خدعه و فریب نباشد، تقاضای آنها از طرف حکومت اسلامی پذیرفته شود؛ قرآن کریم بدین معنا تصریح نموده و خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...﴾

«اگر تقاضای صلح کرده و به آن متمایل شدند پس تو هم طالب صلح باش.»^(۱)

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «صلحی را که بدان دعوت شده اید دفع نکنید، صلحی که رضا و خشنودی خدا در آن است؛ زیرا در صلح راحت لشگریان و آسایش اندوهها و آسودگی برای اهل شهرهاست.»^(۲)

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۶۱.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳.

و چنانچه پیمان ترک مخاصمه منعقد نموده و به آن متعهد و پایبند باشند، دولت و ملت اسلامی باید تعهد آنان را محترم شمارند و آنان نیز متقابلاً باید به تعهد خود پایبند باشند. در قرآن کریم آمده است: «مگر در مورد آن دسته از مشرکین که با آنان پیمان و عهد بسته‌اید و آنان به پیمان خود کاملاً عمل نمودند و از دشمنان شما نیز حمایت نکردند، شما نیز به عهد خود تا زمان مقرر عمل نمایید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.»^(۱)

همچنین اگر پس از این پیمان هرگونه پیمان دیگری بین آنان و مسلمانان - چون میثاقهای جهانی و بین‌المللی - منعقد شود باید محترم شمرده شود و یک طرفه نقض نگردد.

عموم ادله و جوب وفای به عهد و عقود شامل چنین معاهدات نیز خواهد شد؛ مانند آیه: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و دیگر آیات که دلالت دارد بر اینکه عهد و پیمان امضا شده الزام آور است.^(۲)

آری، در صورت خیانت یک طرف معاهده و نقض پیمان، حق آن طرف ساقط می‌شود و عمل به مثل متقابلاً انجام خواهد شد. در سوره انفال به همین موضوع اشاره شده است:

۱- «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَتْهُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ سوره توبه (۹)، آیه ۴.
 ۲- سوره مائده (۵)، آیات ۱، ۷، ۱۲، ۱۳ و ۱۴؛ سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۱؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۴؛ سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۸.

﴿وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ﴾^(۱)

بنابراین به طور کلی بر هر مسلمانی وفای به عهد واجب، و نقض عهد و اعمال مکر و خدعه حرام است؛ هرچند طرف عهد غیر مسلمان باشد.

هـ- اگر دولتهای غیرمسلمان در صدد جنگ یا توطئه علیه حکومت اسلامی و مسلمانان نباشند، دولت اسلامی می تواند روابط متقابل در امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و یا نظامی با آنان برقرار نماید؛ و اگر آنها نیاز به منابع طبیعی و مادی ای که در دست مسلمانان است دارند، دولت اسلامی می تواند با حفظ منافع خود و با قراردادهای عادلانه امکان استفاده آنان را از آن منابع فراهم کند.

و- هیچ یک از افراد ملتها و دولتها حق ندارند در امور داخلی کشورهای دیگر از قبیل: دین، نوع حکومت، افراد حاکم و... که مورد رضایت مردم آنهاست دخالت کنند؛ مگر اینکه آن حکومت تحمیلی باشد و خود مردم از سایر ملل بخواهند که به آنها کمک نموده تا شرایط خود را تغییر دهند؛ و یا اینکه مسأله ای مربوط به سرنوشت همه ملل و انسانها باشد، مانند: تولید مواد مخدر و یا سلاحهای کشتار جمعی؛ که در این صورت نیز مطابق شرایط و توافقات بین المللی لازم است با هر پدیده ای که سلامت و امنیت انسانها را به مخاطره می اندازد برخورد شود.

ز- هیچ یک از افراد و یا دولت‌ها در غیر از زمان جنگ حق جاسوسی در امور دیگر کشورها را ندارند.^(۱)

ح- کلیه اماکنی که نزد ادیان و مذاهب، مقدس و محترمند و همچنین آثار ملی و باستانی که به تاریخ و تمدن ملت‌ها تعلق دارد، نباید حتی در زمان جنگ مورد تخریب و یا اهانت قرار گیرد.^(۲)

ط- همه دولت‌ها و کشورها در برابر قوانین و تعهدات بین‌المللی یکسان می‌باشند، و هیچ کشور و دولتی حق ندارد به خاطر موقعیت جهانی خود یا قدرت نظامی برتر از حق ویژه‌ای در برابر قوانین بین‌المللی بهره‌برداری نماید.

حق مصونیت دیپلماتها

از جمله حقوق متقابل ملت‌ها و دولت‌ها از نظر اسلام، مصونیت نمایندگان اعزامی آنها به کشورها می‌باشد. نمایندگان دولت‌ها و نیز فرستادگان ویژه آنها حق دارند در حکومت اسلامی آزاد بوده و از

۱- در رابطه با جاسوسی و حرمت آن نسبت به افراد و اطلاع از احوال و امور شخصی آنها که هیچ ارتباطی با مصالح جامعه ندارد و نشر آنها، و نیز جاسوسی در امور دولت‌ها و حد و مرز آن، در جلد دوم کتاب ولایة الفقیه، صفحه ۵۳۹ به بعد مطالب مفصلي آمده است.

۲- سازمان یونسکو نیز پس از توجه خاص به میراث فرهنگی و طبیعی جهان، سرانجام در سال ۱۹۷۲ میلادی قراردادی را به تصویب رساند. در ماده شش آنها آمده است: «همه دولت‌های عضو متعهد شدند که مستقیم و غیرمستقیم هیچ‌گونه ضرر و آسیبی را به میراث فرهنگی و طبیعی دولت‌های دیگر وارد نسازند.»

هرگونه تعرض مصون و محفوظ باشند؛ به گونه‌ای که بتوانند بدون ترس و یا ایجاد مشکلی پیام خود را با صراحت ابلاغ نموده و به وظایف مقررهای که به توافق طرفین رسیده است عمل نمایند؛ و در این حکم میان زمان جنگ و صلح فرقی نیست. در صدر اسلام نیز به دستور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستادگان کفار و مشرکینی که در حال جنگ با مسلمانان بودند، این حق را داشتند که آزادانه پیام خود را ابلاغ نمایند و کسی متعرض آنان نشود. آن حضرت صریحاً فرموده‌اند: «نمایندگان دشمن نباید کشته شوند...»^(۱)

حق اقلیت‌های مذهبی

در گذشته که کشورها و حاکمیت‌ها به شکل کنونی دارای قانون اساسی نبوده‌اند، حاکمیت‌ها با اقلیت‌های دینی هرکشوری قرارداد خاصی مبنی بر تأمین حقوق آنان با شرایطی منعقد می‌نمودند و طرفین ملتزم به رعایت آن می‌شدند؛ اما در شرایط کنونی که کشورها دارای قانون اساسی می‌باشند و حقوق همه افراد در قانون اساسی هرکشوری معین و مشخص شده است، رأی دادن اقلیت‌ها به قانون اساسی که در حکم میثاق ملی می‌باشد حکم همان قرارداد ذمه را دارد، و قهراً اقلیت‌های مذهبی نیز همان حقوق شهروندی را دارا می‌باشند. بنابراین حق اقلیت‌های مذهبی که در کشور اسلامی و در پناه حاکمیت اسلام

۱- وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، باب ۴۴ از ابواب جهاد العدو و مایناسبه، حدیث ۲.

زندگی می‌کنند این است که حکومت اسلامی هر آنچه را خداوند از آنان قبول کرده است قبول نماید، و آنچه را بر انجام آن متعهد شده‌اند از آنان مطالبه کند؛ قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلِيُحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ...﴾^(۱)

«و باید نصارا بر اساس آنچه خداوند در انجیل فرو فرستاده حکم و قضاوت کنند.» و هر مسلمانی باید همچون هم‌کیشان خود با آنان رفتار نماید و به پیمانهای خود با آنان وفا نماید و آنان را مورد ستم قرار ندهد. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آگاه باشید هر کس به معاهدی (یعنی یکی از اقلیت‌های دینی که در ذمه اسلام نیست ولی با مسلمانان پیمان داد و ستد منعقد نموده است) ظلم نمود، یا نقص و ضرری به او وارد کرد، یا بیش از طاقتش به او کاری محول نمود، و یا بدون رضایتش چیزی را از او گرفت، همانا من در روز قیامت با او مخاصمه خواهم کرد.»^(۲)

و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به مالک فرمودند: «قلب خود را نسبت به مردم لبریز از رحمت و محبت و لطف به آنان بکن... زیرا مردم یا هم‌کیشان تو هستند و یا هم‌نوعان تو.»^(۳)

۱- سوره مائده (۵)، آیه ۴۷.

۲- «ألا من ظلم معاهداً أو انتقصه أو كلفه فوق طاقته أو أخذ منه شيئاً بغير طيب نفس فأنا حجيجه يوم القيامة»؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۵۲، كتاب الخراج و الفیء والأماره، باب فی تعشير اهل الذمة.

۳- «واشعر قلبك الرحمة للرعية و المحبة لهم و اللطف بهم... فأنهم صنفان: أما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳.

همچنین آنان حق دارند در کشور اسلامی با آزادی به آیین خود عمل نمایند؛ مشروط بر اینکه به میثاق خود با حاکمیت اسلامی عمل نموده و تظاهر به خوردن مشروبات الکلی و گوشت خوک و سایر محرّمات نکنند که منافی حقوق مسلمانان است.^(۱)

حق اسیران

با توجه به آیات و روایاتی که بر حرمت و کرامت ذاتی انسان دلالت می‌کنند، و نیز عموم آیه شریفه:

﴿... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓیْ اَلَّا تَعْدِلُوْا اِذْ لَوْ اَهْوٰ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾^(۲)

۱- گروهی از نصاری نجران بعد از نماز عصر در مسجد مدینه با پیامبر اکرم ﷺ دیدار داشتند، در آن هنگام وقت نماز آنان رسید و آنان به پا خاستند تا نمازشان را مطابق عقیده خود اقامه نمایند، سپس مردم خواستند مانع اقامه نمازشان در مسجد شوند، ولی پیامبر فرمود: مانع آنان نشوید بگذارید نمازشان را بخوانند، و آنان رو به مشرق ایستادند و نمازشان را خواندند. (طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۷ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰ و ۳۲۹ و سیره ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۰۸ و چند کتاب دیگر)

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۸.

همین روش پیامبر ﷺ زمینه آن شد که مسلمانان در کشورهای اسلامی حتی در حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس با دگراندیشان که در اقلیت بودند رفتاری عادلانه داشته باشند. در این رابطه گوستاولوبون می‌گوید: «شام تحت حکومت مسلمین دوباره همان ترقی و تعالی را حاصل نمود که از سالیان دراز فاقد بوده، چنانکه در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس تمدن شام به اوج کمال رسید.

مسلمین نسبت به رعایای خود با کمال انصاف و مروت و مردانگی رفتار نموده، به آنها در مذهب آزادی کامل داده بودند، در عصر حکومت آنها رئیس اساقفه کلیسای شرقی و غربی به قدری راحت و آزاد بود که پیش از این برای او چنین چیزی میسر نشده بود.» (حضارة العرب، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، ص ۱۷۸)

در رابطه با مدارا کردن با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان، در جلد دوم کتاب «ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ص ۷۲۱ به بعد تحت عنوان «جهت هفتم» به آیات و روایاتی اشاره شده که دلالت بر مطلب فوق می کنند و در ضمن آن چند نکته توضیح داده شده است:

۱- حضرت علی علیه السلام برای آبرو و حیثیت و اموال اهل کتاب همان حرمتی را قائل بودند که برای آبرو و حیثیت و اموال مسلمانان قائل بودند و از این رو پس از اطلاع آن حضرت از حمله و تعرض لشکر معاویه در شهر انبار به زنان مسلمان و زنان اهل ذمه ضمن کلامی فرمودند: اگر مسلمانی به خاطر تأسف و ناراحتی از این جریان بمیرد نه فقط ملامت نخواهد شد، بلکه به نظر من شایسته مرگ نیز می باشد. (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۷)

۲- حرمت اهل ذمه و احساس آزادی آنان در خلافت حضرت علی علیه السلام به جایی رسیده بود که بنابر نقل تواریخ، زره آن حضرت در زمان خلافت و حکومت خودشان به تصاحب مرد یهودی (و بنابر نقل دیگر مرد نصرانی) قرار گرفت و کارشان به محکمه و قضاوت شریع قاضی کشیده شد و شریع - که قاضی منصوب آن حضرت بود - از حضرت علی علیه السلام که مدعی مالکیت زره بودند تقاضای بینه و شاهد نمود و آن حضرت قنبر و امام حسین علیه السلام فرزند خود را برای شهادت معرفی کردند ولی شریع شهادت آنان را به دلیل این که قنبر غلام حضرت و امام حسین علیه السلام فرزند ایشان است رد کرد. (بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۶ به نقل از مناقب که از کتاب حلیة الاولیاء و نزهة الابصار نقل کرده است).

۳- در خلافت حضرت علی علیه السلام آن حضرت پیرمرد محتاجی را دیدند که گدائی می کرد، پرسیدند این کیست؟ گفتند: یک مرد نصرانی است. سپس آن حضرت

«مبادا دشمنی و کینه قومی شما را به بی‌عدالتی و انجام کارهای ناشایسته وادارد؛ عدالت را مراعات کنید که به تقوا نزدیک‌تر است.» افرادی که در زمان جنگ به اسارت درمی‌آیند دارای حقوقی هستند؛ از جمله: کشتن^(۱) و اذیت

﴿با ناراحتی﴾ فرمود: این مرد تا زمانی که قدرت و توان داشت او را به کار کردن وامی‌داشتید و اکنون که از کار کردن عاجز شده است او را رها کرده‌اید؟! و دستور دادند هزینه زندگی او از بیت‌المال تأمین گردد. (بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵۶، باب ۱۰۵)

۴- احترام اهل ذمه در صدر اسلام منحصر به افراد زنده نبود، بلکه مردگان آنان نیز مورد احترام پیامبر ﷺ و مسلمانان بودند. در تاریخ آمده است: روزی پیامبر ﷺ به اتفاق عده‌ای از اصحاب خود در راهی نشسته بودند و جنازه یک مرد یهودی از آن مسیر حمل می‌شد، پیامبر ﷺ به احترام آن جنازه از جای خود برخاستند و ایستادند، پس یکی از اصحاب به عنوان اعتراض به این عمل پیامبر ﷺ گفت: این جنازه یک یهودی است، آن حضرت فرمود: آیا او یک انسان نیست؟ و به اصحاب خود فرمود: هرگاه جنازه‌ای را دیدید بپا خیزید. (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۲۸)

در قوانین جدید دنیا نیز توجه خاصی به حقوق اقلیت‌های قومی، دینی، نژادی و زبانی شده است. در سال ۱۹۹۲ میلادی پس از بحث‌هایی سرانجام در مجمع عمومی سازمان ملل متحد حقوق آنها در سه ماده زیر به تصویب رسید:

- ۱- افراد منسوب به یکی از اقلیت‌های فوق‌الذکر حق دارند از فرهنگ، دین و زبان خاص خود به طور رسمی و علنی در همه عرصه‌ها بهره‌مند شوند.
- ۲- افراد فوق‌الذکر حق دارند در رشد و حیات فرهنگی و دینی خود و نیز امور اجتماعی و اقتصادی عمومی مشارکت فعال داشته باشند.
- ۳- افراد مذکور حق دارند در سطح کشور یا قوم و جمعیت خودشان مشارکت فعال داشته باشند.

۱- از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: حکم خدا درباره آنان این است که افراد فراری تعقیب نشوند و افراد اسیر شده کشته نشوند. (مسند حارث، کتاب

و آزار روحی و جسمی اسیر و اجبار او بر جاسوسی جایز نیست؛ و علاوه بر آنکه حیثیت و مال او باید حفظ شود حق دارد از دیگر مزایای زندگی (غیر از آزادی) از جمله ملاقات با خانواده، امکان تحصیل و تعلیم و امکانات غذا و لباس مناسب و همچنین امکانات بهداشتی، تفریحی و ورزشی بهره ببرد. تجاوز به هریک از حقوق اسیران علاوه بر آنکه معصیت خداوند است باید جبران شود.^(۱)

اسیران حق دارند پس از اتمام جنگ آزاد شوند و دولت‌ها باید مقدمات آزادی آنها را سریعاً فراهم کنند؛ در این رابطه عمل پیامبر ﷺ و عفو آن حضرت نسبت به مشرکین مکه پس از فتح آن - با آنکه در ریختن خون مسلمانان در بدر و احد و سایر جنگها دست داشتند - و نیز عفو وحشی قاتل حمزه رضی الله عنه بدون کسب رضایت دختر و سایر وارثان او، و نیز عفو مالک بن عوف با اینکه او سبب شهادت

المغازی، حدیث ۷۰۳

حضرت امیر رضی الله عنه نیز هنگام جنگ جمل فرمودند: «هیچ اسیری کشته نشود...»؛ (الفقه علی المذاهب الأربعة، کتاب الحدود، مبحث البغاة والمحاربین، ج ۵، ص ۴۲۱).

۱- سازمان ملل نیز توجه خاصی به حقوق اسیران جنگی نمود. ابتدا در سال ۱۸۶۴ میلادی چهار قرارداد به تصویب اعضا رسید و سپس در سال ۱۹۴۹ میلادی کامل تر شد و حقوقی اساسی برای اسیران و مجرمین جنگی و افراد مریض که در حال جنگ مریض شده‌اند مقرر شد و سرانجام منجر به تأسیس دو سازمان جهانی به نام صلیب سرخ و هلال احمر در جهت حمایت از افراد مذکور گشت. و در نهایت در سال ۱۹۷۷ و ۲۰۰۵ پروتکل‌های تکمیلی به آنها اضافه شد و توسط ۱۹۰ دولت به تصویب رسید.

بسیاری از مسلمانان در جنگ هوازن بود و... باید مورد توجه قرار گیرد.

پیامبر ﷺ پس از اسارت کفار قریش به آنان خطاب کرده و فرمودند: «ای جماعت قریش، اندیشه می‌کنید که من در رابطه با شما چه کاری انجام می‌دهم؟» قریش گفتند: «خوبی! تو برادر باکرامتی و پسر برادر باکرامت.» و پیامبر همه آنها را عفو کردند.^(۱) حتی پیامبر ﷺ خانه ابوسفیان را محل امن قرار داده فرمودند: «هرکس وارد خانه او شد در امان است.»^(۲) و هند، زن ابوسفیان که سابقه بدی در دشمنی با اسلام داشت و اعمال فجیع او با جنازه‌های شهدای احد در تاریخ ثبت شده است، هنگامی که مسلمان شد دو گوسفند نیز هدیه آورد، پیامبر ﷺ از او قبول کردند و او را عفو نمودند و در حق گله‌اش دعا کردند، و گله‌اش زیاد شد.»^{(۳) (۴)}

همچنین است رفتار بزرگوارانه حضرت امیرالمؤمنین با اسرای جنگ

۱- سیره ابن هشام، فی ذکر الاسباب الموجبة للسیر الی مکه، عنوان الرسول یدخل الحرم، ج ۴، ص ۵۵.

۲- همان، عنوان اسلام ابی سفیان، ص ۴۶.

۳- کامل ابن اثیر، حوادث سال هشتم، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴- مطابق نقل تواریخ، هند دختر عتبه که در جنگ احد در صف مشرکین بود، جسد حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر ﷺ را مثله کرد و شکم او را شکافت و کبدش را در آورد. او از جمله چهار زنی بود که پیامبر ﷺ به خاطر دشمنی‌های آنان با اسلام و مسلمانان، در روز فتح مکه آنها را مهدورالدم اعلام نموده بودند، ولی پس از این که او نزد پیامبر ﷺ آمد و توبه کرد، آن حضرت او را عفو کردند.

جمل از جمله: عایشه و مروان. با آنکه آنان - همان گونه که حضرت فرمودند - به بیت المال و نگهبانان آن حمله کردند و عده زیادی از مردم را با وضع بسیار بدی به شهادت رساندند،^(۱) با این حال مروان آزاد شد و عایشه با احترام همراه با عده ای زن مسلح - که به شکل مرد در آمده بودند - به مدینه فرستاده شد؛ و عبدالله بن زبیر نیز با وساطت محمد بن ابی بکر آزاد شد، و موسی بن طلحة را نزد حضرت آوردند و حضرت از او خواستند تا سه مرتبه استغفار کند، و او استغفار نمود و سپس به دستور حضرت آزاد و تمام وسایل جنگی و غیر جنگی اش که در اختیار لشگر حضرت بود به او برگردانده شد.

ضمناً کودکان، زنان و سالخوردهگان کسانی که در حال جنگ هستند از امنیت برخوردار بوده و نباید مورد تعرض و اسارت قرار گیرند.

حق پناهندگی

هر یک از افراد جبهه غیرمسلمان - هر چند در حال جنگ با مسلمانان باشد - حق دارد به جبهه مسلمانان پناهنده شود و تقاضای امان نماید؛ و در این صورت تقاضای پناهندگی او باید پذیرفته شود. و امان دادن به او - هر چند توسط ضعیف ترین افراد مسلمان باشد - معتبر است.

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۷۲.

در قرآن مجید آمده است: «و اگر یکی از مشرکین از تو تقاضای پناهندگی نمود، به او پناه ده تا بلکه کلام خدا را بشنود، و سپس او را به جای امنش برسان.»^(۱) و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مسلمانان با هم برادرند و در خون مساوی یکدیگرند، و اگر پایین‌ترین‌شان از طرف آنان به کسی پناه داد باید محترم شمرده شود.»^(۲)

اگر مسلمانی که تابع دولت غیر مسلمانی است به یک کشور اسلامی پناهنده شود، دولت اسلامی حق ندارد او را تحویل دهد؛ مگر آنکه میان آن دو کشور قرارداد استرداد پناهندگان منعقد شده باشد. و در این صورت این موضوع باید به کسی که قصد پناهندگی دارد ابلاغ گردد، تا او فریب نخورد و به آن کشور اسلامی پناهنده نگردد.

اگر یک مسلمان به خاطر فرار از مظالم دولت متبوع خود به یک دولت اسلامی پناهنده شود، آن دولت حق ندارد او را تحویل دهد؛ مگر اینکه میان آن دو کشور قرارداد استرداد پناهندگان منعقد شده باشد.

اگر غیر مسلمانی به خاطر تمایل به اسلام به یک دولت اسلامی پناهنده شود، آن دولت حق ندارد او را تحویل دهد؛ مگر آنکه میان آن دو کشور قرارداد استرداد پناهندگان منعقد شده باشد.

اگر کسی - مسلمان یا غیر مسلمانی - که تابع دولت اسلامی است به

۱- ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...﴾؛
سوره توبه (۹)، آیه ۶.

۲- کافی، کتاب الحجّة، باب ما أمر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالنصيحة...، ج ۱، ص ۴۰۳، حدیث ۱.

یک دولت اسلامی دیگر پناهنده شود، چنانچه یکی از حقوق مردمی بر عهده او بوده و صاحب حق درصدد گرفتن آن باشد و بدون تحویل او گرفتن حق ممکن نباشد، دولت اسلامی باید او را تحویل دهد؛ ولی اگر هیچ یک از حقوق مردمی بر عهده او نباشد، تحویل یا عدم تحویل بستگی به اختیاراتی دارد که مردم به دولت منتخب خود داده‌اند؛ مگر اینکه میان آن دو کشور قرارداد استرداد پناهندگان منعقد شده باشد، که در این صورت باید تحویل داده شود.^(۱)

و اصولاً خارج شدن از محدوده هر حکومتی - هر چند حکومت حق باشد - حق هر انسانی است و منع او جایز نیست.^(۲)

در تاریخ آمده است: حضرت علی علیه السلام پس از بازگشت از بصره به

۱- با توجه به اهمیت جان، مال، آبرو و کرامت انسانی در اسلام، موارد جواز یا لزوم تحویل دادن پناهندگان - که در چند مورد مطرح شده است - منحصر به مواردی است که احتمال خطر جانی و یا هرگونه عمل خلاف شرع و یا منافی با کرامت انسانی نسبت به شخص پناهنده وجود نداشته باشد و همان گونه که گفته شد این موضوع (قرارداد استرداد پناهندگان) باید به کسی که قصد پناهندگی دارد ابلاغ گردد، تا او فریب نخورد و به آن کشور پناهنده نگردد.

۲- در بند یک ماده ۱۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هر فردی که در کشورش در معرض خطر شکنجه، آزار و تعقیب می‌باشد و مرتکب جرائم عمومی و کارهای مخالف با اهداف سازمان ملل نباشد حق دارد به کشور دیگری پناهنده شود و نمی‌توان او را از حق پناهندگی منع نمود.» هر چند در متن این ماده عنوان پناهنده سیاسی نیامده است، ولی با توجه به استثناء جرائم عمومی و کارهای مخالف اهداف سازمان ملل، معلوم می‌شود، محتوای این بند اتهامات سیاسی و عقیدتی می‌باشد.

کوفه جریر بن عبداللّه را که حاکم همدان بود عزل نمود، وی از حضرت خواست که او را به سوی معاویه بفرستد و چنین بهانه آورد که اقوام من در کنار معاویه هستند و من آنها را چه بسا با شما هماهنگ کنم، مالک اشتر ضمن این که چنین کاری را مناسب ندانست به حضرت گفت: فکر این شخص همانند اقوامش می باشد، حضرت فرمودند بگذارید برود...^(۱) و نیز بعد از پایان جنگ جمل، والی بصره طی نامه ای به حضرت امیرالمؤمنین^(ع) نوشت: عده ای از سران و افراد معروف آن شهر در صدد رفتن به شام و تماس با معاویه هستند، آیا اجازه بدهم آنها بروند یا نه؟ حضرت در جواب نوشتند: «متأسف نباش که با رفتن آنها عدد یاران تو کم می شود.»^(۲) یعنی بگذار هر کجا می خواهند بروند.

۱- تاریخ یعقوبی، خلافة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ج ۲، ص ۱۸۴.
۲- «لا تأسف علی ما یفوتک من عددهم»؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۲۱، باب امیرالمؤمنین.

حقوق بین انسان، طبیعت و حیوان

حق بهره‌برداری از طبیعت و آب و هوا و گیاهان و حیوانات آن و منابع زیرزمینی به طور مساوی متعلق به همه انسانهاست، و کسی نمی‌تواند مانع بهره‌برداری دیگری از طبیعت باشد؛ خداوند در قرآن فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^(۱)

«خداوند تمام آنچه را در زمین است برای شما خلق نمود.» و نیز

فرموده:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾^(۲)

«آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده است.»

از این آیات فهمیده می‌شود نسل‌های آینده نیز در چنین حقی سهیم هستند. بنابراین کسی حق ندارد به گونه‌ای از طبیعت استفاده کند که موجب آسیب رساندن به آن و محرومیت دیگران گردد؛ اگرچه بهره‌برداری او در ملک خودش باشد. به عنوان مثال حق ندارد هوای سالم مورد استفاده دیگران را با دود، آب دریا و رودخانه را با فاضلاب، و زمین را با پراکندن زباله و یا با آزمایشهای اتمی آلوده نماید به طوری

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۹.

۲- سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۱۳.

که سلامت انسانها در معرض خطر قرار گیرد؛ بلکه نباید حیات گیاهان و جانوران را نیز به مخاطره اندازد. انسان حق ندارد اموال و اشیائی را که قابل استفاده‌اند اتلاف نماید؛ به عنوان مثال حق ندارد گوشت قربانی حج را بی جهت دفن کند یا بسوزاند، و یا مازاد تولید گندمش را به دریا بریزد در حالی که گرسنگان بسیاری در دیگر نقاط جهان به سر می‌برند. همچنین حق ندارد به گونه‌ای بیش از حد و بی رویه از منابع طبیعی همچون: جنگلها و دریاها، و منابع زیرزمینی همچون: آب، نفت، گاز، معادن و نظایر آن استفاده کند که آیندگان از آنها محروم شوند؛ زیرا آیندگان نسبت به منابع طبیعی خدادادی حق دارند و همه در مقابل آنها مسئول هستند. نسل‌های آینده گرچه اکنون بالفعل موجود نیستند، ولی شارع مقدس برای آنها نیز در این منابع حق قرار داده و در حقیقت آنها در مالکیت نسبت به منابع فوق با ما شریک می‌باشند و ما باید این حق را رعایت کنیم.^(۱)

حقوق حیوانات

حیوانات نیز بر انسان حقوقی دارند. در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- در رابطه با حفاظت از محیط زیست در اصل ۵۰ قانون اساسی آمده است: «در جمهوری اسلامی حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسلهای بعد باید در آن، حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند وظیفه عمومی تلقی می‌گردد. از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است.»

برای چهارپایان چندین حق را برشمرده‌اند: تأمین فوری آب و غذای حیوانی که در اختیار انسان قرار دارد، و نیز مراعات توان حیوان برای بهره‌کشی و سوار شدن بر آن، و اینکه صورت آن مورد ضرب قرار نگیرد، و بر پشت حیوان جز در راه خدا سوار نشود.^(۱) و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «پشت چهارپایان را محل جلوس و نشستن و صحبت نمودن قرار ندهید.»^(۲) و حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «با چهارپایان مدارا کنید، و در حالی که بر آنها باری قرار دارد نگاهشان ندارید، و با لجام به آنها آب ندهید، و بیش از طاقت و توانشان چیزی بر آنها حمل نکنید.»^(۳) حتی اگر انسان حیوانی را ببیند که از گرسنگی یا تشنگی در حال مرگ است، واجب است آن را نجات دهد.

هیچ انسانی حق ندارد بی جهت به حیوانات آسیب و آزار برساند؛ حضرت امیر علیه السلام در آخرین جمله از وصیتنامه معروف خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمودند: «مبادا هیچ انسان یا حیوانی را مثله کنید، هرچند آن حیوان سگ هار باشد.»^(۴)

۱- وسائل الشیعة، کتاب الحج، باب ۹ از ابواب احکام الدواب، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۶.

۳- «ارفق بالبهائم و لا توقف و علیها احمالها و لا تُسقی بلجمها و لا تُحمل فوق طاقتها»؛ دستور معالم الحکم و مآثور مکارم الشیم، ص ۶۲. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: بحار الأنوار، کتاب السماء و العالم، باب ۸ فی حق الدابة، ج ۶۱، ص ۲۰۱ به بعد.

۴- «... ایاکم والمثله ولو بالکلب العقور»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷.

و در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که: «زنی به خاطر اینکه گربه‌ای را در بند کرده بود و آن حیوان از تشنگی جان داده بود دچار عذاب گردید.»^(۱)

همچنین از سفارشاتى که در روایات اسلامی در مورد کیفیت ذبح و صید حیوانات شده است می‌توان به حق حیوانات پی برد؛ از جمله: نهی از ذبح حیوان در شب،^(۲) کراهت رساندن کارد به نخاع حیوان قبل از ذبح کامل،^(۳) نهی از ذبح حیوان اهلی و خانگی توسط صاحبش،^(۴) نهی از قطع کردن تمام حلقوم حیوان همزمان با قطع چهار رگ اصلی،^(۵) نهی از ذبح حیوان در حالی که حیوان دیگر به آن نگاه می‌کند،^(۶) سفارش به تیز نمودن کارد و سرعت در انجام ذبح (به علت ایداء کمتر حیوان) و نیز انجام ذبح به شکلی که حیوان کارد را نبیند،^(۷) سفارش به بردن حیوان به مذبح با ملایمت و نرمش و نیز خواباندن آن با ملایمت و آب دادن به حیوان قبل از ذبح،^(۸) نهی از ذبح حیوان آبستن و

- ۱- وسائل الشیعة، کتاب القصاص، باب ۱ از ابواب القصاص فی النفس، حدیث ۱۳.
- ۲- همان، کتاب الصيد والذبائح، باب ۲۱ از ابواب الذبائح.
- ۳- همان، باب ۶.
- ۴- همان، باب ۴۰.
- ۵- همان، باب ۹، حدیث ۷؛ مستدرک الوسائل، کتاب الصيد و الذبائح، باب ۷ از ابواب الذبائح.
- ۶- وسائل الشیعة، کتاب الصيد و الذبائح، باب ۷ از ابواب الذبائح.
- ۷- مستدرک الوسائل، کتاب الصيد والذبائح، باب ۲ از ابواب الذبائح، حدیث ۱ و ۲ و ۳.
- ۸- بحار الأنوار، کتاب السماء و العالم، باب التذکية و انواعها، ج ۶۲، ص ۳۱۶، حدیث ۱۰.

شیرده،^(۱) نهی از سوزاندن تمام یا بعضی از اعضای حیوان زنده،^(۲) نهی از سر زدن به پرندگان در شب و هنگام خواب و نیز نهی صید بچه‌های پرندگان قبل از بالندگی،^(۳) نهی اخته نمودن حیوانات،^(۴) و نهی از صید حیوان به طور کلی و اینکه موجب قساوت قلب می‌شود.^(۵)

* * *

علاوه بر حقوقی که به طور خلاصه بیان شد حقوق دیگری نیز در شرع مقدس وارد شده که هر کدام در جای مناسب خود بیان شده است؛ از جمله: «حق حضانت کودک»، «حق نفقه»، «حق قصاص یا عفو و یا اخذ دیه توسط اولیای دم»، «حق فسخ عقد بیع و عقد نکاح در موارد معین»، «حق فسخ هر عقد لازم در صورتی که ضمن آن شرط شده باشد»، «حق طلبکار نسبت به مال رهن»، «حق شفعه»، «حق جعاله»، «حق سرقفلی در موارد معین»، «حق طلاق توسط شوهر و یا توسط زن در صورتی که این حق از طرف شوهر برای زن در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد»، «حق رجوع شوهر در طلاق رجعی» و موارد دیگری

۱- همان، ص ۳۲۹، حدیث ۵۷.

۲- روضة المتقین، ج ۹، ص ۳۴۰؛ من لایحضره الفقیه، باب المناهی، ج ۴، ص ۵، حدیث ۴۹۶۸.

۳- من لایحضره الفقیه، کتاب الصيد و الذبائح، ج ۳، ص ۳۲۱، حدیث ۴۱۴۵.

۴- وسائل الشیعة، کتاب الحج، باب ۳۶ از ابواب احکام الدواب، حدیث ۳.

۵- بحار الأنوار، کتاب السماء و العالم، باب الصيد و احکامه، ج ۶۲، ص ۲۸۲، حدیث ۳۳ و ۳۴.

که تفصیل آن در رساله توضیح المسائل آمده است.^(۱)
بنابراین شایسته است برادران و خواهران دینی علاوه بر رعایت حقوق واجب الهی به حقوق یکدیگر احترام گذاشته و از تعدی و تجاوز به آن بپرهیزند، همان‌گونه که راضی نیستند کسی حقوق آنان را پایمال کند؛ در این صورت جامعه اسلامی می‌تواند راه رشد و کمال خود را طی کند و به مدینه فاضله‌ای که اسلام می‌خواهد نایل شود؛ ان شاء الله.

والحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

۱- همچنین ر.ک: پاسخ به پرسشهای دینی، ص ۳۷۳.

کتابنامه

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- احکام السجون، احمد وائلی، دارالکتب للمطبوعات (بیروت)، ۱۴۰۷ ق.
- ۴- اختصاص، محمد بن محمد (شیخ مفید)، دارمفید (ایران)، ۱۴۱۳ ق.
- ۵- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبدالرحمن بن أبی بکر (جلال‌الدین سیوطی)، ۸ جلد، دارالفکر (بیروت).
- ۶- ارشاد القلوب، حسن بن محمد (دیلمی)، ۲ جلد، الشریف‌الرضی (قم)، ۱۴۱۲ ق.
- ۷- ارشاد، محمد بن محمد (شیخ مفید)، ۲ جلد، کنگره شیخ مفید (قم)، ۱۴۱۳ ق.
- ۸- أعلام المنجد، معلوف لوئیس، دارالمشرق، ۱۹۹۷ م.
- ۹- الغارات، ابراهیم بن محمد الثقفی الکوفی (ابی اسحاق)، ۲ جلد، انجمن آثار ملی (تهران)، ۱۳۹۵ ق.
- ۱۰- غرر الحکم و درر الکلم (الغرر والدّر)، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (آمدی)، دارالکتاب الاسلامی (قم)، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ۵ جلد، داراحیاء التراث العربی (بیروت)، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۲- الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، کتابچی (تهران)، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۳- انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، ۱۳ جلد، دارالمعارف (قاهره)، ۱۹۵۹ م.
- ۱۴- بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی (علامة مجلسی)، ۱۱۱ جلد، داراحیاء التراث العربی (بیروت)، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۵- پاسخ به پرسشهای دینی، شیخ حسینعلی منتظری.
- ۱۶- تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون (مترجم: سید محمد تقی فخرداعی)، انتشارات افراسیاب، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۷- تاریخ دمشق (تاریخ ابن عساکر)، ابوالقاسم علی بن حسن، ۷۰ جلد، دارالتعارف (بیروت)، ۱۳۹۵ ق.

- ١٨- تاريخ طبرى (تاريخ الأمم والملوك)، محمّد بن جرير، ١١ جلد، دارالتراث (بيروت)، ١٣٨٧ ق.
- ١٩- تاريخ ويل دورانت، ويل دورانت، شركة انتشارات علمى و فرهنگى (تهران)، ١٣٧٤ ش.
- ٢٠- تاريخ يعقوبى، احمد بن اسحاق اليعقوبى، ٢ جلد، دارصادر (بيروت).
- ٢١- تحف العقول، حسن بن على بن شعبه حرانى، مؤسسة النشر الاسلامى (قم)، ١٤٠٤ ق.
- ٢٢- تحفة الأhoodى، ابو العلا محمّد عبدالرحمن بن عبدالرحيم المباركفورى، ١٠ جلد، دارالكتب العلمية (بيروت).
- ٢٣- تفسير صافى، ملا محسن فيض كاشانى، ٥ جلد، مكتبة الصدر (تهران)، ١٤١٥ ق.
- ٢٤- تفسير القمى، على بن ابراهيم، ٢ جلد، دارالكتب (قم)، ١٤٠٤ ق.
- ٢٥- تفسير مجمع البيان، ابو على الفضل بن الحسن، ١٠ جلد در ٥ مجلد، كتابفروشى اسلاميه (تهران)، ١٣٧٣ ق.
- ٢٦- تفسير المنار، سيد محمّد رشيد رضا، ١١ جلد، دارالمنار (قاهره)، ١٣٦٦ ق.
- ٢٧- تفسير نور الثقلين، شيخ عبد على بن جمعة العروسى الحويزى، ٥ جلد، دارالكتب العلمية (قم).
- ٢٨- توضيح المسائل، شيخ حسينعلى منتظرى، نشر سرايى (تهران)، ١٣٨٦ ش.
- ٢٩- تهذيب الاحكام، شيخ الطائفة ابى جعفر طوسى، ١٠ جلد در ٥ مجلد، دارالكتب الاسلاميه (ايران)، ١٣٩٠ ق.
- ٣٠- جامع الاخبار، محمّد بن محمّد شعيرى، مطبعة الحيدرية (نجف).
- ٣١- حقوق الانسان عند اهل بيت النبوة والفكر المعاصر، المحامى احمد حسين يعقوب، دارالهدى (قم)، ١٤٢٩ ق.
- ٣٢- حكومت دينى و حقوق انسان، شيخ حسينعلى منتظرى، نشر گواهان (تهران)، ١٣٨٨ ش.
- ٣٣- حلية الاولياء، ابونعيم اصفهانى، ١٠ جلد، دارالكتاب العربى (بيروت).
- ٣٤- خصال، محمّد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، ٢ جلد، جامعه مدرسين (قم)، ١٣٦٢ ش.
- ٣٥- دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلاميه، شيخ حسينعلى منتظرى، ٤ جلد، دارالفكر (قم)، ١٤١١ ق.

- ۳۶- دعائم الاسلام، قاضی ابی حنیفه نعمان مغربی، ۲ جلد، دارالمعارف (قاہرہ).
۳۷- دعوت به سوی اسلام، ارنولد مسیحی.
۳۸- دیدگاهها، حسینعلی منتظری، ۳ جلد، دفتر معظم له (قم).
۳۹- روح القوانین، منتسکیو، مترجم علی اکبر مہدی، ۲ جلد، مؤسسہ انتشارات امیرکبیر (تہران)، ۱۳۶۲ ش.
۴۰- روضة المتقين، محمد تقی مجلسی، ۱۴ جلد، مؤسسہ کوشانپور (قم)، ۱۴۰۶ ق.
۴۱- سنن ابی داود، سلیمان بن أشعث، ۴ جلد، مطبعة مصطفى البابي الحلبي (مصر)، ۱۳۷۱ ق.
۴۲- سنن دار قطنی، ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، ۳ جلد، دارالمعرفة (بیروت)، ۱۴۲۲ ق.
۴۳- السنن الكبرى (سنن بیہقی)، ابوبکر احمد بن الحسین بیہقی، ۱۱ جلد، دارالمعرفة (بیروت)، ۱۳۵۵ ق.
۴۴- السيرة النبوية (سيرة ابن كثير)، اسماعيل بن عمر بن كثير القرشي، ۴ جلد، دارالمعرفة (بیروت)، ۱۴۲۲ ق.
۴۵- السيرة النبوية (سيرة ابن هشام)، عبدالملك بن هشام الحميري المعازي، ۲ جلد، مطبعة المصطفى البابي (مصر)، ۱۳۷۵ ق.
۴۶- شہات حول الاسلام، محمد قطب، دارالشروق (قاہرہ)، ۲۰۰۵ م.
۴۷- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ۲۰ جلد در ۱۰ مجلد، دارالکتب العلمیة (قم)، ۱۳۷۸ ق.
۴۸- صحیح بخاری، ابو عبداللہ محمد بن اسماعیل بخاری، ۴ جلد، داراحیاء التراث العربی (بیروت).
۴۹- صحیح مسلم، ابوالحسن مسلم بن الحجاج القشیری، ۵ جلد، داراحیاء التراث العربی (بیروت)، ۱۳۷۴ ق.
۵۰- طبقات ابن سعد، محمد بن سعد کاتب الواقدی، ۸ جلد، داربیروت (بیروت)، ۱۴۰۵ ق.
۵۱- غررالحکم، ابوالفتح عبدالواحد بن محمد الأمدی، دارالکتاب الاسلامی (قم)، ۱۴۱۰ ق.
۵۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

- ٥٣- **كافي**، ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني، ٨ جلد، دارالكتب الاسلاميه (تهران)، ١٤٠٧ ق.
- ٥٤- **كامل ابن اثير**، عز الدين، ابوالحسن على بن ابى الكرم، ١٣ جلد، دارالصادر (بيروت)، ١٣٨٥ ق.
- ٥٥- **كنزالفوائد**، محمد بن على كراچكى، ٢ جلد، دارالذخائر (قم)، ١٤١٠ ق.
- ٥٦- **مباني فقهى حكومت اسلامى**، شيخ حسينعلى منتظرى، مترجمين محمود صلواتى و ابوالفضل شكورى، ٨ جلد، نشر سرايى (تهران)، ١٣٨٦ ش.
- ٥٧- **مجمع الريع الرشيدى فى مدينة تبريز**، تجربة رائدة فى الوقف، سيد حسين اميديانى، ناشر: ادارة اوقاف.
- ٥٨- **مستدرک الوسائل**، حاج ميرزا حسين نورى، ٢٨ جلد، مؤسسه آل البيت (قم)، ١٤٠٨ ق.
- ٥٩- **مسند**، زيد بن على، دارمكتبة الحياة (بيروت).
- ٦٠- **مسند احمد**، احمد بن حنبل، ٢٠ جلد در ١٠ مجلد، دارالمعارف (مصر)، ١٣٧٧ ق.
- ٦١- **مسند حارث**، حارث بن محمد أبى اسامه.
- ٦٢- **مصنّف**، ابن ابى شيبه، ٧ جلد، مكتبة الرشيد (رياض)، ١٤٠٩ ق.
- ٦٣- **مغازى**، ابو عبدالله محمد بن عمر واقدى، ٢ جلد، نشر دانش اسلامى (قم)، ١٤٠٥ ق.
- ٦٤- **مفاتيح الجنان**، حاج شيخ عباس قمى.
- ٦٥- **مناقب**، رشيدالدين محمد بن على بن شهر آشوب، ٣ جلد، المطبعة الحيدرية (نجف)، ١٣٧٦ ق.
- ٦٦- **من لا يحضره الفقيه**، ابو جعفر محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، ٤ جلد، دفتر انتشارات اسلامى (قم)، ١٤١٣ ق.
- ٦٧- **الميزان**، سيد محمد حسين طباطبائى، ٢٠ جلد، مؤسسة الاعلمى (بيروت)، ١٣٩٣ ق.
- ٦٨- **نزهة الابصار بطرائف الاخبار والاشعار**، عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد بن درهم (ابن درهم)، دارالعباد (بيروت).
- ٦٩- **نهج الفصاحة**، ابوالقاسم پاينده، دنياى دانش (تهران).
- ٧٠- **وسائل الشيعة**، محمد بن حسن (شيخ حرّ عاملى)، ٣٠ جلد، مؤسسه آل البيت (قم)، ١٤٠٩ ق.

کتابهای منتشر شده عالیقدر آیت الله العظمی منتظری رحمته الله

● کتابهای فارسی:

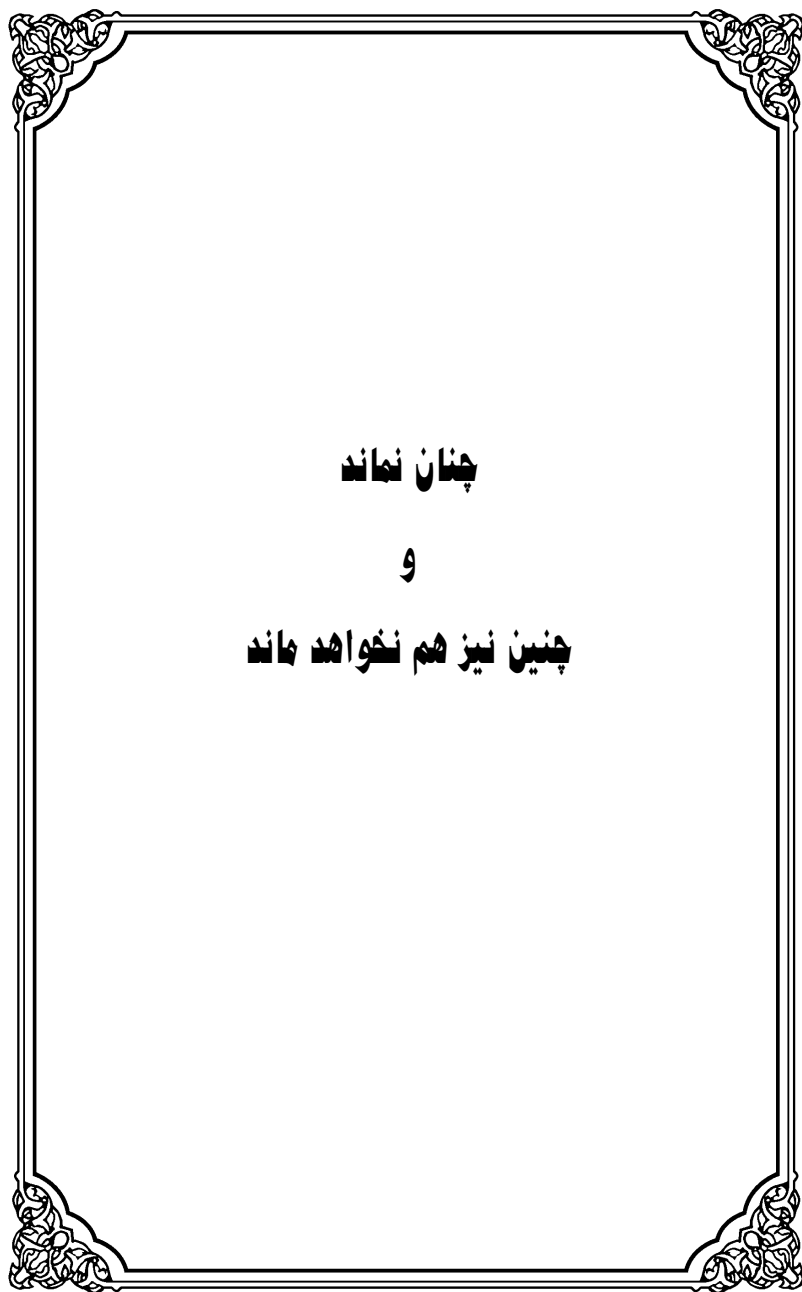
- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۱۱ جلد)
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو)
- ۴- اسلام دین فطرت
- ۵- موعود ادیان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد)
جلد اول: دولت و حکومت
جلد دوم: امامت و رهبری
جلد سوم: قوای سه گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات
جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات
جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و اخلاق کارگزاران ...
جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی
جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیء، انفال
جلد هشتم: احیاء موات، مالیات، پیوستها، فهارس
- ۷- رساله توضیح المسائل
- ۸- رساله استفتائات (۳ جلد)
- ۹- رساله حقوق
- ۱۰- پاسخ به پرسشهای دینی
- ۱۱- احکام پزشکی
- ۱۲- احکام و مناسک حج
- ۱۳- احکام عمره مفرده

- ۱۴- معارف و احکام نوجوان
- ۱۵- معارف و احکام بانوان
- ۱۶- استفتائات مسائل ضمان
- ۱۷- حکومت دینی و حقوق انسان
- ۱۸- مجازاتهای اسلامی و حقوق بشر
- ۱۹- مبانی نظری نبوت
- ۲۰- معجزه پیامبران
- ۲۱- همآورد خواهی قرآن
- ۲۲- سفیر حق و سفیر وحی
- ۲۳- جلوه‌های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت)
- ۲۴- فراز و فرود نفس (درسهایی از اخلاق- شرحی بر جامع السعادات)
- ۲۵- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت‌الله العظمی منتظری) (۲ جلد)
- ۲۶- کتاب خاطرات (۲ جلد)
- ۲۷- کتاب دیدگاهها (۳ جلد)
- ۲۸- انتقاد از خود (عبرت و وصیت)
- ۲۹- درس گفتار حکمت (شرح منظومه) (۴ جلد)
- ۳۰- مبانی مردم سالاری در اسلام (ترجمه کتاب نظام الحکم فی الاسلام)

● کتابهای عربی:

- ۳۱- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد)
- ۳۲- کتاب الزکاة (۴ جلد)
- ۳۳- دراسات في المكاسب المحرمة (۳ جلد)

- ٣٤- نهاية الأصول
- ٣٥- محاضرات في الاصول
- ٣٦- نظام الحكم في الإسلام
- ٣٧- البدر الزاهر (في صلاة الجمعة والمسافر)
- ٣٨- كتاب الصلاة
- ٣٩- كتاب الصوم
- ٤٠- كتاب الحدود
- ٤١- كتاب الخمس
- ٤٢- كتاب الإجارة والغصب والوصية
- ٤٣- التعليقة على العروة الوثقى
- ٤٤- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليهم السلام
- ٤٥- مناسك الحج والعمرة
- ٤٦- مجمع الفوائد
- ٤٧- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين)
- ٤٨- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال)
- ٤٩- منية الطالب (في حكم اللحية والشارب)
- ٥٠- رسالة مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم)
- ٥١- موعود الأديان
- ٥٢- الإسلام دين الفطرة
- ٥٣- نظام الحكم الديني و حقوق الإنسان
- ٥٤- رسالة الحقوق في الإسلام



چنان نماید

و

چنین نیز هم نخواهد ماند

رساله حقوق

فقیه و مرجع عالیقدر

رحمات الله علیہ

آیت الله العظمی منتظری



مسأله «حقوق» و به عبارت دیگر «حق‌ها» از مسائلی است که همواره در طول تاریخ بشر - بخصوص از سوی اندیشمندان و نویسندگان جوامع و مکاتب گوناگون حقوقی و ادیان مختلف الهی و غیر الهی - مطرح بوده، و منشأ و اقسام و مصادیق و چگونگی استیفای آنها مورد بحث قرار می‌گرفته است. در اسلام نیز که خاتم و اکمل ادیان الهی می‌باشد به مسأله حقوق توجه شده است. از سوی دیگر اهمیت و نقش آن در سعادت و هدایت فرد و جامعه و تحقق عدالت بر کسی پوشیده نیست .

... متأسفانه از سوی برخی گرایشها تلاش می‌شود که دین اسلام را که دین رحمت است خشن و در تعارض با حقوق انسانها معرفی کنند، لذا تصمیم گرفته شد مسائل حقوق با توضیح بیشتری به عنوان رساله‌ای مستقل در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.



ISBN: 978-964-7362-48-1



Amontazeri.com